

پژوهش نامه ایرانی روابط بین الملل

۴

Iranian journal of international relations

فصلنامه علمی، تخصصی

سال دوم، شماره چهارم، تابستان ۱۴۰۳

ISSN 9387-3041

تک شماره / ۲۰۰ هزار تومان

- تحولات نوین و منظومه دفاعی-امنیتی جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی (با تأکید بر نقش یمن) - علی باقری زاده
- آسیب شناسی گفتمان ناسیونالیسم در ایران معاصر در سایه خوانش آثار روشنفکران معاصر ایرانی (نمونه موردی: آثار صادق هدایت و احمد کسروی) - پرویز نیک روش، ادریس بهشتی نیا، سیروس محبی
- سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال گروه های تروریستی منطقه خاورمیانه - سید قاسم موسوی، حسین کریمی فرد، علی حسین حسین زاده، جهانبخش مرادی
- دلایل ساختاری و ژئوپلیتیک حضور مستشاری ایران در بحران سوریه به منظور مبارزه با تروریسم - احمد بارگاهی، حامد محقق نیا، جهانبخش مرادی
- عوامل مؤثر بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قاره آفریقا - محمد باقر مکرمی پور، بیژن میرزایی، زهرا جاویدان
- بررسی پیامد های ترور شهید سلیمانی در منطقه غرب آسیا - محمد ترابی، حسین بهداروند



New developments and the defense-security system of Iran in the face of Saudi Arabia and the Zionist regime (with an emphasis on the role of Yemen).

Received : 2024/08/28

ISSN 9387-3041

Accepted: 2024/09/02

abstract

Ali Bagherizadeh:

Assistant Professor, Department of Political Science and International Relations, Rafsanjan Branch, Islamic Azad University, Rafsanjan, Iran

EMAIL:

ali_bagherizadeh@yahoo.com

Orcid:

0009-0003-6414-2155

The West Asian region is known as one of the geopolitical areas at the global level, where the actors of this regional system always experience relations with tension, crisis and conflict. It has been institutionalized in the form of deep and comprehensive conflicts. Iran, having its own security system, is one of the important players in this regional environment. By playing an active and dynamic role, it has always adopted a collective, constructive and restorative approach in order to create maximum stability and comprehensive peace, while respecting the interests and accepting the role of other actors, which is placed in the form of a game with a positive and double sum. In contrast to the two actors of Saudi Arabia and the Zionist regime in Qallab, a very complex and non-constructive cooperation, with maximum coordination and alignment, have adjusted and redesigned their actions in order to eliminate the interests and strategic role of Iran. The confrontational approach of these two The country is placed in the form of a game with a negative and zero sum. Yemen plays a balancing role in the security system of Iran as a strategic ally in front of the two countries. which guarantees the presence and stabilizes the strategic survival of Iran in the strategic environment and the course of modern regional developments (from the Islamic awakening to the Al-Aqsa storm)

Keyword: Defense-security system, Arabia, Zionist regime, Yemen, dynamic balancing, network security

تحولات نوین و منظومه دفاعی - امنیتی جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی (با تاکید بر نقش یمن)

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۲

ISSN 9387-3041

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۰۶/۰۷

چکیده

منطقه غرب آسیا بعنوان یکی از حوزه های ژئوپلیتیکی در سطح جهانی شناخته می شود که بازیگران این سیستم منطقه ای همواره روابط توأم با تنش، بحران و منازعه را تجربه می کنند. روابطی با ماهیت بازی با حاصل جمع صفر که بدلیل داشتن استمرار زمانی طولانی مدت در قالب منازعات عمیق و فراگیر نهادینه شده است. جمهوری اسلامی ایران با داشتن منظومه امنیتی خاص خود یکی از بازیگران مهم در این محیط منطقه ای است. با ایفای نقش فعال و پویا همواره در راستای ایجاد ثبات حداکثری و صلح فراگیر، ضمن احترام به منافع و پذیرش نقش دیگر بازیگران رویکرد جمعی، سازنده و ترمیم کننده ای را اتخاذ کرده است که در قالب بازی با حاصل جمع مثبت و مضاعف قرار می گیرد. در مقابل دو بازیگر عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی در قالب یک همکاری بسیار پیچیده و غیرسازنده ضمن هماهنگی و همسویی حداکثری، اقدامات خود را در راستای حذف منافع و نقش راهبردی ج.ا.ایران تنظیم و بازطراحی کرده اند. رویکرد مقابله جویانه این دو کشور در قالب بازی با حاصل جمع منفی و صفر قرار می گیرد. یمن در منظومه امنیتی ج.ا.ایران بعنوان متحد راهبردی ایفای نقش موازنه ساز را در مقابل دو کشور بر عهده دارد. که تضمین کننده حضور و تثبیت کننده بقاء راهبردی ج.ا.ایران در محیط راهبردی و سیر روند تحولات نوین منطقه ای (از بیداری اسلامی تا طوفان الاقصی) است.

علی باقری زاده:

استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، واحد رفسنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، رفسنجان، ایران

EMAIL:

ali_bagherizadeh@yahoo.com

کد ارکید:

0009-0003-6414-2155

کلید واژه ها: منظومه دفاعی - امنیتی، عربستان، رژیم صهیونیستی، یمن، موازنه سازی پویا، امنیت شبکه ای

روند ها و رویدادهای ساختاری در خاورمیانه نشانگر آن هستند که پایه های نظم سایکس-پیکو لرزان شده و به شکلی که به نظر میرسد در میان مدت و بلند مدت خاورمیانه جدیدی شکل خواهد گرفت. این روند ها و رویداد ها مسائل مهمی چون احتمال فزاینده تجزیه برخی کشورها و شکل گیری کشورهای جدید به محوریت اکراد، اوج گیری اسلام رادیکال سنی و احتمال تکرار بی ثباتی قدرت ها و بازیگران اصلی را دارد. بر این مبنا نظم خاورمیانه در قرن ۲۱ به شدت تحت تاثیر این روند های ساختاری قرار خواهد داشت، و آنها عاملین پایه های نظم یا بی نظمی جدید در خاورمیانه خواهند بود. (ترابی و طاهری زاده، ۸، ۱۳۹۸). اگر نقطه ثقل و تحولات نوین در غرب آسیا را خواهیم ارزیابی کنیم ظن غالب و مسلط در بین نخبگان اینست که تحولات موسوم به بیداری اسلامی را می توان بعنوان اصلی ترین عامل تحول در شرایط جدید نامید. در کنار این عامل اصلی یه اتفاق جدیدتر هم رخ داده است که نوعی در جایگاه دوم قرار دارد و بسترساز تحولات جدید است. آنهم مساله ای فلسطین و منازعه کشورهای اسلامی در قالب محور مقاومت «ج.ا.ایران، سوریه، لبنان و گروه های حزب اللف، جهاد اسلامی و حماس» هستند که این دو مورد مطرح شده بستر زایش تحولات جدید و عمیق در منطقه هستند. از این روی شرایط منطقه کاملا به گونه ای فعال، پویا و سیال می باشد بدین صورت که تمام بازیگران در منطقه سعی دارند از دل تحولات و شرایط جدید وضعیت را به گونه ای شکل دهی و جهت دهی کنند که کاملا با منافعی همسویی و همبستگی حداکثری و موازی داشته باشد. از بین مجموعه بازیگران منطقه ای ج.ا.ایران بازیگری است با شرایط خاص که با همسایگان خود به لحاظ نژادی، قومی، مذهبی اقتصادی و دارای مناسبات مشترک و همسو نیست. نوعی ج.ا.ایران وضعیتی در منطقه دارد که می توان آنرا غربت استراتژیک یا تنهایی راهبردی نامید. محصور در بین بازیگرانی است که نه تمایل و پتانسیل اتحاد با ایران را دارند و نه خواهند که کشورهای قدرتمند در سطح جهانی با ج.ا.ایران روابطی به شکل اتحاد و ائتلاف را ایجاد کنند. متعاقبا پرواضح است که ج.ا.ایران نسبت به هرگونه تغییرات و جابجایی ژئوپلیتیکی که منجر به پدید آمدن تنگنای جغرافیایی و معضله امنیتی بشود و شرایط سیال در محیط پیرامونی را به ضرر منافع راهبردی ج.ا.ایران رقم بزند بشدت حساس و نگران است. در مقابل دو کشور هستند که در تحولات و پویایی های ژئوپلیتیکی در نقطه تقابل با منافع راهبردی و پیرامونی ج.ا.ایران قرار دارند. با تغییرات ژئوپلیتیکی و وجود ابهام نسبت به آینده منطقه دو دیدگاه وجود دارد. یک دیدگاه عربستان نسبت به ج.ا.ایران که تقابل ایدئولوژیک را نسبت به ایران برگزیده است. از منظر و دیدگاه دوم رویکرد رژیم صهیونیستی تقابل ژئوپلیتیکی را در مقابل ج.ا.ایران برگزیده است. این دو بازیگر در روند تحولات نوین و سیال غرب آسیا بصورت مشترک و آشکار با تلفیق و ترکیب دو دیدگاه «ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک» با انتخاب رویکرد حذفی-تهاجمی به دنبال سلب و تحدید هر نوع مزیت راهبردی برای ج.ا.ایران هستند. در واقع بعبارتی جامع تر در پی آنند که در روند تحولات جدید هیچ نقش

و جایگاهی برای ایران وجود نداشته باشد و تمام مزایای ژئوپلیتیکی و استراتژیکی اش را با انزوای حداکثری از دست بدهد. در مقابل ج.ا.ایران در مواجهه با این رویکرد ستیزه جویانه و مخرب، «با اتخاذ یک سیاست بسیار راهبردی و هوشمندانه اجازه نخواهد داد هیچ شرایطی توسعه نفوذ و حوزه راهبردی خود را از دست بدهد و نظمی منطقه ای شکل بگیرد که در آن نقش و جایگاهی برای ج.ا.ایران متصور نیست». در این میان یکی از کشورهایی که نقش پیشران در بسط و نفوذ ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی ج.ا.ایران در قالب متحد راهبردی ایفا می کند کشور یمن است که در تحولات نوین منطقه ای محوریت حفظ منظومه دفاعی-امنیتی ج.ا.ایران را بر عهده دارد. بصورت دقیق مقصود نگارنده سیر دوره زمانی از تحولات موسوم به بیداری اسلامی تا عملیات طوفان الاقصی است. در تحقیق حاضر بدنبال ارائه پاسخ به این سوال اصلی هستیم: یمن «انصارالله» در تحولات نوین دهه اخیر تا کنون بصورت مشخص چه جایگاهی در منظومه دفاعی-امنیتی ج.ا.ایران دارد؟

-تعریف مفاهیم:

بازدارندگی شبکه ای:

-بازدارندگی رایج ترین سیستمی است که کشورها جهت مقابله با تهدیدات خارجی در چرخه استراتژیک به طراحی آن اقدام می کنند. الگوی بازدارندگی استراتژی های گوناگون امنیتی را بر اساس مولفه امنیتی کشورها در هر زمان مشخص می نماید. برخی مواقع حوزه های استراتژیکی کشور مورد تهدید قرار می گیرند. و گاه حوزه های ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی بر این اساس با توجه به نوع تهدید کشورها به دنبال اتخاذ استراتژی متناسب با آن هستند. در شرایط کنونی نظر به اینکه کماکان صلح و ثبات در سیستم بین الملل و ریزر سیستم منطقه ای برقرار نشده است و رقابت های زیادی میان قدرت های جهانی و بازیگران درون منطقه ای وجود دارد. هرکدام در تلاش هستند تا با استفاده از اهرم های مختلف اقدام به بازداشتن رقبا از تهاجم به موجودیت خود منافع راهبردی و متحدان منطقه ای کنند. از لحاظ مفهوم شناسی در رابطه با بازدارندگی استراتژیکی همواره باید یک یا چند بازیگر استراتژیک وجود داشته باشد. و بعلاوه کنشگر دیگر آنها را به مثابه تهدید قلمداد و سپس با استفاده از ظرفیت های داخلی و ائتلاف سازی خارجی در راستای مقابله با تهدید متصور شده یا عینیت یافته اقدام به موازنه سازی می کنند. شبکه سازی یکی از مصادیق بارز نظریه بازدارندگی است. بازدارندگی شبکه ای بر شکل گیری و گسترش ارتباطات درون شبکه ای و بین شبکه ای از جمله ارتباطات بین حلقه ای و محوری متمرکز است. در این سیستم هدف نظم مطلوب خود و جلوگیری از رفتارهای نامطلوب دشمن یا متخاصم است. در بازدارندگی شبکه ای جریان ارتباطات بین حلقه ها و محور ها برای کنترل دشمن و خنثی سازی اقدامات آنها استفاده می شود. به عبارتی با تضعیف یا تقویت ارتباطات یا سمت گیری آنها به سمت حلقه های خاص در جهت ایجاد بازدارندگی بهره گرفته می شود. در شبکه سازی هدف اساسی پیوند بین حلقه های خاص در جهت ایجاد بازدارندگی بهره گرفته می شود. در شبکه سازی هدف ایجاد پیوند بین حلقه های مختلف و عبارتی بین واحد ها و حوزه های استراتژیکی و ژئوپلیتیکی با یکدیگر است. به صورتیکه در صورت حمله به نقطه ای خاص از آن سایر

نقاط خاص یا حلقه‌ها تاثیر گرفته و عکس‌العمل آنها را برانگیزد. و از این طریق هزینه دشمن شدیداً افزایش یابد. (فتحی و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۶۹-۲۷۰). شیعیان یمن و به ویژه حوثی‌ها به لحاظ گرایشهای سیاسی و اعتقادی نزدیکی زیادی به ایران دارند و همین مسأله موجب شده که مردم یمن از ایران به عنوان رهبر جهان تشیع برای تشکیل یک حکومت دینی اصیل الگو برداری کنند. این مسأله منجر به تعمیق قدرت جمهوری اسلامی ایران در یمن و کاهش قدرت عربستان و وهابیت در این کشور شده و موازنه استراتژیک را در مقابل عربستان در منطقه جنوبی این کشور ایجاد کرده است. (همتی و ابراهیمی، ۱۳۸۸: ۲۳۸). یمن را می‌توان جدیدترین حلقه امنیتی در شبکه بازدارندگی محور مقاومت نامید که از ظرفیت راهبردی بسیار قابل توجهی برخوردار است. محوری ترین عملکرد یمن در ایجاد جبهه علیه عربستان و کنترل بر تردد کشتی‌ها در تنگه باب‌امندب و تخلیه استراتژیک قدرت این کشور در دو جبهه سوریه و یمن است. در ادامه باز کردن جبهه جدید علیه رژیم صهیونیستی بعد از عملیات طوفان الاقصی و در گیر کردن این کشور در چند جبهه بصورت همزمان... این اقدامات مهم به معنای امنیت سازی به منظور جلوگیری از تسری تهدید و ناامنی به کشور هدف است.

-موازنه سازی پویا و همه جانبه:

نظام بین الملل شامل یک عنصر ثابت یعنی آنارشی و یک عامل متغیر یعنی قطبیت است. آنارشی ماهیت خودیاری و رفتار مشترک یعنی موازنه‌گری را تعیین می‌کند. همانطور که کنت والترا اشاره دارد با توجه به نظریه موازنه قوا می‌توانیم پیش‌بینی کنیم دولت‌ها چطور عمل می‌کنند. اما نمیتوانیم بفهمیم چرا دولت‌ها عمل می‌کنند. یعنی منابع سیاست‌گذاری را بفهمیم. استفن والت معتقد سیاست موازنه‌گری بسیار متداول تر از سیاست دنباله‌روی در رفتار خارجی دولت‌ها است. بنابراین: موازنه‌گری به عنوان قاعده اساسی دولت‌ها در فضای آنارشیک بین‌المللی است. نواقعی گرایبی سازو کاری برای برقراری ارتباط بین قطبیت نظام و رفتار دولت ایجاد نمی‌کند که این مسئله مهم در استفاده از این نظریه در مطالعه سیاست خارجی دولت‌هاست. بنابراین قطبیت نظام ممکن است ترجیحات احتمالی موازنه‌گری داخلی یا خارجی دولت را نشان دهد. ولی از تبیین اینکه چه زمانی و چرا یک دولت، دولت مقابل برای موازنه‌گری را تغییر می‌دهد دچار نقض است.

برای حل این مشکل رهیافت موازنه‌گری پویا توسط کای هی ارائه شد. موازنه‌گری پویا با توجه مفهوم ادراک تهدید به این مسئله می‌پردازد. براساس نظر استفن والت، دولت‌ها بر ضد بیشترین تهدیدها اقدام به موازنه‌گری میکنند تا قدرتمندترین دولتها، تفاوت بین والتز و والت در این است که موازنه تهدید والتی برای پیش‌بینی رفتار دولت است که نشان دهد دولت‌ها در مقابل چه کنشگری اقدام به موازنه‌گری میکنند اما «موازنه قدرت در مورد پیامدها و نتایج رفتار دولت‌هاست که چگونه اقدام به موازنه‌گری می‌کنند. موازنه‌گری پویا همراستا با نظر والتز معتقد است که دو نوع موازنه‌گری وجود دارد موازنه‌گری با اقدامات داخلی و موازنه

گری با اقدامات خارجی که از دو عنوان موازنه گری داخلی و خارجی برای آن استفاده می‌شود موازنه گری داخلی به معنای بهره‌گیری از منابع داخلی نظیر استفاده از بسیج نظامی شتاب بخشیدن به رشد اقتصادی، افزایش قابلیت نظامی و برگزیدن یک راهبرد هوشمندانه و استفاده صحیح از ابزارهای سیاسی است. موازنه گری خارجی به غلبه بر تهدیدات خارجی از طریق منابع خارجی نظیر تقویت و ایجاد اتحادها یا تضعیف اتحادهای طرفهای مقابل است. (سیفی، ۱۴۰۲: ۸۴-۸۵). در این تئوری افزایش و فراگیر بودن تمرکز بر حذف و نفوذ کشور هدف با شدت پیگیری می‌شود. نوک پیکان اهداف عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی ایجاد جایگاه صفر نفوذ و حضور ج.ا.ایران در محیط پیرامونی است. که این دو کشور بصورت توأمان و مشترک رویکرد ستیزه جویانه و ایجاد منازعه فراگیر را در مواجهه و تقابل با ماهیت وجودی و حضور پیرامونی ج.ا.ایران دنبال می‌کنند. بعبارتی جامع تر موازنه سازی پویا و فراگیر تعیین کننده ماهیت و نوع کنشگری دو کشور عربستان و رژیم صهیونیستی در تقابل با ج.ا.ایران در حوزه های موضوعی سیاسی، نظامی، اقتصادی و غیره است.

-پیوست مفهومی و اتصال موضوع و تئوریک:

همین جذابیت ذاتی انقلاب ایران بهره مندی از ظرفیتهای بازدارندگی شبکه ای در دستور کار سیاست خارجی ایران را دو چندان ساخت. در همین راستا ایران تلاش کرد تا با قدرت دهی و تجهیز شیعیان بازدارندگی جمهوری اسلامی را افزایش دهد. دشمنان جمهوری اسلامی به این واقعیت واقفند اگر جمهوری اسلامی بتواند امکان استفاده از پیوندهای موجود در شبکه اسلام گرایی شیعه را در راستای ضربه زدن به منافع دشمنان در خاورمیانه فراهم کنند، به تهدید، نسبت به ایجاد رنج در صورت تحقیق، تهدید باورپذیری ایجاد شود. گونه ای که در مرجع خرده شبکه اسلام گرایی شیعی وارد شبکه بازدارندگی جمهوری اسلامی ایران می‌شود و در تقویت بازدارندگی ایران موثر خواهد بود. (حق گو و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۴۳-۱۴۴). به نظر میرسد تقویت موازنه گری عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران از منظر موازنه گری پویا حاصل دوران گذار به نظام چندقطبی است. با پراکندگی بیشتر قدرت در نظام بین الملل تقویت می‌شود. البته باید توجه داشت که این موازنه بخشی داخلی به معنای کنار گذاشتن موازنه گری خارجی نیست. و عربستان کماکان از آیت موازنه گری با بهره گیر از اتحادهای در سطوح منطقه ای و بین المللی در پی مهار ج.ا.ایران است. که نمونه آنچه مس توان در تحکیم روابط با متحدان منطقه ای در قالب شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب مشاهده نمود. بخش عمده ای از کاهش سطح تنش با اسرائیل نیز ماشین از این روابط خصمانه بین ایران و عربستان بوده و می‌توان تلاش‌ها برای بهبود سطح روابط عربستان با اسرائیل را در قالب این موازنه گری مورد ادراک قرار داد. (سیفی، ۱۴۰۲: ۹۴). در رابطه با تحولات نوین غرب آسیا و تقابل اشتراک گونه عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی بطور خاص از بعد تحولات موسوم به بیداری اسلامی که تضعیف و رویکرد حذف منافع راهبردی ج.ا.ایران را نشان گرفته گرفته اند. پیرو این موضوع ج.ا.ایران بعنوان یک بازیگر عقلانی رویکرد حفظ نفوذ خود را از طریق متحدان شبکه ای دنبال می‌کند

که در این تحلیل تئوریک منظور مشخصاً جایگاه فوق راهبردی یمن در منظومه دفاعی و امنیتی ج.ا.ایران است. در واقع ج.ا.ایران با در نظر گرفتن نگرانی‌های بسیار که ممکن است در تحولات جدید شرایط ناامنی بسیاری را در محیط پیرامونی اش ایجاد کند از جمله رسیدن معضل تروریسم به مرزهای فوری کشور، به قدرت رسیدن یک حکومت همسو با رژیم صهیونیستی در همسایگی با کشور، و □□ از این قبیل وقایع که تبعات بسیار شدید برای امنیت ملی و منطقه ای ج.ا.ایران دارد. ج.ا.ایران بعنوان یک بازیگر عقلانی از منظر دولت واقع گرای تلاش دارد با ایجاد و تعریف حلقه‌های امنیتی در سطوح چندگانه بقاً راهبردی را تضمین کند. گزاره راهبردی این رویکرد ایجاد متحدان راهبردی در قالب شبکه‌های پایدار و بازدارنده است. که این شبکه‌های بازدارنده ضامن امنیت راهبری کشور هستند. اما بازیگرانی که رفتار مخرب و ضد منافع ایران دارند سعی می‌کنند از ایجاد متحدان راهبردی و اتصال شبکه‌های آنها به هسته‌ی محور مقاومت یعنی ج.ا.ایران جلوگیری کنند. این اقدام را از طریق موازنه‌سازی پیوسته و مقابله جویانه ادامه می‌دهند.

-اهمیت ژئوپلیتیکی یمن برای ایران:

یکی دیگر از دلایل اهمیت یمن برای جمهوری اسلامی ایران ژئوپلیتیک یمن است. موقعیت گسترش نفوذ جنبش انصار الله و شیعیان الحوثی در یمن تسلط بیشتر بر تنگه راهبردی باب المندب به عنوان یکی از مهمترین مسیرهای انتقال انرژی در جهان و رگ حیاتی کشتیرانی در کانال سوئز در کنار تسلط بر بندر الحدیده می‌تواند حاکمیت متحدان منطقه‌ای ایران را تقویت کرده و تردد دریایی از کانال سوئز و خلیج فارس را به کنترل درآورد که این موضوع چشم اندازی هشدار دهنده برای طرف‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است که از نفوذ فزاینده ایران در منطقه نگران هستند این موضوع همان نکته‌ای است که ابراهیم شرقیه، تحلیلگر مرکز بروکینگز در شهر دوحه، بر آن تاکید دارد مبنی بر اینکه تسلط تهران بر باب المندب به معنی باز ترسیم روابط ایران در منطقه در راستای منافع این کشور در کل این رقابتهای و تعارضات داخلی است. (نجات و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۷۴-۱۷۵). کشور یمن از منظر استراتژیک و ژئوپلیتیک جایگاه بسیار مهمی دارد. دو دلیل بسیار مهم باعث می‌شود که یمن در کانون توجه روندهای نوین منطقه‌ای قرار بگیرد. اول: توانایی این کشور در تاثیر گذاری و بسیج شیعیان در عربستان و پیوند بسیار قوی و ایدئولوژیک زیدی‌های یمن با رهبری و سیستم سیاسی ج.ا.ایران. دوم: در صورت خاست و نیت یمن مبنی بر انسداد تنگه باب المندب این کشور می‌تواند به نیابت از ج.ا.ایران تردد بازیگران خاصه جو را با مشکلات عدیده‌ای روبرو سازد. در حالیکه مسیر جایگزین و مقرون به صرفه به لحاظ زمانی و مالی برای عبور کشتی‌های بازیگران منازعه وجود ندارد. اتحاد انصارالله یمن با ج.ا.ایران به معنای کنترل تنگه باب المندب و دریای سرخ بصورت غیرمستقیم است.

-راهبرد کلان دفاعی-امنیتی ج.ا.ایران در یمن:

در راهبرد کلان ایران دستیابی انصار الله به قدرت در یمن و ایجاد یک حکومت مردمی و اسلامی همسو با منافع منطقه ای ایران قابلیت ارزیابی دارد و این امر سبب میشود که جایگاه ایران در حوزه غرب آسیا و شمال آفریقا با بهره برداری صحیح از شرایط دست یابد و این همان مسئله ای است که زمینه واهمه شدید عربستان و متحدانش را فراهم می کند و در صورتی که انصار الله بر یمن مسلط شود، جبهه مقاومت در منطقه به عنوان ضلع چهارم تشکیل می شود و این نتیجتاً به معنای محاصره عربستان توسط شیعیان و توسعه عمق استراتژیک ایران در منطقه خاورمیانه می باشد. (دشتی و دیگران، ۱۴۰۱: ۸۸). در واقع قدرت یابی انصار الله در یمن و شکل گیری یک حکومت اسلامی و مردمی در آن همسو با منافع منطقه ای جمهوری اسلامی ایران ارزیابی میشود و میتوان با بهره برداری صحیح از این شرایط به تقویت فزاینده جایگاه ایران در حوزه غرب آسیا و شمال آفریقا دست یافت و این مسئله همان چیزی است که عربستان و دیگر کشورهای عرب منطقه که دارای رژیم استبدادی و ساختاری عقب مانده به لحاظ سیاسی و اجتماعی هستند به شدت واهمه دارند. به عبارت دیگر در صورت پیروزی کامل و تسلط انصار الله این امر به معنی توسعه عمق استراتژیک ایران است. (کریمی فرد و جمشیدی، ۱۳۹۸: ۹۰). عبارتی جامع تر یمن در راهبرد کلان امنیت منطقه ای ج.ا.ایران ضامن حضور راهبردی و استمرار تحرک ژئوپلیتیکی ایران و تقویت شبکه ای متحدان استراتژیک خواهد بود. در واقع از منظری بسیار راهبردی می توان اینگونه مطرح کرد که یمن ضمن تکمیل حلقه محاصره عربستان و ایجاد هزینه و سلب تمرکز از رژیم صهیونیستی از جایگاه بسیار مهمی در منظومه دفاعی-امنیتی ج.ا.ایران برخوردار است. در واقع ج.ا.ایران دکترین امنیتی کشور را بر مبنای حفظ و توانایی ضربه دوم و توانایی پاسخ به تهدید است در صورتیکه مورد حمله دشمن قرار بگیرد. یمن بعنوان یکی از حلقه های موثر امنیتی در راستای حفظ بازدارندگی فعال ایفای نقش می کند.

-جایگاه یمن در منظومه دفاعی-امنیتی ج.ا.ایران:

به باور عربستان سعودی قدرت یابی انصارالله در یمن و شکل گیری یک حکومت اسلامی و مردمی در آن، همسو با منافع منطقه ای جمهوری اسلامی ایران ارزیابی می شود و میتوان با بهره برداری صحیح از این شرایط به تقویت فزاینده جایگاه ایران در حوزه غرب آسیا و شمال آفریقا دست یافت و این مسأله همان چیزی است که عربستان و دیگر کشورهای عرب منطقه که دارای رژیم استبدادی هستند، به شدت از آن واهمه دارند. به عبارت دیگر در صورت پیروزی و تسلط کامل انصارالله بر یمن، ضلع چهارم جبهه مقاومت حضور بیشتر ایران در کشورهای، عراق، سوریه و لبنان در منطقه شکل می گیرد و این امر به معنی توسعه عمق استراتژیک ایران منطقه در محاصره عربستان توسط شیعیان است در نگاه استراتژیک ایران یمن یک وزنه تعادل در دریای سرخ حیاط خلوت سعودی ها در برابر خلیج فارس محسوب میشود. به باور عربستان ایران در پی بهره گیری از تحولات یمن برای تحت فشار قرار دادن آن کشور و گسترش تشیع سیاسی در مرزهای جنوبی عربستان و سپس نفوذ دادن این مسأله به داخل آن کشور

است. به این ترتیب وقایع یمن که همچون تحولات، عراق، لبنان، سوریه و بحرین دارای ویژگیهای هویتی و ایدئولوژیک برای ایران و عربستان است، نشان میدهد که این کشور همچنان به عنوان یکی از حوزه‌های توجه و رقابت تهران و ریاض باقی خواهد ماند. خیزش بهار عربی در یمن عملاً تقابل هویتی ایران و عربستان سعودی را نشان داد. انصارالله یمن به شکل بی سابقه و با روش و الگوی حزب الله لبنان تلاش کرده تا از منظر راهبردی و هویتی به اهرم فشار ایران علیه سیاست سعودی در جنوب شبه جزیره تبدیل شود. عربستان سعودی با موج جدید تحولات در یمن عملاً نامنی وجودی خود را حس و درصدد مهار آن برآمد با سقوط صنعا در سپتامبر ۲۰۱۴ تحلیلگران عربستانی معتقد بودند که یمن سومین کشور عربی است که به دست ایران افتاده است. (همتی و ابراهیمی، ۱۳۹۷: ۲۳۸-۲۳۹).

نقش راهبردی یمن و مناسبات عربی-عبری:

موقعیت ژئوپلیتیک و استراتژیک: یمن از نظر جغرافیای انسانی، یمن کشوری با ۲۵ میلیون نفر جمعیت است دین رسمی یمن اسلام است و از نظر جمعیتی، شیعیان زیدی و سنی‌های شافعی مهمترین فرق مذهبی این کشور هستند. شیعیان زیدی بیشتر در مناطق شمال و شمال شرقی یمن ساکن هستند و شافعی مذهبها بیشتر در مناطق جنوبی و غربی سکونت دارند. فرقه اسماعیلیه و شیعیان دوازده امامی نیز در این کشور حضور دارند. مسلمانان ۹۷ درصد سنی ۵۵ درصد شیعه ۴۲ درصد و هندو، مسیحی و یهودی ۳ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. جمهوری متحد یمن در سال ۱۹۹۰ میلادی با ادغام یمن شمالی و جنوبی شکل گرفت و علی عبدالله صالح تا سال ۲۰۱۱ در آن حکومت کرده است. جامعه یمن طایفه ای و قبیله ای است، قبایل ۸۵ درصد جمعیت یمن را تشکیل می‌دهند. در قلب این ساختار اجتماعی قبیله ای هویت اسلامی نیز وجود دارد میل به خود مختاری سیاسی از قدرت، مرکزی از عناصر اصلی نظام قبیله ای یمن بوده به این ترتیب ساختار سیاسی یمن متأثر از نقش قبایل است. در مورد یمن نیز همانند بسیاری از کشورهای این منطقه آمار و ارقام دقیقی از جمعیت و درصد گروههای مذهبی ارائه نمی شود به نحوی که در برخی آمار جمعیت زیدی ها تا ۴۵ درصد نیز گفته شده است. در حقیقت نبود آزادیهای مذهبی و ضدیت با شیعیان در این کشور باعث شده که بسیاری از شیعیان در ابراز هویت مذهبی خود محتاط باشند و سیاست دولت یمن نیز همواره بر این بوده است که جمعیت شیعیان این کشور را اندک جلوه دهد. آمار انجمن دین و زندگی یکی از مهم ترین و شاید اصلی ترین دلیل انجام چنین عملیاتی در زمان حاضر، تبدیل مسئله فلسطین به موضوع اول جهان اسلام و به حاشیه راندن روند عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی توسط کشورهای منطقه و به ویژه عربستان سعودی بوده است. به سخن دیگر هدف اصلی این حمله برهم زدن وضعیت موجود که به آرامی داشت آرمان فلسطین را به فراموشی می سپرد و بازگرداندن مبارزات آنها به خط مقدم سیاست عرب بود. با آغاز روند عادی سازی کشورهای عربی در قالب «پیمان ابراهیم» از سال ۲۰۲۰م. این انگاره مطرح شد که بدون حل موضوع فلسطین میتوان عادی سازی روابط بین رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی را محقق

کرد به همین دلیل آرمان فلسطین بیش از پیش اولویت خود را در سیاست خارجی برخی کشورهای منطقه و فرامنطقه از دست داد. بر همین اساس، حماس و گروه‌های مقاومت فلسطین با این ادراک که روند عادی سازی سرعت بسیاری گرفته و به ایستگاه عربستان رسیده است با طراحی چنین عملیاتی در ابعاد گسترده و موثر به دنبال به حاشیه راندن روند عادی سازی و حتی مقابله با آن بودند. افزایش مراودات عربستان سعودی با رژیم صهیونیستی سفر رسمی وزرای اسرائیل به عربستان، مصاحبه اخیر بن سلمان با شبکه فاکس نیوز در خصوص عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی و همچنین اخباری مبنی بر اینکه تا بهار ۲۰۲۴م روابط عادی خواهد شد. نکاتی است که میتوان در چرایی عملیات طوفان الاقصی به آن توجه کرد.

با توجه به چنین امری مطرح شدن پروژه های کریدوری و تشکیل نظم نوینی در غرب آسیا با مشارکت محوری رژیم صهیونیستی نیز حماس و دیگر گروه های مقاومت را به این نتیجه رساند که عادی سازی روابط عربستان با رژیم اسرائیل شبیه به عادی سازی امارات با رژیم صهیونیستی نخواهد بود و به ثمر رسیدن آن میتواند پیامدهای بسیار گسترده و عمیقی بر آینده فلسطین و منطقه داشته باشد و آزادی عمل آنان را محدودتر نماید. مؤسسه «IRI» از شیعیان یمن سال ۲۰۰۹ ارائه داده حاکی از آن است که شیعیان یمن بین ۳۵ تا ۴۲ درصد از جمعیت کل شیعیان یمن را شامل میشوند. همچنین مجمع جهانی اهل بیت (ع) در سال ۲۰۰۸ آمار شیعیان را ۴۲ درصد جمعیت کل این کشور اعلام کرد. موقعیت استراتژیک این کشور از نظر اشراف بر شاخ آفریقا و امکان کنترل تحرکات این منطقه و نیز سواحل شرقی آفریقا از راه مرزهای دریایی جنوب و غرب یمن و نیز جزیره سوماترا، اهمیت ویژه ای به این کشور داده است. به علاوه اشراف این کشور به تنگه باب المندب به آن اهمیت مضاعفی داده است. در واقع درصد زیادی از رفت و آمدی که در کانال سوئز صورت می گیرد، از باب المندب هم عبور میکند پس به همان میزان که کانال سوئز اهمیت دارد باب المندب هم مهم است. (کریمی فرد و جمشیدی، ۱۳۹۸: ۱۰۰-۹۹).

□ جایگاه و نقش منطقه ای ج.ا.ایران و شکل گیری پیوند عربی-صهیونیستی:

اکثر دولت های محافظه کار عربی ایران را تهدیدی برای خود میدانند به همین دلیل در تلاش برای مقابله با قدرت یابی علیه این کشور هستند. از نظر کشورهای منطقه ایران نقش مخربی در سیاست خاورمیانه در دهه اخیر داشته است، حمایت از حزب الله لبنان و حماس، پشتیبانی از طیف وسیعی از شبکه های نظامی شیعه در عراق حمایت از رژیم اسد در سوریه و انقلابیون شیعی در بحرین و یمن از دیدگاه آنان ایران حکومتی است که در محور شرارت قرار دارد و به طور یکجانبه در صدد گرفتن بخش وسیعی از منطقه تحت نفوذ خود بوده، که از طریق متحدین نزدیک و پیرو خود از افغانستان تا مدیترانه را کنترل می کند. در چنین محیطی خواست ایران است که به مانند یک قدرت بزرگ منطقه ای با وی رفتار شود. قدرت منطقه ای که منافع و امنیت اش در سطح منطقه تعریف می شود. این دیدگاه در کنار نوع روابط ایران با کشورهای عربی اهل سنت منطقه، حضور فعال در سوریه و عراق حمایت از ملت یمن و بحرین در جریان تحولات

بیداری، اسلامی موجب رشد خشم و سیاستهای مقابله گرایانه دیگر کشورهای منطقه بر علیه محور مقاومت گشته است.

سران اسراییل نیز همواره تلاش کرده اند تا با اشاره به افزون خواهی های منطقه ای ایران این کشور را خطری بزرگ برای نظم و امنیت منطقه ای نشان دهند آنان با تاکید بر برنامه هسته ای ایران آن را غیر صلح آمیز خوانده و همواره با اشاره به صحبت های محمود احمدی نژاد رییس جمهوری سابق ایران مبنی بر «محو اسراییل از نقشه جغرافیا و همچنین توانمندی های موشکی ایران که اسراییل را در تیررس دارند تلاش کرده اند تا برنامه صلح آمیز هسته ای جمهوری اسلامی ایران را نیز در راستای اهداف نظامی و در نتیجه تحقق حذف اسراییل از نقشه جغرافیا جلوه دهند. از نگاه صهیونیستها که مبنای شکل گیری دکترین امنیتی خود را بقای اسراییل میدانند این موضع گیری ها به معنای داشتن نیت عملی برای تحقق این هدف است و با چنین دستاویزی تهدیدهای ایران را برابر با نابودی و پایان موجودیت خود می دانند. جمهوری اسلامی ایران از دولت سوریه و حزب الله لبنان به عنوان سه عضو اصلی تشکیل دهنده محور مقاومت دارای گرایش شیعی و علوی هستند حمایت می کند. عراق نیز پس از سقوط صدام حسین به عنوان دولتی شیعی در کنار این کشورها قرار گرفته است. به عقیده مخالفان تشیع نظریه های شیعه روح انقلابی گری را در خود دارد و همواره در صدد گسترش و نفوذ اندیشه های خود در بین سایر ملل است. عربستان سعودی با جریان وهابیت از زمان استقلال تا به امروز همواره خود را در یک رقابت با ایران شیعی خلیج فارس و خاورمیانه می بیند. این رقابت پس از پیروزی اسلامی در ایران به اوج خود رسید. تشکیل شورای همکاری خلیج فارس توسط اعراب محافظه کار منطقه نیز ناشی از درک مشترک آنها از تهدید جمهوری اسلامی بود. عربستان سعودی همچنین طی سالهای گذشته در چارچوب رقابت ایران بر سر برتری منطقه ای به شدت نگران گسترش نفوذ جمهوری اسلامی در عراق، لبنان و بحرین و تشکیل آنچه که تحت عنوان هلال شیعی نامیده می شود. با اتحاد و همراهی سایر اعراب تلاش کرده است که این نفوذ را مهار کند. دگرگونی های عمده در منطقه که شامل قدرت یابی شیعیان عراق و پیروزی های حزب الله و نهایتاً انقلاب ملتهای منطقه علیه رژیم های دیکتاتوری بود تماماً به ضرر امنیت ملی عربستان تمام شد. قدرتمند شدن شیعیان در منطقه موجب کاهش نفوذ پذیری منطقه از سیاست های اعراب محافظه کار و به خصوص عربستان سعودی میشود. از دید اعراب و اسراییل در حال حاضر تحولی در جهت افزایش قدرت ایران و نقش شیعیان در منطقه خاورمیانه شکل گرفته و ایران تلاش دارد تا با بهره گیری از هلال شیعی، بر قدرت خود بیفزاید و آن را علیه کشورهای سنی مذهب و نیز منافع منطقه ای آمریکا و اسراییل بکار گیرد. بنابراین تشکیل ائتلاف اعراب و اسراییل در کنار یکدیگر تلاشی است در راستای موازنه سازی در مقابل تهدیدات شکل گرفته از سوی محور، ایران، سوریه، حزب الله لبنان، حماس، عراق و حتی یمن در منطقه. با توجه به تعریف تهدید که ترکیبی از قدرت تهاجمی، دولت، توانمندی های نظامی نزدیکی جغرافیایی و نبات تجاوز کارانه احتمالی است برداشت اعراب و اسراییل از تهدیدات شکل گرفته در منطقه در قالب باز یگران دولتی و غیر دولتی این کشورها را به سمت اتخاذ راهبرد اتحاد و

ائتلاف در مقابل کشورهای محور مقاومت به عنوان قدرتهای تهدیدگر سوق داده است. (ثانی آبادی و روستایی، ۱۳۹۸: ۱۲۸-۱۳۰).

-توافق اعراب و اسرائیل تقابل تهاجمی با نفوذ راهبردی ج.ا.ایران در منطقه:

توافق صلح جدید بین اسرائیل و دولت های عربی مزایای استراتژیک مهمی را برای اسرائیل در مقابله نظامی احتمالی با ایران فراهم میکند؛ در حالی که تا پیش از این، دوری جغرافیایی و کمبود تسهیلات لجستیک مشکل اصلی اسرائیل برای مقابله با ایران بود. مشارکت استراتژیک چند کشور عربی با اسرائیل آغاز محدودی برای تحولات استراتژیکی است که به دنبال ورود دیگر دولت های عربی حاشیه خلیج فارس به این همکاری به وقوع می پیوندد. در واقع، نفوذ ایران در کشورهای عربی منطقه از یک سو و دور کردن حماس از ریاض و وارد کردن آن در چتر حمایتی خود و پشتیبانی از دولت اسد و شیعیان منطقه خلیج فارس روی هم رفته به افزایش هر اس دولتهای عربی حاشیه خلیج فارس و اسرائیل منجر شد. از این نزدیکی به اسرائیل اساسا امنیتی است. از دلایل اصلی صلح اسرائیل با اعراب مقابله با نفوذ سیاسی امنیتی ایران در منطقه است؛ چرا که در چارچوب اسرائیل ایران به عنوان خطرناکترین دشمن این رژیم محسوب شده است. بنابراین بایستی تواناییها و قدرت نفوذ آن را محدود ساخت. در این حالت اتحاد کشورهای عربی با اسرائیل بخشی از استراتژی برای جلوگیری از نفوذ ایران در منطقه است و به تازگی تلاش این کشورها برای ایجاد یکپارچگی در ابعاد مختلف، همگی در راستای مقابله با نفوذ ایران در منطقه میباشد ادعای ایران مبنی بر تاثیرپذیری انقلابهای خاورمیانه از انقلاب اسلامی، بیم شدیدی را در کشورهای منطقه و اسرائیل ایجاد کرد و آنها را بر آن داشت تا جهت مقابله با تهدید مشترک مواضع همسویی را اتخاذ کنند. در حقیقت، تهدیدی به نام جمهوری اسلامی در سالهای اخیر موانع همکاری بین اسرائیل و برخی کشورهای عربی را در بر داشت و زمینه را برای همکاری آنها آماده ساخت. این روند تا آنجا ادامه یافت که امارات متحده عربی و بحرین به برقراری روابط دیپلماتیک رسمی با اسرائیل روی آوردند و احتمالا این روند توسط کشورهای دیگری نیز دنبال می گردد. قطر عمان و عربستان به طور گسترده روابط خود با اسرائیل را توسعه داده و به نظر میرسد که آرمان فلسطین کمزنگ تر از قبل در سیاست خارجی این کشورها ایفای نقش میکند. اسرائیل با عادی سازی روابط خود با کشورهای عربی ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه را دستخوش تحول جدی کرد. سرنگونی حکومتهای اقتدارگرا در منطقه و سیاستهای غیر شفاف آمریکا در حمایت از رژیمهای حاکم موازنه قدرت را در ساختار آنارشیکی منطقه به طور طبیعی به نفع جمهوری اسلامی تغییر داد. از جمله دلایل اسرائیل برای صلح این است که اسرائیل می خواهد ایران را در منطقه محاصره کند. کشورهای عربی اشتیاق پیدا کرده اند تا با صهیونیستها وارد روابط سیاسی و تجاری شوند. سیاست اسرائیل هم بر اساس همین موضوع طراحی شده است که ائتلافی را علیه ایران در منطقه به وجود بیاورند. در چنین چارچوبی است که توافق بین اسرائیل و امارات و بحرین شکل گرفته است. این کشورها که ایران را تهدیدی برای خود می دانند ترجیح می دهند که خود را از حمایت قدرت دیگری بهره مند سازند. اسرائیل در زمینه صلح با اعراب دو هدف مهم را در منطقه جستجو میکند نخست؛ کمک به افزایش تنش

بین کشورهای عرب با جمهوری اسلامی با هدف به حاشیه راندن مسئله فلسطین و در نتیجه تداوم جنایات اسرائیل در نوار غزه و کرانه باختری، دوم؛ نزدیک شدن به اعراب با هدف تضعیف نفوذ و حضور ایران در منطقه بنابراین کاهش اختلافات فرقه ای و هویتی از سوی ائتلاف عبری □ عربی در میان مدت و بلندمدت، نه تنها باعث تضعیف قدرت ایران خواهد شد بلکه موجب میشود تا با ایجاد شکاف در جهان اسلام اسرائیل بتواند ضمن تأمین امنیت خود مشروعیتش را بین کشورهای اسلامی تا حدودی توجیه پذیر کند. از نظر اسرائیل تحکیم رابطه با کشورهای عربی نه تنها منافع گوناگون اسرائیل را تأمین میکند بلکه نشان دهنده خروج آن کشور از انزوا در منطقه و فشار حداکثری بر ایران است. اما از طرف دیگر آن چیزی که سبب نزدیکی اعراب با اسرائیل شده است توان نظامی و هسته ای این رژیم است که میتواند از آنها در برابر خطرات سیاست توسعه طلبانه ایران حمایت کند. برای اسرائیل نیز فرصتی فراهم می شود. که بجاس اینکه تنهایی با ایران روبرو شود حمایت اعراب را داشته باشد. (پیری و معتضدی راد، ۱۴۰۱: ۱۱۴-۱۱۶).

-بیداری اسلامی، تغییرات و پویایی ژئوپلیتیک منطقه، تقابل راهبردی ج.ا.ایران با سعودی و صهیونیست ها:

بیداری اسلامی به مجموعه تحولاتی گفته می شود که از تونس در شاخ آفریقا شروع شد و با سرایت سریع به لیبی و مصر □. نهایتاً تعداد زیادی از کشورهای منطقه را دچار ناآرامی کرد، آنچه بسیار مهم جلوه می کند حذف و سقوط متحدان غربی - عربی در منطقه بود که بنحوی عمیق و فراگیر موازنه قدرت را به نفع ج.ا.ایران و شبکه ای از متحدان راهبردی ایران تغییر داد. این مساله منجر به ایجاد حساسیت شدید کشورهای منطقه ای شد که در این بین عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی در قالب یک اتحاد مخفی بیشتری مقابله جویی را به بازیگران همسو با ج.ا.ایران انجام دادند. در مقابل ج.ا.ایران سعی در حفظ متحدان راهبردی خود در منطقه کرده است که این رویکرد از منظر و منطق دولت واقع گرایی تبعیت می کند. حفظ نفوذ در حوزه پیرامونی و و تحرک بخشی ژئوپلیتیکی خاصیت رویکرد ج.ا.ایران از طریق حفظ و تقویت متحدان شبکه ای است. وضعیت رخ داده ناشی از بیداری اسلامی ثبات راهبردی منطقه را دستخوش تغییر و تحولات سریع کرده است که این مساله باعث شده است رویارویی و رقابت بین بازیگران منطقه بر سر نفوذ و جایگاه منطقه ای خود کماکان تداوم داشته باشد. رویکرد ج.ا.ایران در وضعیت متغیر و پویایی های ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی نوین منطقه دارای یک رویکرد جامع و کامل است بنحوی که بصورت همزمان هم خواهان امنیت جویی است و همسو با این هدف خواهان تسری و گسترش بحران نیست. کانون تمرکز راهبردی ایران در راستای کسب تسلط استراتژیکی منطقه ای بطور مشخص در اوج مساله بیداری اسلامی ایجاد شبکه پایدار امنیتی در یمن است. بنحویکه بر حوزه های دوردست تنگه باب المندب، دریای سرخ و گذرگاه مهم جهانی انتقال کالا و انرژی دسترسی داشته باشد. در مقابل همکاری

دوجانبه و ترکیبی سعودی و رژیم صهیونیستی باعث می شود دست برتر را در زمینه تحرک و توسعه نفوذ منطقه ای داشته باشد. عربستان سعودی به عنوان متحد منطقه ای آمریکا به شدت از اینکه یمن به متحد ایران تبدیل شود هراس دارد و بیم آن دارد که این رویدادها تمامی شبه جزیره عربستان را ضد خاندان سعودی برانگیزد. (همتی و ابراهیمی، ۱۴۹۷: ۲۳۷). در ادامه بصورت مشخص نقش و جایگاه یمن را در بیداری اسلامی و منظومه دفاعی-امنیتی ج.ا.ایران، و رویکرد عربستان و رژیم صهیونیستی مورد تحلیل و ارزیابی جامع قرار خواهد گرفت.

-تاثیر پذیری یمن از انقلاب اسلامی ایران و الگو پذیری از آن:

تاثیر انقلاب اسلامی در یمن به دوران دفاع مقدس باز میگردد. در این دوران انقلاب اسلامی این نقش را داشت که به زیدیه ای که دیگر قدرت و توان مقابله خود را از دست داده بود و به اصطلاح انرژی قبیله ای از آنها گرفته شده بود امیدوار نگه دارد؛ نقشه انقلاب در این دوران روشن نگهداشتن این آتش تا سال ۱۹۹۰ بود. انصارالله با الگو قرار دادن انقلاب اسلامی در ایران راه خود را در این ظلمات پیدا کرد و به وسیله مبارزه شهادت و ایثار از این خواب سنگین زمستانی بیدار شد و بهار گرم بیداری اسلامی را در آغوش کشید که این بیداری از سال ۱۹۹۰ و در پی آن شهادت رهبری این گروه در سال ۲۰۰۴ آغاز و هنوز هم تا رسیدن به خواستههای مشروع خود پابرجاست و از مهمترین نتایج این بیداری میتوان به سقوط علی عبدالله صالح از ریاست جمهوری و اعتراضات مردمی نام برد.

۲- مهاجرت رهبران انصارالله به ایران: هنگامی که علامه بدرالدین حوثی در قید حیات بودند به عنوان یکی از رهبران انصارالله در سال ۱۹۹۴ پس از آنکه خانواده اش در جریان جنگ داخلی یمن مورد هجوم وهابیان قرار گرفت فرصت را غنیمت شمرد به منظور دیدار با علما و آشنایی نزدیک با حوزه علمیه وارد ایران شد و در قم سکنی گزید و پس از بازگشت به یمن به دلیل آشنایی دقیق و نزدیک با فرهنگ انقلاب اسلامی و آرمانهای آن مروج نهضت امام خمینی در میان شیعیان یمن شد ۳- تاثیر دیگر انقلاب اسلامی بر انصارالله با سفر حسین بدرالدین الحوثی به ایران در سال ۱۹۶۸ بود. وقتی حسین الحوثی به یمن بازگشت از برخی دیدگاههای ایران اسلامی در سیاست خارجی همچون مخالفت با آمریکا و اسرائیل تاثیر پذیرفته بود و در بازگشت به یمن شروع به سازماندهی الحوثی ها کرد و در دهه ۱۹۹۰ به عنوان یکی از نمایندگان پارلمان انتخاب و در نهایت در اولین دهه قرن ۲۱ به رهبر جنبشی تبدیل شد که به نام او نامگذاری شد. (رکابیان و پورحسن، ۱۴۰۱: ۷۷-۷۸).

-تحولات یمن و نگرانی سعودی از ایجاد شبکه ی پایدار امنیتی برای ج.ا.ایران:

پیشرفتهای اخیر حوثیها در یمن به مثابه موجی فزاینده است که میتواند تلنگری جدی برای مخالفان ایران باشد؛ چرا که موقعیت ژئواستراتژیک یمن و تسلط کامل بر بندر الحدیده و تنگه باب المندب باعث نفوذ گروههای شیعی تا دهانه دریای سرخ به شمار میرود و این دستاوردی مهم برای رقیب ایدئولوژیک ریاض است تا از طریق مرزهای

طولانی واکنش دلخواه خود را نشان دهد و با تصرف بندر حدیده توسط حوثی‌ها کنترل دو تنگه مهم و حیاتی در اختیار شیعیان قرار دارد که میتواند نقش بسزایی در معادلات سیاسی و نظامی منطقه ایفا کند. با شروع تحولات انقلابی در جهان عرب جایگاه ایران در عراق کرد با شروع تحولات انقلابی در جهان عرب سقوط مبارک و بن علی و همچنین گسترش انقلاب در یمن و بحرین به نظر میرسد روندهای منطقه ای بیش از گذشته، عربستان سعودی را در موضع تدافعی قرار داده باشد؛ لذا پس از سال ۲۰۱۰ عربستان رویکردهای تهاجمی خود را برای جبران شکستهای پیشین و ادامه سیاست خود گسترش در پیش گرفت. تداوم بحران در سوریه تعمیق بحران در عراق با هدایت داعش به سوی این کشور تداوم سرکوب در بحرین و نهایتاً کودتای نظامی در مصر همگی حکایت دارد که عربستان سعودی در تضاد با جبهه مقاومت به شکل بی سابقه ای تهاجمی عمل کرده است. بر همین اساس رویکرد فعلی عربستان در برابر یمن حرکتی تهاجمی برای تثبیت جبهه عربی در منطقه محدود سازی ایران و شکست جبهه مقاومت است و لذا نباید انتظار داشت در جهت گیری و شدت عمل سعودی در مسائل منطقه تغییری حاصل شود؛ بلکه بالعکس دامنه فعالیت‌های سعودی برای ادامه تهاجم و سیاست خود گسترش افزایش هم خواهد داشت. بر همین اساس رویکرد فعلی عربستان در برابر یمن، حرکتی تهاجمی برای تثبیت جبهه عربی در منطقه، محدودسازی ایران و شکست جبهه مقاومت است. (شاهقلیان قهفرخی، ۱۳۹۶: ۱۷۰-۱۷۲). با نظر به مسأله کلیدی نفوذ و جایگاه ایران در یمن این موضوع نگرانی های عربستان سعودی و آمریکا را هم برانگیخته است. تأثیر گذاری انقلاب اسلامی ایران بر شیعیان یمن به ویژه جنبش حوثی‌ها عمیق است و در میان آنها تأکید بر آرمانهای انقلاب اسلامی مانند مبارزه با صهیونیسم مشهود است در عین حال به لحاظ اعتقادی آنها در حال بازسازی ارزشهای مشترکی با جمهوری اسلامی هستند که از آن میان آنها استکبارستیزی کاملاً مشهود است. (علی اکبرپور و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۳۰).

- رویکرد عربستان در یمن و جلوگیری از اتصال شبکه ای یمن به ج.ا.ایران:

مهم ترین استدلال سعودی‌ها در توجیه تجاوز نظامی به یمن تسلط حوثی‌ها بر یمن با طراحی ایران و تهدیدات آن برای امنیت دولت، سعودی منطقه و تنگه باب المندب است. به تعبیر دیگر ائتلاف به رهبری عربستان سعودی با هدف مقابله با یک تهدید فوری و حیاتی البته از دیدگاه کشورهای عضو ائتلاف یعنی «گسترش نفوذ ایران» شکل گرفته است و این نکته ای است که به روشنی در سخنان وزیر خارجه امارات متحده عربی شیخ عبدالله بن زاید آل نهیان آشکار بود وی چند روز پس از آغاز عملیات «عاصفه الحزم در دیدار با ریاض یاسین همتای یمنی خود، ایران را به دخالت در عراق، سوریه، لبنان و یمن متهم کرد و اظهار داشت که دوستان ما در ایران قصد صدور انقلاب سال ۱۹۷۹ را دارند و این جزء قانون اساسی و نظام آنها است. کشورهای حوزه خلیج فارس اقداماتی مانند افزایش چشم گیر قدرت نظامی پیگیری برنامه هسته ای»، «فرستادن مستشاران نظامی و ارائه کمک

های تسلیحاتی به کشورهایمانند سوریه و عراق»، «حمایت از گروه‌هایی مانند حزب الله لبنان، و غیره از سوی جمهوری اسلامی را دلیلی بر توسعه طلبی ایران برمی‌شمرد که این عوامل را با ایران هراسی دامن زده شده از یکسری کشورهای منطقه مانند طرح هلال شیعی پادشاه اردن و فرمانطقه ای غربی اتلاش ایران جهت احیای امپراتوری پارس، کره زده و معمای امنیتی را به نفع توسعه طلبی ایران حل می‌کنند. عربستان سعودی از جمله کشورهای است که بعد از سرنگونی صدام در عراق خود را در رقابت جدی با ایران قرار داده است. و تلاش می‌کند در برابر ایران نوعی توازن برقرار کند. و از رشد روز افزون قدرت ایران جلوگیری کند. به همین دلیل است که به نسبت دیگر کشورهای منطقه رفتاری کاملاً تهاجمی نسبت به سیاست ایران در منطقه دارد. مقامات سعودی بر این باورند که حمله آمریکا به افغانستان و عراق سبب برکناری رژیم‌های ضدایرانی و قدرت یابی جمهوری اسلامی ایران در این دو کشور شده است. این حملات به شکلی عراق و افغانستان را از موقعیت تهدید خارج و آنها را تبدیل به فرصتی مناسب برای ایران کرده و توازن قوای منطقه ای را به عربستان و سایر کشورهای عربی تغییر داده است. از سوی دیگر با به قدرت رسیدن شیعیان در عراق و موفقیت‌های حزب الله در لبنان روند قدرت یابی ایران و شیعیان در منطقه سرعت بیشتری یافته است. الگوی رفتاری عربستان نشان می‌دهد که دولت آن کشور نمی‌خواهد اجازه دهد که تحول قدرت منطقه ای ایران ادامه پیدا کند و یا اینکه ارتقای نقش منطقه ای ایران به سکوت بگذرد. بنابراین از الگوی تهاجمی استفاده می‌کند. عربستان به شدت نگران نفوذ منطقه ای ایران به ویژه در میان شیعیان است و تلاش می‌کند تا نقش و نفوذ آن را کاهش دهد. در واقع، مقابله با نفوذ ایران در عراق، لبنان، سوریه و نزدیکترین همسایه‌های خود یعنی یمن از مهمترین اهداف عربستان در منطقه است. عربستان در سالهای گذشته در چارچوب ایران بر سر برتری منطقه ای به شدت از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی در عراق و لبنان و بحرین و تشکیل آنچه که با عنوان هلال شیعی نامیده می‌شود نگران بوده و تلاش کرده است که این نفوذ را مهار کنند. بنابراین با قدرت گیری انصارالله در یمن بشدت احساس خطر کرده است. در واقع عربستان قدرت گیری شیعیان زیدی در یمن را همانند افزایش قدرت منطقه ای ایران تعبیر می‌کند. و خود را در محاصره شیعیان می‌بیند. مقامات سعودی بر این باورند که سیاست خارجی جدید آنها منافع عربستان را به شکل کامل تأمین خواهد کرد از نظر آنها این سیاست میتواند وزن عربستان در خاورمیانه در حال تحول را افزایش دهد و به شکلی روند امور را دوباره به سود کشورهای عربی با محوریت اهل تسنن تقویت کند. به باور آنها تغییر در کشورهای هدف سبب تضعیف محور مقاومت و تقویت جریان محافظه کار با محوریت حامی عربستان خواهد شد. از همین رو به دنبال شکست محور مقاومت به رهبری ایران هستند. پیوند محور مقاومت با ایران و ایجاد یک قدرت جدید در عرصه بین الملل سبب نگرانی استکبار جهانی شده است؛ بنابراین آمریکا و عربستان هرچا ظرفیتی برای تقویت قدرت به رهبری ایران باشد با آن برخورد خواهند کرد. یمن یکی از کشورهای استراتژیک مسلمان است که تعداد قابل توجهی از مردم این کشور زیدی هستند. بنابراین عربستان با این حمله می‌خواهد تا مانع پیوند یمن به ایران شود. (دانش و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۵۶-۱۵۸).

حساسیت رژیم صهیونیستی نسبت به یمن و مقابله با حوزه ی نفوذ ج.ا.ایران:

یمن برای رژیم صهیونیستی هم به لحاظ نگرشی و اعتقادی و هم به لحاظ موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی اهمیتی ویژه دارد. این اهمیت آنگاه مضاعف می شود. که محور غربی عبری و عربی، یمن و دولت نجات ملی را نسخه ی تکثیر شده ای از جمهوری اسلامی ایران در راهبردی ترین نقطه منطقه باب المندب یعنی در کنار مرزهای سعودی می خوانند. (سلیمانی و صالحی، ۱۴۰۰: ۳۴). افسران امنیتی و اطلاعاتی رژیم صهیونیستی ضمن ارائه اطلاعات و نقشه ها به طرق مختلف و تمرکز ماهواره ای بر میدان جنگ یمن هم یاری رسان ائتلاف سعودی در جنگ بوده اند و هم با حساسیت بر کلیه تحرکات در دریای سرخ به ویژه باب المندب نظارت میکنند شاید با توجه به فاصله حوالی ۲۰۰۰ کیلومتری میان رژیم صهیونیستی و یمن، استفاده از هواپیماها و پهپادهای جاسوسی در یمن دور از ذهن باشد اما وقتی به مشارکت رژیم صهیونیستی در تجهیز پایگاه های اماراتی در اطراف یمن و تمرکز رژیم صهیونیستی بر جزایر اریتره توجه شود روشن میشود که ارسال هواپیما و پهپادهای جاسوسی و شناسایی بر فراز یمن محتمل است. در ۵ آوریل ۲۰۲۱ و هنگام رونمایی از هواپیمای جاسوسی (اورون) فرمانده نیروی هوایی رژیم صهیونیستی رسماً اعلام کرد این هواپیما قدرت هوایی رژیم صهیونیستی را هم به لحاظ جمع آوری اخبار و هم تعیین اهداف برای هر هجومی که از ایران عراق و یمن صورت بگیرد فزونی میبخشد. تمرکز رژیم صهیونیستی بر یمن به دلیل رقابتهای آن با ایران در مناطق مختلف منطقه نیز قابل درک است. ایران بر مواجهه با رژیم صهیونیستی و پیمان ابراهیم در تمام غرب آسیا اصرار دارد و یمن از این قاعده مستثنی نیست. ایران از طریق حوثی ها میتواند هم در دریای سرخ کشتیها یمنی را هدف قرار دهد و همچنین قادر است شهرهای جنوبی رژیم صهیونیستی مثل ایلات را هدف گیری کند. ایران در عین حال از این امکان برخوردار میشود که در قسمت جنوبی شبه جزیره عربی امضاء کنندگان عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی را هدف گیری کند اما واقعیت آن است که تهدیدات حوثی فقط در یمن و شبه جزیره عربی منحصر نیست. در مجموع ایران یمن و محور مقاومت از طریق یمن و در این کشور جبهه جدیدی علیه آمریکا و رژیم صهیونیستی در کنار جبهه قبلی و اصلی گشوده اند. از نگاه رژیم صهیونیستی انصارالله یمن نه با سعودی و امارات بلکه با رژیم صهیونیستی در حال جنگ است در مقابل انصارالله هم رژیم صهیونیستی را دشمن درجه یک خود میداند و این رژیم را در کنار آمریکا و انگلیس نقش آفرینان و بازیگران اصلی میدان نبرد یمن میخواند عبدالملک حوثی در هفتمین سالگرد جنگ رسماً از نقش آمریکا رژیم صهیونیستی و انگلیس در برنامه ریزی دشمنان یمن یاد کرد و ضمن محکوم کردن این نقش آفرینی اعلام کرد حتماً این کشورها تبعات آن را خواهند دید البته در شرایط جدید و با روشن تر شدن نقش رژیم صهیونیستی در جنگ یمن محکومیت و تهدید رژیم صهیونیستی به ترجیع بند کلام اغلب مسئولان ایمنی تبدیل شده است این مساله تا حدی جدیت یافته است که در یک فقره وزیر دفاع دولت نجات ملی محمد ناصر العاطفی به صراحت و رسماً اعلام کرد نیروهایش بانک اهدافی را در

رژیم صهیونیستی هم در زمین و هم در دریا تدارک دیده اند. (سلیمانی و صالحی، ۱۴۰۰: ۴۶-۴۷).

-ستیزه جویی حاد و تهاجمی اسرائیل و ضدیت با بقا راهبردی ج.ا.ایران:

دلیل عمده نگرش تهاجمی اسرائیل به ایران را باید در تلاشهای جهانی و منطقه ای برای باز توزیع قدرت در خاورمیانه جستجو کرد هی استدلال می کند که موازنه یا برقراری تعادل منفی به راهبردهای یک دولت یا تلاشهای دیپلماتیک برای تضعیف قدرت رقیب مربوط میشود در مقایسه موازنه مثبت با هدف تقویت قدرت یک دولت در نظام جهانی انجام می گیرد. راهبردهای موازنه گری یک دولت بر مبنای نوع و سطح پندار یا برداشتهای ذهنی از تهدید رقیب یا دشمن شکل می گیرد. هر چه پندار از تهدید بیشتر باشد به احتمال بیشتری دولت سیاست موازنه مثبت را انتخاب خواهد کرد. هر چه پندار از تهدید کمتر باشد بیشتر احتمال دارد که دولتی سیاست موازنه منفی را برگزیند. رهبران اسرائیلی نیز با توجه به نگرشهای مختلف ایران متحدان منطقه ای ایران و سایر کنشگران خاورمیانه ای سیاست های متفاوتی را اتحاد کرده اند. تهدیدهای ضد ایرانی آنها به دو گروه تهدیدهای نظامی و تهدیدهای غیر نظامی تقسیم می شود. (لطیفیان، ۱۳۹۶: ۱۹۰-۱۹۱). از دید اسرائیل، ایران به عنوان یک دشمن و رقیب استراتژیکی است که از افزایش قدرت و نفوذ آن از هر هر طریق ممکن باید جلوگیری شود. اسرائیل به بهانه احساس ناامنی و حفظ بقا سیاستی را دنبال میکند که ایران را تضعیف و قدرت خودی را نسبت به آن افزایش دهند. به عنوان مثال هسته ای شدن ایران که توانایی تاثیرگذاری و نقش سازی آن را در مسائل سیاسی - امنیتی منطقه افزایش می دهد و بر انحصارگری هسته ی اسرائیل در منطقه خاتمه و نگاه اسرائیل تهدید وجودی تلقی می شود. پس این نوع نگاه اسرائیل به ایران یک نگاه تهاجمی است. اسرائیل برخلاف مفروضات رئالیسم تدافعی جهت تضمین بقای خود در این منطقه پرتنش به دنبال افزایش قدرت و دستیابی به هژمونی منطقه ای است. بنابراین تضعیف و انزوای هر چه بیشتر ایران در منطقه کاملاً در راستای اهداف امنیتی اسرائیل است. لذا همیشه به دنبال حفظ برتری همه جانبه خود مخصوصاً برتری، نظامی اقتصادی و تکنولوژیکی در منطقه بوده است. و در این راستا به دنبال تضعیف رقا و ایجاد بازدارندگی علیه آنها می باشد. (برزگر و قاسمی، ۱۳۹۲: ۱۷۵-۱۸۶).

-بیداری اسلامی و شکل گیری گفتمان ضدصهیونیستی در سطح منطقه:

بهار عربی باعث از میان رفتن دولتهای متحد آمریکا و کشورهای شده است که موضع ملایمی در منطقه نسبت به اسراییل داشتند با شکل گیری بهار عربی در جهان، اسلام ممکن است شاهد ظهور گفتمانهای رادیکال تر به اسراییل باشیم این موضع گیری به خصوص در مصر قابل توجه است. این همان گفتمانی است که همواره از طرف ایران مطرح شده است بنابراین این موضوع نگرانیهای امنیتی عربستان را افزایش داده و این کشور را به سوی اتحاد و راه حلهای جدی برای مقابله با گسترش و تسری انقلاب

در کشورهای خلیج فارس سوق داده است. (کرمی، ۷۸: ۱۳۹۰). یکی از تغییرات بسیار اساسی در منطقه که بعد از بیداری اسلامی به وقوع پیوست. تغییر شدید انگاره ذهنی در دو سطح حکومت ها و جوامع پدید آمد، این بود که منطقه دیگر همانند گذشته نسبت به رژیم صهیونیستی بی تفاوت نیست و منطقه جدید بسیار هم نسبت به اشغالگری، جنایات و حضور نامشروع رژیم صهیونیستی در منطقه حساس شده اند. گفتمان های جدید شکل گرفته خواهان افزایش بیشتر کمک به مردم و آرمان فلسطین شده اند. عبارتی جامع تر منطقه و جهان اسلام بعد از تحولات بیداری اسلامی نسبت به مساله فلسطین دیدگاه خاموش، منفعل و بی تفاوتی را نیست و کاملاً به آرمان آزادی سازی قدس و مقابله با رویکرد ستیزه جویانه و اشغالگری رژیم صهیونیستی دیدگاه بسیار جدید و قاطعی را اتخاذ کرده اند. بیداری اسلامی نوید بخش آغاز نوعی انتفاضه جدید است که حمایت و پشتیبانی کل مسلمانان را با خود خواهد داشت. گفتمان حفظ وضع موجود و به حاشیه رانده شدن مظلومیت آرمان و مردم فلسطین جای خود را به گفتمان تغییر وضع موجود داده است، این مهم منجر به قرار گرفتن آرمان فلسطین در صدر توجه فراگیر و فزاینده مردم منطقه و مسلمانان جهان در مقابله فوری و حداکثری با رژیم صهیونیستی شده است.

جایگاه یمن در بیداری اسلامی و منظومه دفاعی-امنیتی ج.ا.ایران:

نخست: حمایت ایران از بیداری اسلامی :

تحولات یمن در جورچین تحولات مربوط به بیداری اسلامی الگوی بومی جدیدی است که هم مؤلفه های انقلابهای اسلامی منطقه را دارد و هم مطالبات بومی مردم یمن را و به همین دلیل سعودیها بشدت نگران تحریک پذیری دیگر کشورها و ملت‌های عرب منطقه هستند. در واقع حمله به یمن حمله به موج جدیدی از بیداری اسلامی در منطقه و تلاش برای مهار و مدیریت غربی - عربی آن است. عربستان سعودی برای دستیابی به اهداف خود از مجموعه ای از ابزارها از جمله کمکهای مالی فعالیتهای سیاسی و ابزارهای نظامی استفاده کرده است. این کشور تلاش میکند تا با کمک مالی به قبایل و احزاب یمنی، اوضاع یمن را در جهت منافع خود مدیریت کند. دوم: حمایت ایران از جبهه مقاومت:

میتوان گفت عدم پیروزی عربستان بر یمن، وضعیت داخلی یمن را به گونه ای هدایت کند که نقش آفرینی مخالفان عربستان بویژه حوثی ها در آینده را به حداکثر ممکن برساند عربستان به دلیل داشتن اقلیت شیعی از حاکمیت جنبش انصارالله احساس وحشت میکند و به نوعی آن را موجب الهام بخشی به جبهه مقاومت و تحریک آنها در داخل سرزمینهای خود و نیز حمایت آنها توسط ایران میدانند احساس ناامنی و وضعیت مخاطره آمیز داخلی این کشور از شیعیان سبب شده است تا محوریت طراحی و پذیرفتن هزینه را بر عهده گیرد از نظر مقامات سعودی پیروزی انصارالله با حمایت ایران در موقعیت جغرافیایی راهبردی یمن میتواند به زنجیره پیروزیهای گفتمان انقلاب اسلامی و مقاومت در، منطقه حلقه ای دیگر را بیفزاید و

سبب شود تا دولت مستقل دیگری با گفتمان غالب استقلال و مقاومت در این منطقه پر اهمیت شکل بگیرد و تأثیر و حمایت خود را از شیعیان موجود در کشورش (عربستان) آغاز کند. ترویج تفکر انقلاب اسلامی از سوی ایران وجود شمار قابل توجهی از شیعیان در یمن و تأثیر پذیری آنها از ایران که بویژه در جنبش انصار الله کاملاً نمایان است، یکی از دغدغه‌های عربستان سعودی است. بر این اساس جلوگیری از قدرت یابی شیعیان از مهمترین اولویتهای راهبردی عربستان در بحران اخیر یمن بوده است. در همین راستا فرید زکریا می‌گوید: «آنچه سعودی‌ها را به حملات علیه یمن کشاند این است که آنها دولتی شیعی در یمن نمی‌خواهند؛ به تعبیر دیگر عربستان سعودی دولت شیعی در یمن را مشکلی بزرگ برای رژیم خود می‌بیند. ایدئولوژی وهابی پادشاه سعودی عربستان را در تقابل شدید با شیعیان قرار داده است. اعتقاد حکومت عربستان بر این است که شیعیان یمنی با حکومت ایران و هم‌چنین شیعیان سعودی پیوند نزدیکی دارند به گونه‌ای که هر نوع موفقیت شیعیان یمن بسرعت شیعیان سعودی را افزایش نفوذ و اعتبار جمهوری اسلامی ایران خواهد تحت تأثیر قرار میدهد و در ضمن افزایش نفوذ و اعتبار ج.ا.ایران خواهد شد. (شاهقلیان قهفرخی، ۱۳۹۶: ۱۸۶-۱۸۷).

رویکرد عربستان در منطقه و عدم شکل‌گیری نفوذ و نقش یابی برای ج.ا.ایران: تنهاجم عربستان به یمن در چارچوب ائتلاف عربی که عمدتاً کشورهای هستند که به نوعی از لحاظ مالی و سیاسی به عربستان وابسته اند را باید در ماهیت تقابل با تغییرات برآمده از موج بهار عربی مورد تحلیل قرار داد اولین واقعیت نوین منطقه‌ای در سالهای اخیر در عرصه‌ی خاورمیانه ظهور عراق تحت تسلط شیعیان است که ناکامی راهبردهای عربستان را نیز به همراه داشته است. پیروزی شیعیان اسلام‌گرا در رقابت قدرت و همچنین تداوم ناامنیها و در نتیجه افزایش هزینه‌های مادی و انسانی آمریکا و عربستان بروز شرایط جدیدی را در این کشور رقم زد. علاوه بر این روند تحولات عراق افزایش نقش و قدرت شیعیان و کردها و کاهش نقش اعراب سنی را در پی داشت از منظر سعودیها این تحول باعث کم‌رنگ شدن هویت عربی عراق و نقش آن به عنوان دولت حایل و توازن‌بخش در مقابل ایران شده است به باور آنها این واقعیت به ایجاد زمینه‌هایی برای تغییر توازن قدرت منطقه‌ای به نفع ایران و به ضرر عربستان سعودی و جهان عرب منجر شده است. بر این اساس رویکرد آنها در قبال واقعیت‌های جدید عراق مخالفت با روند سیاسی دولت جدید و سعی و تلاش برای تثبیت ساختار قدرت کنونی است. دیگر واقعیت و تحول نوین منطقه‌ای پیروزی حزب اسلام‌گرای حماس در فلسطین و وارد شدن آن به ساختار قدرت در کنار حزب فتح بود. این تحول پیامدهای متعددی را در پی داشت که مورد پذیرش و خوش‌آیند آمریکا و سعودیها نبود عدم شناسایی اسرائیل از سوی حماس و تأکید بر مقاومت، تشدید احساسات و نقش احزاب اسلام‌گرا در منطقه و افزایش نقش و نفوذ منطقه‌ای ایران با توجه به ارتباطات و پیوندهای مستحکم آن با حماس از جمله پیامدهای عمده بودند بر این مبنا بود که فشارها بر حماس و تحریم مالی آن به ویژه از سوی غرب افزایش یافت و در مقابل، گروه فتح مورد توجه و حمایت بیشتری قرار گرفت.

به طور کلی تحولات و واقعیت‌های جدید خاورمیانه در عراق، فلسطین و لبنان، در مجموع

برآیند قابل توجه افزایش نقش و نفوذ منطقه ای ایران را در پی داشت و این مسئله نکته ای بود که سران آمریکا و عربستان سعودی هر دو از آن احساس خطر نمودند به عبارتی وقوع خیزشهای جهان عرب در سال ۲۰۱۱ موسوم به بهار عربی باعث شد تا ائتلافهای منطقه ای و متحدین عربستان در معرض تغییرات شتابان قرار گیرند و نظام امنیت منطقه ای وارد یک فرآیند گسست و ناپایداری شود؛ به خصوص که این روند موجودیت نظامهای پادشاهی را نشانه گرفته بود و در مسیر خواست ایران و حمایت از توده های مردم در تعیین سرنوشت خود قرار داشت، مصر، تونس، لیبی، بحرین و یمن کانون های این دگرگونی بودند؛ کشورهایی که به لحاظ مؤلفه های سیاسی، اقتصادی و نوع نگاه به محیط پیرامونی خود به عربستان نزدیک بودند، بنابراین، علاوه بر تهدیداتی که موجودیت این نظام ها را تضعیف میکرد نگرانی از سرایت این موج به داخل و پیرامون عربستان نیز وجود داشت؛ مضاف بر این که این روند در مسیر خواسته های ایران و حمایت از خواست معترضین قرار داشت. بنابراین سعودی ها در چند سال اخیر با فهمی که از روند تغییرات پیدا کرده اند و از همراهی آمریکا در مقابله با بی نظمی های موجود علی رغم امیدهای پیشین تا حدودی دلسرد شده اند، تصمیم سازی خود را بر مبنای خودیاری و به کارگیری ظرفیت های بومی و منطقه ای نهاده اند. (سمیعی اصفهانی و موسوی، ۱۳۹۵: ۱۰۴-۱۰۳).

-نگرانی دوجانبه عربستان و رژیم صهیونیستی از ماهیت و آینده تحولات یمن: به هر حال، آن چه در این سطح بیش از همه برای سعودی ها اهمیت راهبردی دارد، حفظ هیمنه خود و اجازه ندادن به دیگر قدرتهای ذی نفوذ برای حضور در این منطقه است؛ عربستان به شدت از سیطره ی گروه انصارالله بر کشور یمن وحشت دارد چراکه به خوبی میداند که این گروه تحت حمایت ایران است. از سوی دیگر شعار اصلی این گروه یعنی «الله اکبر مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل و لعنت بر یهود»، دقیقا برگرفته از پیامی است که خواست نظام حاکم بر ایران است. از این رو عربستان که از ابتدای پیروزی انقلاب ایران همواره نگران گسترش تفکر شیعی جمهوری اسلامی در منطقه بوده، هیچ گاه نمی تواند ببیند کنترل همسایه ی جنوبی خود به دست گروهی شیعی با تفکرات نزدیک به جمهوری اسلامی افتاده است. (سمیعی اصفهانی و موسوی، ۱۳۹۵: ۱۰۵). پیروزی کامل انصارالله در یمن نیز به زعم عربستان میتواند موازنه قدرت را به سود ایران تغییر داده و حوزه نفوذ آن را گسترش دهد. عربستان اسرائیل و آمریکا بر این باورند در صورت حاکمیت کامل انصارالله بر یمن و همچنین امکان تسلط بر شاهراه راهبردی تنگه باب المندب به عنوان حلقه اتصال تجارت شرق و غرب وزن سیاسی و قدرت چانه زنی ایران در رویارویی با رقبای فوق الذکر بسیار بالا خواهد رفت. بر همین اساس در صورت موفقیت انصارالله در تشکیل حکومتی مقتدر این کشور میتواند پس از ایران، سوریه لبنان و فلسطین به عنوان پنجمین عضو محور مقاومت در راستای تضعیف بیش از پیش منافع راهبردی متحدان آمریکا و به ویژه رژیم صهیونیستی و مهمتر از همه عربستان گام بردارد. در این راستا اسرائیل نیز از سیطره یک گروه حامی ایران بر تنگه باب المندب و دریای سرخ نگران است. روزنامه مصری الوفد در گزارشی با اشاره به این موضوع ،

نوشت: اسرائیلیها به زودی این واقعیت را درک کردند که تنگه باب المندب به شدت برای آنها اهمیت دارد؛ زیرا این تنگه مهم ترین گذرگاه برای حرکت کشتیها و زیردریایی های اسرائیلی از تنگه باب المندب و اقدام آنها علیه امنیت ملی ایران است. (همتی و ابراهیمی، ۱۳۹۷: ۲۳۹).

-ماهیت و اهمیت راهبردی عملیات طوفان اقصی:

عملیات طوفان الاقصی بلند پروازانه ترین عملیاتی بود که حماس از زمان کنترل غزه از سال ۲۰۰۷ اجرا کرده بود عملیاتی که تا لحظه اجرا مخفی بود. این طرح توسط تعداد انگشت شماری از رهبران کهنه کار و سرسخت حماس تدوین شده بود و حتی برای افرادی که آن را اجرا میکردند نیز معلوم بود همچنانکه این طرح برای ارتش و سرویسهای اطلاعاتی اسرائیل نیز آشنا نبود. تصمیم برای ابلاغ شفاهی دستورالعملها به هزاران شبه نظامی حماس که در میان ۲.۳ میلیون نفر جمعیت غزه پراکنده شده اند آخرین تصمیم از مجموعه اقداماتی بود که برای فریب یکی از قویترین سیستمهای نظارتی در جهان صورت گرفت. دستورات به صورت آبشاری پخش میشدند. ابتدا به فرماندهان گردانهای صد نفری یا بیشتر، سپس به رهبران جوخه گروههای ۲۰ یا ۳۰ نفری و سپس به دوستان همسایگان و بستگانی که در تمرینات دو بار در هفته در دهها نقطه در غزه شرکت می کردند. در نهایت در زمانی که افراد جمع شده بودند مهمات اضافی و تسلیحات قوی تری توزیع شد. بسیاری از این افراد در ماه های گذشته چنین سلاح هایی را به کار گرفته بودند و پس از هر درس آنها را به زادخانه های حماس بازگردانده بودند. (خبرگزاری عصر ایران، ۸/۲۱/۱۴۰۲). به جرعت می توان ادعا کرد که عملیات طوفان الاقصی در طول منازعات تاریخی بین اعراب و اسرائیل کم نظیر هست. آنها به این دلیل مهم که سازمان های پیچیده اطلاعاتی نظیر موساد و سی آی ای هیچگونه علائق و نشانه ای از طرح ریزی و وقوع این عملیات بزرگ کشف و شناسایی نکردند. این عملیات از لحاظ سرعت، دقت، و سازماندهی در نوع خود بینظیر است.

-عملیات طوفان اقصی به مثابه تحول جدید منطقه ای :

ابعاد اهداف و پیامدهای عملیات طوفان الاقصی از نظر شدت و گستردگی و همچنین شکل و ماهیت یک عملیات کاملاً متفاوت و بی نظیر و بی سابقه در تاریخ مبارزات ملت فلسطین است. یکی از نکات بسیار مهم و قابل تأمل که درباره تحولات اخیر فلسطین و نبرد گروههای مقاومت در سرزمینهای اشغالی وجود دارد، نقش برجسته و تعیین کننده این تحولات در «نظم جدیدی» است که پیرامون مسأله فلسطین در حال شکل گیری بوده، ابعاد و گستره ای فراتر از فلسطین و در کل منطقه غرب آسیا خواهد داشت. عملیات طوفان الاقصی یک نقطه عطف در تحولات فلسطین و غرب آسیا است که از قابلیتها و ظرفیتهای مؤثری برای ترسیم یک نظم نوین در منطقه برخوردار است که فعلاً و با قطعیت نمی توان در خصوص ابعاد و محتوای آن نظر داد و باید منتظر تحولات پیش رو بود.

اما این دلیل نمیشود که در خصوص پیامدهای نظم ساز آن نادیده انگاشته شود؛ لذا

می‌توان درباره ابعاد و خصوصیات نظم جدیدی که ناشی از طوفان الاقصی شکل می‌گیرد دو فرضیه جدی و قریب به یقین را در نظر گرفت: یک در نظم جدیدی که با عملیات فلسطینیها در اراضی اشغالی در حال شکل‌گیری است روند عادی سازی به شدت تضعیف و احتمالاً از بین خواهد رفت صهیونیستها به ویژه در سالهای اخیر تلاش میکنند با سیاست عادی، سازی نظم خاصی را در منطقه شکل دهند که افزایش مشروعیت رژیم از طریق گسترش دامنه دوستان و شرکای منطقه ای و فرامنطقه ای به خصوص از بین کشورهای عربی و اسلامی از ارکان اصلی آن است. در همین راستا است که برخی کشورهای عربی از جمله امارات بحرین سوئدان و تعدادی دیگر با این رژیم اقدام به برقراری روابط دیپلماتیک کرده اند و اخیراً عربستان هم با مذاکرات فشرده ای که با تل آویو و واشنگتن داشت به دنبال این مسأله بود که ظاهراً بن سلمان با مشاهده تحولات فلسطین و نبرد طوفان الاقصی در تماس با وزیر خارجه آمریکا اعلام کرده که ریاض به تمام گفتگوها در اینخصوص پایان میدهد اگر تغییر نظر عربستان واقعاً درست باشد. و این مسأله نشان میدهد که عملیات طوفان الاقصی در منطقه جهان به شدت روی این انگاره و دیدگاه که رژیم صهیونیستی یک رژیم قدرتمند و قابل اتکاست خط بطلان خواهد کشید و چه بسا ممکن است در آینده نزدیک شاهد تجدید نظر در سیاست کشورهای هم که در منطقه، امارات، بحرین مراکش و ... به روابط خود با این رژیم رسمیت داده اند باشیم. بنابراین در نظم، جدید دیگر مسأله ای به نام عادی سازی به شکلی که تا ۶ اکتبر یعنی جمعه پیش از آغاز عملیات طوفان الاقصی مواجه بودیم نخواهیم داشت از این رو عملیات به همراه تحرکات دیگری که در منطقه وجود دارد نظم مدنظر رژیم صهیونیستی که آمریکا هم به عنوان یک ضلع فعال از آن حمایت میکرد شکل خواهد گرفت؛ برخلاف، قبل هزینه عادی سازی به شدت بالا خواهد رفت؛ چرا که ساختار و نظم مد نظر رژیم صهیونیستی و آمریکا وضعیت شکننده تری خواهد داشت از این رو وقتی این ساختار شکسته شود، ساختار غالب که به نفع مقاومت و در ضدیت با رژیم است جایگزین آن خواهد.

دو در نظم جدید فلسطین اشغالی و منطقه با یک «بازدارندگی جدید که از افزون بر ابعاد «دفاعی نظامی» از مقبولیت و مشروعیت «ذهنی» هم برخوردار باشد موجه خواهیم شد که این بعد از نظم از همین امروز قابل تحقق است. اکنون در افکار عمومی فلسطین و جهان پیروز میدان فلسطین است و در مقابل رژیم صهیونیستی به رغم برخورداری از ارتش و تجهیزات قدرتمند و سازمانهای اطلاعاتی پیشرفته و تسلیحات مدرن بسیار آسیب پذیر و متزلزل است؛ نه تنها در صحنه میدان بلکه در اذهان و افکار عمومی سطح جهان نیز شاهد یک تصویر مخدوش و ضعیف شده از رژیم صهیونیستی در برابر تصویری قدرتمند از مقاومت خواهیم بود اینکه سازمانهای کوچکی به نام حماس و جهاد اسلامی در کمتر از یک هفته در باریکه ای که کمتر از ۳ درصد خاک فلسطین اشغالی است بیش از ۱۰۰۰، کشته بیش از ۲۰۰۰ زخمی و بیشتر از ۱۵۰۰ اسیر از یکی از قدرتمندترین بازیگران منطقه و جهان از نظر نظامی و اطلاعاتی، بگیرد واقعاً شگفت انگیز است. نکته ای که در اینجا وجود دارد این است که بازدارندگی از قبل هم بوده و تحولات سالهای اخیر نشان می داد که این بازدارندگی

چه از سوی صهیونیستها و چه برخی کشورهای منطقه دستکم گرفته میشد. اما تحولات اخیر که باعث ایجاد نوع جدیدی از «موازنه قدرت میشود بازدارندگی قبلی مقاومت فلسطین را همراه با توانمندی های اطلاعاتی و امنیتی نهادینه کرد کمترین پیامد این بازدارندگی قدرتمند این است که حتی در داخل محافل صهیونیستی نیز امیدهای اندکی که برای بقاء این رژیم وجود دارد را از بین خواهد بود چرا که رژیم صهیونیستی در اثر نبرد طوفان الاقصی ضربات ترمیم ناپذیری خورده است. (خوش آینده، خبرگزاری طنین سنتر، ۱۴۰۳/۵/۱۳).

-طوفان اقصی و تغییر معادلات منطقه ای:

طوفان الاقصی با جهانی سازی فرهنگ مقاومت و پیروزی جنبشهای آزادی، بخش جهان را در برابر گفتمانی جدید قرار داد برای نخستین بار موج بزرگی از همدردی با فلسطینیان را در سراسر جهان برانگیخت و موضوع به رسمیت شناختن دولت فلسطین را به عنوان گزینه ای واقع بینانه برای اجتناب از جنگ در آینده مطرح کرد. طوفان «الاقصی» را میتوان نقطه عطف پرونده فلسطین دانست که تمام معادلات داخلی و منطقه ای و توازن قوا را دگرگون ساخت، به همین دلیل خشم صهیونیستها را به همراه داشته است. عملیات طوفان الاقصی بسیاری از معادلات پیرامون توانمندی رژیم صهیونیستی را به هم ریخت و نشانه های بارزی از تغییر معادله قدرت در منازعه میان صهیونیستها و مقاومت شکل گرفت. رژیم صهیونیستی در تلاش بود با عملیات نظامی موسوم به شمشیرهای آهنین جنبشهای مقاومت فلسطینی را نابود کند اما با گذشت هشت ماه غزه با کمترین تجهیزات و پشتیبانی یکی از مجهزترین ارتشهای منطقه را زمین گیر کرده است. این عملیات نظامی موفقیت آمیز نظریه امنیت رژیم صهیونیستی را تضعیف مهم ترین ارکان موجودیت صهیونیست ها را تهدید کرد و افسانه ارتش شکست ناپذیر آن را درهم شکست رژیم صهیونیستی به تازگی اعتراف کرد یک هزار و ۵۰۰ صهیونیست در جنگ کشته شدند که ۷۱۶ نفر از آنها نظامی هستند بحران امنیتی و اقتصادی ناشی از جنگ موجب شده است موج جدید مهاجرت معکوس در رژیم صهیونیستی شکل بگیرد.

شکست اطلاعاتی صهیونیستها که به وقوع غافلگیری راهبردی منجر شد در دو طرف منازعه نشانه های آشکاری دارد طرف فلسطینی علاوه بر تحمیل غافلگیری بر صهیونیستها توانست طرح ریزی عملیات خود را در سکوت پیش برد وقوع عملیات «طوفان الاقصی» و شکست نظام اطلاعاتی و امنیتی رژیم صهیونیستی در زمانی که افراطی ترین دولت در سرزمین اشغالی بر سر کار بود نشان داد امنیتی شدن بیشتر کابینه رژیم صهیونیستی و حضور جریانهای فلسطینی ستیز در کنار حمایتهای، آمریکا نه تنها حاشیه امنی برای آن ایجاد نمیکند بلکه مسبب آسیب پذیری بیشتر شده است.

علاوه بر آن عملیات طوفان الاقصی معادلات منطقه ای را دگرگون کرد. این عملیات برق آسا بسیاری از معادلاتی که قرار بود در منطقه میان کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی پیرامون عادی سازی روابط رقم بخورد برهم زد پس از طوفان الاقصی، ماجرای عادی سازی روابط تل آویو با کشورهای عربی نه تنها متوقف شد، بلکه انتقاد سایر کشورهای عربی سازشکار را به دنبال داشته است. به عنوان نمونه در روزهای اخیر انور قرقاش مشاور رئیس امارات متحده عربی گفت سیاست مهار و تعامل با تل آویو در سایه کابینه

راستگرای افراطی و نژاد پرست پایان یافته است. «طوفان الاقصی» به عنوان عملیاتی برق آسا و شوک آور تغییرات مهمی را از جنبه های بین المللی به دنبال داشته است این عملیات باعث شد موضوع فلسطین دوباره به صدر اخبار و معادلات بین المللی بازگردد و مرحله جدیدی از تحولات را در جهان کلید زد نام فلسطین تا پیش از اکتبر در حال فراموشی بود اما عملیات «طوفان الاقصی» نام فلسطین را بیش از پیش بر سر زبانها انداخت؛ به طوری که در سرتاسر جهان تظاهراتی در حمایت از مردم فلسطین و غزه برپا شده است. در حقیقت یکی از پیامدهای عملیات طوفان الاقصی بازگشت موضوع فلسطین به صدر موضوعات جهان بوده و این در حالی است که تا پیش از عملیات موضوع فلسطین دچار انسداد تاریخی شده بود. و جهانیان از جمله کشورهای عربی از آن عبور کرده بودند. «طوفان الاقصی» با جهانی سازی فرهنگ مقاومت و پیروزی جنبشهای آزادی بخش جهان را در برابر گفتمانی جدید قرار داد برای نخستین بار موج بزرگی از همدردی با فلسطینیان را در سراسر جهان برانگیخت و موضوع به رسمیت شناختن دولت فلسطین را به عنوان گزینه ای واقع بینانه و ضروری برای اجتناب از جنگ مجدد در آینده مطرح کرد در روزهای اخیر سه کشور اروپایی یعنی نروژ، ایرلند و اسپانیا کشور فلسطین را به رسمیت شناختند برزیل نیز سفیر خود را از فلسطین اشغالی فراخوانده است و در حال حاضر قصد ندارد جانشینی برای وی تعیین کند. هفته گذشته دادستان کل دیوان کیفری بین المللی درخواستی برای صدور حکم بازداشت بنیامین نتانیاهو نخست وزیر رژیم صهیونیستی و یوآو گالانت وزیر جنگ این رژیم ارائه و اعلام کرد این تصمیم به خاطر کشتار فلسطینیان ایجاد گرسنگی به عنوان روشی برای جنگ، جلوگیری از رسیدن کمک های بشردوستانه به نوار غزه و هدف قرار دادن عمدی غیر نظامیان گرفته شده است درخواست دادستان کل دیوان برای دستگیری نتانیاهو نیز با استقبال بسیاری از کشورهای حتی متحدان اروپایی و واشنگتن مواجه شده است. (خبرگزاری ایسنا، ۱۵/۴/۱۴۰۳).

طوفان الاقصی و موج جدید بیداری اسلامی و بازیابی اتحاد جهان اسلام:

طوفان الاقصی معادلات جهانی را برهم زد. و جبهه مقاومت توانست در جهان، وزن سیاسی مهم تری بگیرد. به گفته امام خامنه ای ابن طوفان برای اسرائیل شکستی در پی داشت. که غیرقابل ترمیم است. این عملیات نشان داد که امت اسلامی و به ویژه ملت فلسطین هرگز تسلیم نمی شود. این موج جدید بیداری که در منطقه شکل گرفته است. شروع و پایانش را ملت های مسلمان با مقاومت چندین ساله خود تعیین خواهد کرد. حمله حماس به اسرائیل سبب شد که بسیاری از کشورهای عربی منطقه دیگر اسرائیل را به رسمیت نشناسند. (مرادی همدانی، ۲۷، ۱۴۰۲-۲۸). طوفان الاقصی مظهر قدرت اسلام و جلوه های شورانگیز دیگر از اوج گیری قدرت اسلام در مقاومت دلیرانه حزب الله و گروههای مقاومت فلسطینی در برابر رژیم اشغالگر قدس نمایان شد. پس از دفاع جانانه حزب الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه و ایستادگی مقاومت فلسطینی در جنگهای ۲۲ و هشت روزه حالا مقاومت فلسطین با برپا کردن طوفان الاقصی، شلیک هزاران موشک به قلب سرزمینهای اشغالی و به اسارت گرفتن مقامات ارشد، اسرائیل این رژیم موقت را برای اولین بار در وضعیت دفاعی و انفعال قرار داده

است؛ امروز یکی از مظاهر قدرت اسلام همین مسائلی است که در فلسطین در حال روی دادن است. از سوی دیگر مشکلات، سیاسی امنیتی و اقتصادی فراوان اشغالگران قدس را وارد سراسیمی فروپاشی کرده است. همه این نشانه ها و استمرار بیداری اسلامی در نقاط مختلف دنیا خبر از بر باد رفتن رویای خاورمیانه بزرگ و تسلط نظامی، سیاسی اقتصادی آمریکا بر منطقه غرب آسیا می دهد؛ در حقیقت جمهوری اسلامی با معرفی تفکر مقاومت به کشورهای اسلامی نه فقط ایران را از دست اینها خارج کرد بلکه با روحیه مقاومتی که نشان داد... موجب تشویق کشورهای دیگر هم شد. (شبکه خبرگزاری فارسی، ۶/۸/۱۴۰۲). یکی از مهم ترین و شاید اصلی ترین دلیل انجام چنین عملیاتی در زمان حاضر، تبدیل مسئله فلسطین به موضوع اول جهان اسلام و به حاشیه راندن روند عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی توسط کشورهای منطقه و به ویژه عربستان سعودی بوده است. به سخن دیگر، هدف اصلی این حمله برهم زدن وضعیت موجود که به آزادی داشت آرمان فلسطین را به فراموشی می سپرد و بازگرداندن مبارزات آنها به خط مقدم سیاست عرب بود. با آغاز روند عادی سازی کشورهای عربی در قالب «پیمان ابراهیم» از سال ۲۰۲۰. این انگاره مطرح شد که بدون حل موضوع فلسطین میتوان عادی سازی روابط بین رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی را محقق کرد به همین دلیل آرمان فلسطین بیش از پیش اولویت خود را در سیاست خارجی برخی کشورهای منطقه و فرامنطقه از دست داد. بر همین اساس، حماس و گروههای مقاومت فلسطین با این ادراک که روند عادی سازی سرعت بسیاری گرفته و به ایستگاه عربستان رسیده است با طراحی چنین عملیاتی در ابعاد گسترده و موثر به دنبال به حاشیه راندن روند عادی سازی و حتی مقابله با آن بودند. افزایش مراودات عربستان سعودی با رژیم صهیونیستی سفر رسمی وزرای اسرئیل به عربستان، مصاحبه اخیر بن سلمان با شبکه فاکس نیوز در خصوص عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی و همچنین اخباری مبنی بر اینکه تا بهار ۲۰۲۴ روابط عادی خواهد شد. نکاتی است که میتوان در چرایی عملیات طوفان الاقصی به آن توجه کرد. با توجه به چنین امری مطرح شدن پروژه های کریدوری و تشکیل نظم نوینی در غرب آسیا با مشارکت محوری رژیم صهیونیستی نیز حماس و دیگر گروه های مقاومت را به این نتیجه رساند که عادی سازی روابط عربستان با رژیم اسرئیل شبیه به عادی سازی امارات با رژیم صهیونیستی نخواهد بود و به ثمر رسیدن آن میتواند پیامدهای بسیار گسترده و عمیقی بر آینده فلسطین و منطقه داشته باشد و آزادی عمل آنان را محدودتر نماید. (مقومی، ۲۰-۱۹: ۱۴۰۳). عملیات طوفان الاقصی را می توان بعنوان بیدار اسلامی دوم نامگذاری کرد. به این دلیل که منجر به بازتعریف گفتمان مقاومت و قرار گرفتن مجدد مسأله فلسطین به عنوان اولویت و دغدغه جهان اسلام شد. ضمن روحیه بخشی به محور مقاومت این گروه ها را از حالت کنش پذیری به حالت کنش سازی و کنش محوری سوق داد.

-موضع دوگانه عربستان سعودی در عملیات طوفان الاقصی:

با بازخوانی بیانیه های منتشر شده از سوی وزارت خارجه سعودی به وضوح می توان

مشاهده نمود که حاکمان ریاض بر سر دو راهی اظهار ناخرسندی خویش از حماس و رعایت سنت حمایت از مردم فلسطین دچار یک تناقض استراتژیک راهبردی شده اند؛ به این معنا که از طرفی به دلیل فشار داخلی مجبور به حمایت از مردم فلسطین و قدس شریف هستند و از سوی دیگر به دلیل آنکه اقدام حماس در اجرای عملیات طوفان الاقصی در عمل مسیر عادی سازی شتابان ریاض و تل آویو را به چالش کشیده احساس نارضایتی می‌کنند به همین دلیل ساکنان کاخ یمامه برخلاف دیگر کشورهای اسلامی همچون ایران قطر و یا ترکیه و مصر امکان مداخله گری پررنگ در بحران غزه را از دست داده اند. بهره برداری سعودی ها از معامله میان واشنگتن-ریاض از ابتدای نبرد طوفان الاقصی تاکنون مقامات آمریکایی و سعودی بارها تاکید کرده اند که عادی سازی روابط تل آویو و ریاض در دستور کار است و پرونده ای نیست که به حاشیه رفته باشد، اما تاکیدات مقامات عربستان در بیانیه ای که در تاریخ ۷ فوریه به نگارش درآمد نشان از آن داشت که عربستان سعودی همچنان مسیر عادی سازی روابط با اسرائیل را به شرط شناسایی دولت مستقل فلسطینی توسط صهیونیست ها به پیش خواهد برد. بیانیه مزبور به طور آشکاری خواستار شناسایی مرزهای ۱۹۶۷ و تشکیل دولت فلسطین به پایتختی قدس است. عدم نگاه راهبردی به فاجعه ی بحران انسانی در غزه و عملیات طوفان الاقصی شواهدی عینی حاکی از آن است که پرونده ی طوفان الاقصی در ریاض در اختیار فیصل بن فرحان وزیر امور خارجه این کشور است و بجز وزیر امور خارجه ی عربستان هیچ کدام از مقامات دیگر سعودی به بیان مواضع این کشور در خصوص پرونده ی فلسطین اقدام نمیکنند. به نظر میرسد بر خلاف سایر پرونده های راهبردی دولت سعودی مانند میانجی گری در امور اوکراین یا عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی که شخصا توسط ولیعهد و پادشاه سعودی انجام می شود پرونده غزه چندان مورد توجه حاکمان ریاض قرار نگرفته است. این مسئله باعث شده تمهیدات مدنظر عربستان سعودی در قبال عظمت بحران جاری در غزه کارایی لازم را نداشته باشد. این در شرایطی است که دیگر کشورهای اسلامی منطقه همچون ترکیه امارات متحده و ... در سطوح عالی رهبران و زعمای سیاسی خود در حمایت یا ضدیت با رژیم صهیونیستی اعلام موضع کرده اند و در عوض، عربستان مسیری متفاوت نسبت به تهران آنکارا و ابوظبی را در قبال این پرونده طی میکند. تناقض فلسطین و حماس برای عربستان سعودی با بازخوانی بیانیه های منتشر شده از سوی وزارت خارجه سعودی به وضوح می توان مشاهده نمود. عربستان سعودی در قبال پرونده ی طوفان الاقصی بر سر دوراهی دشواری قرار گرفته است؛ ریاض از طرفی خواستار پیشبرد معامله ی عادی سازی روابط با تل آویو است و از طرف دیگر نگران کاهش اعتبار سیاست خارجی خود به دلیل سکوت در قبال جنایات اسرائیل در غزه است. یکی از اصلی ترین انگیزه های طوفان الاقصی تاکنون مواجهه با طرح عادی سازی فراموشی و وجه معامله شدن آرمان فلسطین بود، که این مسئله در عادی سازی روابط دیپلماتیک عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی تبلور می یافت. در بازه ی ۵ ماهه کنونی بازیگران مختلفی تلاش کردند با توجه به منافع و مصالح خود، اقداماتی را با هدف توقف ماشین کشتار ارتش رژیم صهیونیستی در باریکه غزه صورت دهند در این بین به نظر می رسد سیاست عربستان سعودی

در مواجهه با رخداد بزرگی همچون عملیات طوفان الاقصی در ۷ اکتبر صرفاً راهبردی کاملاً محافظه کارانه و پرونده ای تاکتیکی بوده است. به عبارت دیگر ریاض هرگونه تغییر صحنه ی سیاسی ژئوپلیتیک در منطقه متأثر از عملیات ۷ اکتبر را به رسمیت نمی شناسد. تلاشهای عربستان سعودی صرفاً معطوف به مدیریت پرونده ی اصلی این کشور در این زمینه یعنی عادی سازی روابط تل آویو و ریاض شده است. عربستان سعودی در خلال عملیات طوفان الاقصی اگرچه با ائتلافهای منطقه ای و اسلامی که در ضدیت با رژیم صهیونیستی اقدام میکردند همراهی، نداشت اما از طرف دیگر نیز تلاش کرد تا با در نظر داشتن منافع خود از مشارکت در ائتلاف آمریکایی و انگلیسی حمله به یمن خودداری کند.

بی شک پرتکرارترین و اصلی ترین اقدامی که کارگزاران خارجی عربستان سعودی انجام داده اند تهیه بیانیه ها و سخنرانیهایی با مضامینی همچون تاکید بر آتش بس صیانت از حقوق فلسطینیان، پشتیبانی از طرح آمریکایی دو دولتی و عدم حمایت از مطالبات مردم فلسطین است که مشخصاً بارها از زبان مسئولین حماس بیان شده است. از دیگر محورهایی که در بیانیه‌هایی عربستان به آن اشاره شده اظهار تاسف برای وضعیت مردم باریکه غزه و تاکید بر افزایش کمکهای بشردوستانه است هر چند که انتظار می رفت ریاض به عنوان شریک قدیمی مردم فلسطین موضعی قاطعانه درباره ی ضرورت بازسازی فوری غزه با مشارکت تمامی کشورهای اسلامی منطقه ابراز نماید اما این مسئله صرفاً به ضرورت ارسال کمک های بشردوستانه محدود شده است. در مجموع میتوان اینگونه بیان داشت که عربستان سعودی علی رغم تاکید ویژه در ضرورت بهبود وضعیت انسانی نوار غزه به دلیل وجود پرونده ای بسیار بزرگتر همچون عادی سازی با تل آویو که برای منافع ملی این کشور بسیار حائز اهمیت است دچار نوعی سکتی در سیاست خارجی خود شده است؛ چرا که از طرفی تمایل ندارد خدشه ای بر روند معامله ای که با آمریکا و رژیم صهیونیستی در خصوص عادی سازی در جریان است وارد آید و از سوی دیگر نیز نمی خواهد آبرویش در کل جهان اسلام و جهان عرب لگد مال شود. این تناقض در ادراک سیاست خارجی سعودی ممکن است در ادامه روند بحران غزه به ویژه افزایش پیامدهای سلبی این بحران منطقه ای ضربه ای جدی را بر اعتبار سیاست خارجی ریاض وارد نماید. (خبرگزاری تسنیم، ۲۰/۱۰/۱۴۰۲).

-تثبیت و بازطراحی حوزه راهبر و نفوذ ج.ا.ایران و محور مقاومت:

قدرت نرم ایران در دو دهه گذشته و در بازه های زمانی مختلف روند سینوسی وار داشته است به عنوان نمونه قدرت نرم ایران به دلیل حمایت از حزب الله لبنان در جنگ تابستان ۲۰۰۶ میلادی در عرصه منطقه ای و میان ملت‌های عرب بالا بود. در این میان حضور نیروهای مستشاری ایران و برخی گروه‌های مقاومت در سوریه از همان ابتدای جنگ داخلی در این کشور که البته به دعوت دولت قانونی دمشق انجام شد با حساسیت شدید رژیم صهیونیستی ترکیه و بیشتر کشورهای عربی به ویژه عربستان سعودی همراه بود. این بازیگران که از مخالفان سوری حمایت می کردند با انتشار اخبار و مستندهای جعلی و دروغین به پروژه ایران هراسی دامن زدند بازنمایی ها و بازتاب

اخبار ادعایی مرتبط با نقش ایران و حزب الله در سوریه در رسانه های عبری و عربی به گونه ای بود که بسیاری از مردم جهان دچار این توهم می شوند مسئولیت تمام خرابیها و مصیبت های ایجاد شده در سوریه و جنگهای منطقه با محور مقاومت است. دولتهای عربی در سالهای گذشته مدعی بودند ایران تهدیدی برای امنیتشان است در این میان طبق یک، نظرسنجی، ۱۶ درصد جامعه آماری کویت و سه درصد جامعه آماری عربستان سعودی رژیم صهیونیستی را تهدید اصلی تلقی میکردند. عملیات طوفان الاقصی حمله رژیم صهیونیستی به غزه و حوادث بعد از آن از جمله حمله مشترک آمریکا و انگلیس در قالب ائتلاف دریایی به انصارالله یمن موجب افزایش محبوبیت جمهوری اسلامی ایران و سایر اعضای محور مقاومت به ویژه انصارالله شده است. عملیات طوفان الاقصی و حوادثی همچون ائتلاف دریایی آمریکا به انصارالله یمن موجب افزایش محبوبیت ایران و سایر اعضای محور مقاومت به ویژه انصارالله یمن شده است. حمایت مستمر ایران از مردم، فلسطین آزاد گذاشتن حزب الله لبنان و مستقل دانستن آنها در حملات موشکی هدفمند به بخشهای مختلف شمال اراضی اشغالی حملات انصارالله یمن به کشتیهای تجاری رژیم صهیونیستی یا کشتی هایی که به سمت اراضی اشغالی حرکت کرده اند و میکنند و نیز حملات گروههای مقاومت عراقی و سوری، جلوه هایی از تحرکات محور مقاومت را در دفاع از ملت فلسطین و وادار کردن رژیم صهیونیستی و دولت آمریکا به توقف جنایتهایشان در نوار غزه به نمایش میگذارد. جنگ غزه باعث کاهش محبوبیت آمریکا و تهدید قلمداد نمودن رژیم صهیونیستی به عنوان عامل اصلی ناامنی و بی ثباتی منطقه و در مقابل افزایش محبوبیت ایران و محور مقاومت در جهان عرب شده است. در همین راستا بسیاری از تحلیلگران معتقدند، کارزار نظامی و قدرت نرم محور مقاومت به چالشی اساسی برای واشنگتن و تل آویو تبدیل شده است. اگر جنگ رژیم صهیونیستی علیه غزه به زودی پایان می یابد و راه روشنی برای حل عادلانه موضوع فلسطین ترسیم نشود، واشنگتن با منطقه ای مواجه خواهد شد که خشم از رژیم صهیونیستی سرتاسر آن را فراگرفته است گسترش درگیری فراتر از غزه در لبنان یا یمن نیز به این خشم دامن میزند، افکار عمومی را بیشتر ملتهب میکند و بر نفوذ محور مقاومت در منطقه می افزاید. (خبرگزاری ایسنا، ۱۴۰۲/۱۱/۱۱).

طوفان الاقصی و درگیر شدن مجدد آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه:

ایالات متحده که خود را برای کاهش حضور در منطقه غرب آسیا با پیاده سازی راهبرد موازنه فراساحلی آماده میکرد با عملیات طوفان الاقصی دچار تغییر شد. «جیک سالیوان». مشاور امنیت ملی این کشور یک هفته پیش از آغاز طوفان، الاقصی، غرب آسیا را باثبات تر از چند دهه پیش خوانده بود با انجام عملیات طوفان الاقصی ان نگرش تغییر داد. افزایش حضور نظامی ایالات متحده و شرکایش در منطقه و آغاز عملیات در خاورمیانه به ویژه علیه یمن و عراق نمودی از درگیری بیشتر ایالات متحده در درگیریهای منطقه است که تلاش داشت از آنها رهایی یابد. طوفان الاقصی بسیاری از انگاره های شکل گرفته در منطقه از جمله شکست ناپذیری رژیم صهیونیستی قدرت اطلاعاتی تکنولوژی این، رژیم عادی سازی بدون حل مسئله

فلسطین نادیده گرفتن گروههای مقاومت فلسطین و همچنین حرکت به سمت خاورمیانه جدید را زیر سؤال برد و مفاهیم جدیدی در عرصه سیاسی و نظامی منطقه از جمله نقش آفرینی فزاینده گروههای غیر دولتی، لاینحل بودن تنشهای ژئوپلیتیکی ایدئولوژیکی امکان غافلگیری دولتهای قدرتمند محدودیت ابزار نظامی و... را مطرح کرد. بر همین اساس، طوفان الاقصی فرصتهایی برای محور مقاومت و جمهوری اسلامی ایران به وجود آورد که به طور خلاصه عبارت ات از: توقف روند عادی سازی روابط کشورهای عربی و اسلامی با رژیم صهیونیستی به ویژه عربستان سعودی، مطرح شدن مجدد فلسطین به عنوان موضوع نخست جهان اسلام، کشاندن رژیم صهیونیستی به بن بست راهبردی در داخل سرزمینهای اشغالی، افزایش اختلافات داخلی در ارکان نظامی سیاسی و اطلاعاتی رژیم صهیونیستی، ضربه به وجهه اطلاعاتی امنیتی رژیم صهیونیستی و استفاده از آن جهت بی اعتبار ساختن توانمندیهای رژیم صهیونیستی، تضعیف بازدارندگی رژیم صهیونیستی و از بین رفتن ادراک عدم شکست ناپذیری اسرائیل در اذهان رهبران و مردم منطقه افزایش جایگاه ایران و جبهه مقاومت در جهان عرب و متحدان منطقه ای در برابر جنایت های رژیم صهیونیستی گرفتار شدن رژیم صهیونیستی در دور باطالی که به هر میزان بخواهد قدرت خود را نشان دهد، از مشروعیتش کاسته میشود و قدرت نرم آن در برقراری روابط با کشورهای جهان با موانعی روبه رو میشود. از این رو، ج.ا.ایران باید علاوه بر تقویت رصد اطلاعاتی امنیتی و همچنین مقابله با اقدامات خرابکارانه رژیم صهیونیستی از طریق رسانه و وزارت خارجه نیز مسئله فلسطین را در صدر مباحث نگه دارد و با معرفی جنایتهای رژیم صهیونیستی و ناکارآمدی این رژیم در ابعاد فناوری اطلاعاتی نظامی و سیاسی نیز قدرت نرم آن را مورد هدف قرار دهد. (مقوی، ۱۴۰۳: ۴۲-۴۳).

-همراهی موازی یمن در عملیات طوفان الاقصی:

بر اساس گزارش، المیادین یمن موفق شد از موقعیت استراتژیک خود به عنوان ابزار قدرت در موازنه های بین المللی استفاده کرده و خود را به عنوان بخشی مهم در معادله های کنونی نشان داده و ثابت کند که حامی و پشتیبان ملت فلسطین است که در معرض نسل کشی قرار دارند. این عملیاتها به اقدامی مؤثر در این عرصه تبدیل شد و تغییراتی را در معادلات منطقه ای به وجود آورده و به اهرم فشاری قدرتمند ضد آمریکا و رژیم صهیونیستی تبدیل شده است. این گزارش تاکید میکند که رژیم صهیونیستی بعد از حوادث ۷ اکتبر آمریکا را نیز وارد جنگ وحشیانه ضد نوار غزه کرده و موفق شد پوشش بین المللی برای این جنگ به دست آورده و از حمایت نظامی آمریکا برای کشتار ملت فلسطین استفاده، کند اما اقدام دولت مردمی یمن باعث شد هزینه های این جنگ برای اسرائیل و همچنین آمریکا افزایش پیدا کرده و آنها را در معرض تهدید یک بحران بزرگ قرار دهد. این موضوع اهمیت راهبردی تنگه باب المندب به عنوان یک موقعیت استراتژیک در تجارت جهانی را نشان میدهد. به این ترتیب یمن به کشوری تاثیرگذار در معادلات ژئوپلیتیک در عرصه منطقه ای و بین المللی تبدیل شده و خود را به عنوان یک کشور محوری در حل تنشهای منطقه ای مطرح کرد. به این ترتیب ادامه تجاوز رژیم صهیونیستی به نوار غزه پیامدهای خطرناکی برای آمریکا و دولتهای منطقه

خواهد داشت. عملیات نیروهای مسلح یمن در هدف قرار دادن کشتی‌هایی که به سمت بنادر اسرائیل حرکت میکنند را افزایش خواهد داد. لذا هزینه‌های جنگی که آمریکا و اسرائیل از ۷۰ روز قبل آغاز کرده‌اند بیش از دیگران دامن اقتصاد جهانی را خواهد گرفت و برای آن هزینه آور خواهد بود. دولت یمن گرچه پیش از این نیز به عنوان یک دولت تأثیرگذار و مؤثر در معادلات سیاسی و نظامی منطقه مطرح شده بود، اما نقش این کشور بعد از عملیات طوفان الاقصی بیش از پیش افزایش پیدا کرد و این موضوع ناتوانی رژیم‌های مرتجع عربی را بیش از پیش به رخ دیگران کشاند. (خبرگزاری مهر، ۱۴۰۲/۹/۳۰).

-تأثیر راهبردی حمایت یمن از فلسطین:

اقدام یمنی‌ها چند پیامد مهم داشت پیامد نخست این بود که یمنی‌ها به حملات موشکی و پهپادی علیه کشتی‌های عازم اراضی اشغالی، توانمندی نظامی خود را نشان دادند این حملات نشان داد بازیگر جدیدی در صحنه نظامی و امنیتی غرب آسیا ظهور کرده است. پیام دوم این بود که با این حمله، رژیم صهیونیستی تحت فشار قرار گرفت. این رژیم پس از جنگ در جبهه غزه در جنوب و حزب الله لبنان در شمال باید با یمنی‌ها نیز وارد جنگ می‌شد درگیر شدن در چند جبهه جنگ، فشار بیشتر افکار عمومی در داخل اراضی اشغالی را در پی داشته است. پیامد مهم دیگر این بود که رژیم صهیونیستی اقدامی علیه یمن انجام نداد زیرا توان درگیری در جبهه سوم را نداشت. از این رو، آمریکا به همراه چند کشور دیگر اقدام نظامی علیه یمن انجام دادند. اقدام آمریکا ثابت کرد که عملاً حقوق بشر معنایی پیدا نمی‌کند. پیامد چهارم اقدام یمنی‌ها شدت گرفتن فشارهای اقتصادی بر رژیم صهیونیستی بود و رژیم صهیونیستی در اثر جنگ غزه با افزایش مشکلات اقتصادی از جمله بیکاری و تورم مواجه شد حمله به کشتی‌های مرتبط با رژیم صهیونیستی حمله به شریان اقتصادی این رژیم بود. بر اساس برآورد بانک جهانی ۳۴ درصد از تولید ناخالص داخلی رژیم صهیونیستی به تجارت کالا بستگی دارد این رژیم نزدیک به ۹۹ درصد کالاهای مبادلاتی خود را از طریق آبراه‌ها و کشتیرانی وارد و صادر میکند. (خبرگزاری مهر، ۱۴۰۲/۵/۲۲). نیروی‌های انصارالله یمن با حمایت قاطع از فلسطین باعث شدند تمرکز صهیونیست‌ها از نبرد در غزه محدود شود. حوزه و جغرافیای درگیری با صهیونیست‌ها را در سطح منطقه‌ای تسری و اشاعه دادند. در واقع یمن این پیام را با صراحت راهبردی به محور عبری-عربی داد مینب بر اینکه تا زمانیکه تجاوزگری و جنگ ظالمانه صهیونیست‌ها علیه مردم مظلوم فلسطین و بطور خاص علیه مردم غزه و غیرنظامیان ادامه داشته باشد. حملات پهپادی و موشکی یمن علیه صهیونیست‌ها و منافع آنها همچنان تداوم خواهد داشت.

-فرجام سخن:

ج.ا.ایران در منطقه غرب آسیا و زیر سیستم خاورمیانه قرار دارد. از مهمترین ویژگی‌های خاص این منطقه وجود ژئوپلیتیک بسیار سیال و دینامیک گونه است. لایه‌های

ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی بسیار زیادی در این حوزه جغرافیایی در حالت تنش، بحران، منازحه و گاه‌ها رویارویی و جنگ قرار دارند. در بین بازیگران منطقه ای دو بازیگر عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی پیشبرد هویت و منافع خود را در قالب یک رویکرد فوق تهاجمی طراحی و به پیش می‌برند که این رویکرد مشترک و هم‌آهنگ این دو کشور کاملاً در تضاد با منافع و بقاء راهبردی ج.ا.ایران قرار دارد. متعاقباً ج.ا.ایران بعنوان یک قدرت منطقه ای و با تبعیت از رهیافت دولت واقع‌گرایانه با رویکرد تدافعی و حفظ بقاء سعی در تثبیت و تحکیم هویت و منافع و نفوذ برون مرزی خود در حوزه پیرامونی دارد. کشور یمن بعد از قدرت‌گیری گروه حوثی‌ها که از منظر مذهب زیدی هستند و یکی از شاخه‌های آیین تشیع می‌باشند که حامی و تابع ج.ا.ایران و سیستم سیاسی آن هستند و در قالب حلقه جدید امنیتی ج.ا.ایران ظاهر شدند. یمن بعنوان متحد راهبردی ج.ا.ایران با توجه به همسویی‌های بسیار زیاد که با ج.ا.ایران و محور مقاومت دارد، نقش بسیار مهم و راهبردی را در حوزه ژئوپلیتیکی و استراتژیکی در مناطق هم‌جوار و پیرامونی بر عهده گرفت. کشور یمن دارای اهمیت بسیار زیادی در حوزه‌های موضوعی گوناگون است. از منظر ژئوپلیتیکی اشراف کامل بر دریای سرخ بطور خاص بر تنگه باب‌المندب دارد. تنگه باب‌المندب را می‌توان مهمترین مسیر کشتیرانی جهان نامید که تقریباً مسیر جایگزینی برای آن وجود ندارد. از منظر ژئواستراتژیک حوثی‌ها زیدی «شیعه» هستند. توانایی تاثیر‌گذاری بسیاری بر شیعیان عربستان سعودی دارند و از همه مهتر تابع و حامی سیستم سیاسی و مذهبی ج.ا.ایران هستند. مجموعه این ویژگی‌ها به یمن جایگاه بسیار خاصی در تحولات نوین منطقه ای بخشیده است. دو تحول بسیار مهم بطور تقریبی در طول بیش از یک دهه اخیر رخ داده است. اولین تحولات موسوم به بیداری اسلامی و دومین عملیات طوفان الاقصی. بیداری اسلامی در واقع نشانه و گزاره آنرا می‌توان به رشد گروه‌های تروریستی در حوزه پیرامونی ج.ا.ایران نام برد. از همه مهمتر خطر سقوط دولت مرکزی سوریه و عراق توسط گروه تروریستی - تکفیری داعش و جهش و گسیل این گروه‌های تکفیری به سمت مرزهای فوری ج.ا.ایران و حذف سوریه بعنوان تنها متحد راهبردی ایران در منطقه و در بین کشورهای عربی نام برد. سوریه ستون محور مقاومت در حوزه مدیترانه و شامات است حلقه تکمیلی و پیشران حضور و نفوذ ایران در لبنان و فلسطین هست و تمرکز عربستان بعنوان بزرگترین کشور عربی که خود را رقیب سرسخت منافع ایران می‌داند در مساله سوریه فشار بسیار زیادی را بر جبهه مقاومت ایجاد کرد. اما با وارد شدن یمن به جنگ با این کشور توجه و تمرکز عربستان بالاجبار در دو نقطه متفاوت و دور از هم پخش و منجر به تقویت منظمه دفاعی ج.ا.ایران و بصورت کلان مجموعه محور مقاومت شد. تحول بسیار مهم دوم که در واقع متأثر از همان تحولات نخست یعنی بیداری اسلامی است. در واقع عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی زمانیکه مشاهده کردند بیداری اسلامی منجر به توسعه حضور و نفوذ برون مرزی ج.ا.ایران شد و موازنه منطقه ای به نفع محور مقاومت و در راس آن ج.ا.ایران تغییر پیدا کرد. تلاش کردند با یک اقدام شکل جدیدی از منظر توزیع و پخش قدرت بدهند آنهم از طریق عادی‌سازی روابط، رژیم صهیونیستی با کشورهای عربی، به فراموشی سپردن آرمان فلسطین اقدام کنند. که این طرح به معنای حذف یا تضعیف حلقه‌ها و شبکه‌های امنیتی ج.ا.ایران است و عملاً نوعی رویکرد حذفی و تعیین جایگاه

صفر منطقه ای برای ج.ا.ایران خواهد بود. با شروع عملیات طوفان الاقصی که یک اقدام مشروع توسط مردم فلسطین مبنی بر دفاع از هویت و سرزمین خودشان است. ما شاهد تجاوز رژیم صهیونیستی با تسلیحات ممنوعه و کشتار جمعی علیه مردم مظلوم ساکن نوار غزه هستیم. یمن بعنوان حلقه امنیتی و عضو جدید محور مقاومت با شلیک مستقیم پهباد و موشک به سمت رژیم صهیونیستی، کشتی ها و ناوهای آمریکایی که از تجاوزگی و جنایات این کشور حمایت می کنند. اقدام به حمایت از مردم فلسطین کرد و اعتبار زیادی به امنیت شبکه ای و پایداری قدرت منطقه ای ج.ا.ایران و محور مقاومت بخشید. با توجه به موارد مطرح شده می توان این گزاره را تایید و تصدیق کرد که گروه های نیابتی بعنوان حلقه های امنیت محور، بصورت شبکه ای و متصل ضامن بقا، منافع و تضمین بازدارندگی ج.ا.ایران در تحولات نوین شده اند که در بین این مجموعه نقش و جایگاه یمن بسیار قابل توجه و تاثیر گزار است. «لذا ضروریست ج.ا.ایران ضمن حمایت پایدار و همه جانبه از نیروهای نیابتی خاصا یمن، نقش و اهمیت راهبردی این کشور را اذهان عمومی داخلی تشریح و تبیین کند. بر توسعه حضور، نفوذ و عمق بخشی استراتژیک کشور استمرار داشته باشد. حلقه های امنیتی و نیابتی را به لحاظ کمی و کیفی توسعه دهد و مورد توجه ویژه قرار دهند. دفاع فعال و استراتژیک در مقابل موازنه سازی پویای عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی را بصورت پایدار حفظ کند. جایگاه روش و الگوی امنیت جویی شبکه ای در منظومه دفاعی و امنیتی کشور را در مراکز نظامی و امنیتی تعمیق بخشی و نهادینه سازند».

بود که در آن طرفین متعهد شدند عادی سازی روابط را آغاز کنند. بحرین، مراکش و سودان بعدا قراردادهای خود را با میانجیگری ایالات متحده برای عادی سازی روابط با اسرائیل اعلام کردند.

این پژوهش با تحلیل سیاست خاورمیانه ای ایالات متحده آمریکا و محورهای راهبرد ترامپ نسبت به مسئله فلسطین تلاش خواهد کرد به این سؤال پژوهش پاسخ دهد که: سیاست خاورمیانه ای ترامپ در ارتباط با مسئله فلسطین چه تأثیری بر ادراک افول آمریکا داشته است؟

پیشینه پژوهش

در ارتباط با راهبرد خاورمیانه ای دونالد ترامپ پژوهش های داخلی و خارجی زیادی انجام شده است که نگارنده ضمن بررسی مواردی که ارتباط نزدیک تری با موضوع این تحقیق دارند و تحلیل و استفاده از این منابع؛ به نوآوری این نوشتار با سایر پژوهش ها خواهد پرداخت.

دخا (۲۰۲۱)، در مقاله ای با عنوان تشدید تحقیر: سیاست ترامپ در قبال مناقشه اسرائیل و فلسطین، به سیاست ترامپ در قبال درگیری اسرائیل و فلسطین و تمایل او به تحقیر به جای سازش پرداخته و چنین نتیجه می گیرد که در حالی که ترامپ مجموعه ای از تضادها را نشان می دهد، روابط نزدیک او با اسرائیل و معاهده «معامله قرن»، سیاست خاورمیانه را پیچیده تر کرده و یافتن راه حل عادلانه برای این بحران را دشوارتر کرده است. اردوغان و حبش (۲۰۲۰)، در پژوهشی با عنوان سیاست

ایالات متحده در قبال مناقشه اسرائیل و فلسطین در دوره ترامپ: تداوم یا تغییر؟، به بررسی ارکان اصلی سیاست ایالات متحده در قبال مناقشه اسرائیل و فلسطین و تجزیه و تحلیل اینکه سیاست‌های دولت ترامپ تا چه اندازه در قبال این مناقشه نشان دهنده تغییر است، پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که ترامپ با اعلام معامله قرن آشکارا قوانین بین‌المللی و حقوق اساسی فلسطینی‌ها را در همه جنبه‌های آن نقض می‌کند. حسن پور و سرمدی (۲۰۲۰) در مقاله‌ی تأثیر هژمونیک ایالات متحده در خاورمیانه مطالعه موردی: امنیت اسرائیل، به بررسی نفوذ هژمونیک ایالات متحده در این منطقه با تمرکز بر امنیت اسرائیل پرداخته و مهم‌ترین میراث سیاست خارجی آمریکا تغییر استراتژیک به سمت ایجاد امنیت اسرائیل بوده است که این یکجانبه‌گرایی مبتنی بر امنیت اسرائیل در تضاد با امنیت در خاورمیانه بوده است. السرحان (۲۰۱۷)، در مقاله‌ای با عنوان سیاست خارجی ایالات متحده و خاورمیانه به تحلیل و بررسی حضور اقتصادی و سیاسی ایالات متحده در منطقه پرداخته و این سؤال را مطرح نموده که حضور ایالات متحده در منطقه چگونه توسعه یافته است؟ نتایج نشان می‌دهد که سیاست خارجی ایالات متحده به دلیل نفت، محافظت از اسرائیل و حمایت از امنیت این دو، حوزه حیاتی برای منافع امنیت ملی آمریکا بوده است. آتامان (۲۰۱۸)، در پژوهشی با عنوان ترامپ و فروپاشی هژمونی آمریکا، به این مهم می‌پردازد که ترامپ یکجانبه‌گرایی در سیاست خارجی و حمایت‌گرایی در سیاست اقتصادی را ترجیح می‌داد. یعنی دولت او از دو اصل نظام لیبرال دموکراسی یعنی چندجانبه‌گرایی و تجارت آزاد حمایت نمی‌کرد. ترامپ مصمم بود هزینه هژمونی آمریکا را با متحدان ایالات متحده به‌ویژه کشورهای اتحادیه اروپا تقسیم کند. در نهایت راهبرد ترامپ نه تنها کشورهای رقیب بلکه همه کشورهای متحد را نیز از آمریکا دور نمود و شعار «اول آمریکا» به «آمریکا به تنهایی» تبدیل شده است. هرکدام از پژوهش‌های فوق از یک بعد خاص به تحلیل سیاست خارجی آمریکا و دونالد ترامپ در خاورمیانه پرداخته‌اند، اما نوآوری این پژوهش نسبت به سایر پژوهش‌های انجام شده در این زمینه؛ تأکید و توجه این نوشتار بر تأثیر راهبرد ترامپ بر ادراک افول آمریکا در مسئله فلسطین است.

مبانی نظری: رئالیسم تهاجمی

اندیشه‌ها و آموزه‌های این مکتب توسط جان مرشایمر در کتاب معروفش «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ»، تبیین شده است. واقع‌گرایی تهاجمی عمدتاً یک نظریه توصیفی است و توضیح می‌دهد قدرت‌های بزرگ در گذشته چگونه رفتار کرده‌اند و در آینده احتمالاً چگونه رفتار خواهند کرد. این نظریه تجویزی نیز هست که توضیح می‌دهد دولت‌ها در هدایت سیاست خارجی شان چه کاری باید انجام دهند. دولت‌ها «باید» طبق رهنمودهای این نظریه عمل کنند؛ چرا که این نظریه بهترین راه تضمین بقا در جهانی پرمخاطره را ارائه می‌کند (Valeriano, 2009: 7). در این نظریه همواره قدرت‌های بزرگ در پی آن هستند که راه حفظ بقای خود را در جهانی که هیچ مرکزی برای حفاظت از آنها در برابر یکدیگر وجود ندارد، کشف نمایند (Valeriano, 2009: 9). نظریه مرشایمر بر اساس پنج فرض بنا شده است: اول این است که در نظام بین‌الملل هرگز و مرج وجود دارد. دوم، همه قدرت‌های بزرگ دارای قابلیت‌های نظامی تهاجمی

هستند که می‌توانند از آن علیه سایر کشورها استفاده کنند. سوم، دولت‌ها هرگز نمی‌توانند مطمئن باشند که سایر کشورها از بکارگیری قابلیت‌های نظامی تهاجمی علیه آنها خودداری خواهند کرد. چهارم، دولت‌ها به دنبال حفظ بقای خود بالاتر از سایر اهداف هستند. پنجم، دولت‌ها بازیگران منطقی هستند. (Steinsson, 2014:2)

سیاست خارجی به‌عنوان استراتژی‌هایی تعریف می‌شود که توسط دولت‌ها برای دستیابی به اهداف بین‌المللی خود دنبال می‌شوند. (Rourke and Boyer, 2010: 141)

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به موقعیت آن در سیاست جهانی به‌عنوان تنها هژمون منطقه‌ای، موقعیت جغرافیایی آن به‌عنوان یک قدرت دریایی و قدرت نظامی منحصربه‌فرد آن در سراسر جهان وابسته است. (Spykman, 1942: 446-447) بعد از پایان جنگ سرد ایالات متحده آمریکا سیاست خارجی تهاجمی را دنبال کرده است. مهم‌ترین هدف ایالات متحده آمریکا به‌عنوان تنها هژمون منطقه‌ای حفظ وضعیت موجود نظام بین‌الملل از طریق جلوگیری از ظهور یک هژمون منطقه‌ای دیگر است. (Mearsheimer, 2001: 41) مرشایمر استدلال می‌کند که ایالات متحده از اوایل قرن نوزدهم زمانی که از طریق دکترین مونرو نیمکره غربی را حوزه نفوذ خود اعلام کرد، به‌عنوان تنها هژمون منطقه‌ای جهان عمل می‌کند. (Mearsheimer, 2001: 40)

اصول سیاسی آمریکا خصوصاً اصل «حق تعیین سرنوشت» برای خاورمیانه جذاب بود. این مفاهیم برای رؤیاهای ملی‌گرایان عرب برای رسیدن به استقلال بسیار مهم و برجسته بود. (Al Sarhan, 2017:456)

در طول جنگ جهانی دوم ایالات متحده به ارزش استراتژیک بلندمدت منابع نفتی منطقه پی برد. سه موضوع اصلی تأثیرگذار بر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه تا پایان قرن بیستم عبارت بودند از: درگیری اعراب و اسرائیل اهمیت نفت و تهدید اتحاد جماهیر شوروی برای ایالات متحده و متحدانش بود. (Modigs, 2003:1-2).

در پایان جنگ جهانی دوم توازن قوای جدیدی در عرصه بین‌المللی حاکم شد. ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان تنها دو ابرقدرت در نظام بین‌الملل ظاهر شدند. (Little, 2002: 119-120) در این دوره سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه مبتنی بر ثبات و عدم تغییر در فضای سیاسی و نظام‌های سیاسی استبدادی منطقه بود. با توجه به سیاست جهانی و همچنین وضعیت خاص سیاسی - امنیتی در خاورمیانه، استراتژی حفظ وضعیت موجود، اولویت اصلی کشور آمریکا تا زمان فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد بود (Hosseini Jou, 2016:114-115).

هژمونی، رهبری، برتری و قدرت نظامی به‌وضوح سیاست خارجی آمریکا را در روابط بین‌الملل در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم تشکیل می‌داد. (Al Sarhan, 2017:458)

در ادامه به تحلیل و بررسی مهم‌ترین اهداف و منافع ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه خواهیم پرداخت. در اپلای راهبرد سیاست خاورمیانه‌ای دونالد ترامپ در ارتباط با موضوع فلسطین شاهد استفاده از راهبردهای مربوط به تئوری رئالیسم تهاجمی چون: جنگ (اقدامات نظامی در سوریه)، احاله مسئولیت (استفاده از عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی به‌عنوان ابزار تأمین منافع خود در منطقه)، باج‌گیری (گاو شیرده بودن عربستان سعودی)، آتش‌باری معرکه (تحریک کشورهای حامی خود در جهت مبارزه بانفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت) و نهایتاً راهبرد موازنه‌سازی که راهبرد

اصلی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه می‌باشد.

اهداف سیاست خارجی دونالد ترامپ

خاورمیانه از زمان جنگ جهانی دوم کانون اصلی سیاست خارجی ایالات متحده بوده است. اهمیت منطقه از زمان جنگ جهانی اول به دلیل عوامل اقتصادی، استراتژیک و سیاسی به سرعت افزایش یافته و یکی از مهم‌ترین مناطق جهان از نظر استراتژیک بوده است. (2017:454, Al Sarhan) استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ ایالات متحده خاورمیانه‌ای را توصیف می‌کند که پناهگاه بنیادگرایان اسلامی و تحت سلطه هیچ قدرت متخاصم با ایالات متحده نباشد و به بازار جهانی انرژی باثبات کمک کند (Hillison, 2021:100), (Bolan and جریان آزاد انرژی، حفظ ثبات منطقه‌ای بر مبنای نظم آمریکایی محور، جلوگیری از گسترش نفوذ ایران و نهایتاً حمایت و حفاظت از حاکمیت اسرائیل دسته‌بندی می‌شوند). (2016:268, Byman and Moller).

سیاسی - امنیتی

- جلوگیری از گسترش نفوذ ایران

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ ایران را از حالت ستون سیاست ایالات متحده و آنچه رئیس‌جمهور وقت جیمی کارتر آن را «جزیره ثبات در یکی از آشفته‌ترین مناطق جهان» می‌نامید، به یکی از چالش‌های اصلی برای وضعیت موجود منطقه و حضور ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه تبدیل کرد. آمریکا در مواجهه با این وضعیت مجموعه‌ای از ابزارهای سیاستی، اقتصادی و بعضاً نظامی را به کار گرفت. (August, 15 Maloney, 2001) فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی، حوادث 11 سپتامبر 2001 و جنگ‌های افغانستان و عراق، همگی تأثیر قابل توجهی بر خاورمیانه داشته‌اند. این رویدادها در منطقه اطراف ایران رخ داد که منجر به تشدید محاصره آمریکا علیه این کشور از جمله حضور ایالات متحده آمریکا در کشورهای اطراف ایران و آسیای مرکزی و همچنین استقرار ناوگان آمریکایی در منطقه خلیج فارس شد. (Habashneh, 2008:17) ترامپ دشمنی با ایران را تشدید کرد و رویارویی با ایران و جانبداری از کشورهای مرتجع خلیج فارس را برای منافع ایالات متحده مفید می‌دانست. با خروج از توافق هسته‌ای و اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه ایران، قصد به چالش کشیدن و تضعیف ایران را داشت که بزرگ‌ترین حامی انصارالله در یمن و به‌طور کلی محور مقاومت در خاورمیانه بود. (2021:173, Khidhir)

- مبارزه با اسلام سیاسی با عنوان تروریسم و بنیادگرایی

جنبش اسلام‌گرای رادیکال پدیده‌ای نسبتاً مدرن است که بخشی از تجدید حیات گسترده دین در جهان اسلام است و واکنشی به بحران شدید مدرنیته است. این یک جنبش اصلاح دینی و یک ایدئولوژی سیاسی است که شامل یک عنصر اجتماعی اعتراض و جستجوی هویت علیه نظم جهانی ظالمانه است. اکثر جنبش‌های بنیادگرا در اسلامی کردن کل نظام اجتماعی و سیاسی جوامع خود و ایجاد یک دولت اسلامی اصیل احیا شده در سراسر جهان مبتنی بر شریعت مشترک هستند. (2001:26, Zeidan) پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ایالات متحده مبارزه با تروریسم را اولویت اصلی

سیاست خود در خاورمیانه اعلام کرد. دولت‌های بوش و اوباما بر ممنوعیت تامین مالی تروریسم و حمایت از جنبش‌های جهادی تأکید کردند (Rudner, 197:2004). برای مبارزه با تروریسم در سراسر جهان دولت بوش یک استراتژی ملی برای مبارزه با تروریسم را در فوریه ۲۰۰۳ به تصویب رساند. آمریکا در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد و رژیم صدام حسین را سرنگون کرد (Khidhir, 169:2021).

- حمایت و حفاظت از حاکمیت اسرائیل

مناقشه اسرائیل و فلسطینیان یکی از لاینحل‌ترین درگیری‌ها در تاریخ معاصر بوده است و بازتاب‌های گسترده‌ای در وضعیت خاورمیانه داشته است. از زمان جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۸، مناقشه عمدتاً حول تقسیم فلسطین و ادعاهای ارضی فلسطینی‌ها بر سرزمین‌های اشغالی‌شان بوده است. در نیمه دوم قرن بیستم، جنگ‌های پی در پی بین اعراب و اسرائیل منجر به گسترش سرزمین‌های رژیم تازه تأسیس اسرائیل از طریق توسعه اشغالگری شد. آرمان فلسطین به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، هسته اصلی مبارزه اعراب علیه امپریالیسم غربی و صهیونیسم بوده است. دو رکن اصلی سیاست ایالات متحده در قبال این مناقشه عبارتند از: نفی دولت فلسطین و رسیدگی به مسئله فلسطین صرفاً به‌عنوان یک مسئله پناهندگان و دوم پشتیبانی و حمایت از اسرائیل. (Erdogan & Habash, 126:2020-128) دولت‌های ایالات متحده در قبال مناقشه اسرائیل - فلسطین همدردی قابل توجهی با دولت اسرائیل نشان داده‌اند و در عین حال حقوق مردم فلسطین، به ویژه حق تعیین سرنوشت را انکار کرده‌اند. ایالات متحده با فلسطینی‌ها به‌عنوان پناهنده برخورد کرده است نه به‌عنوان یک کشور دارای حق دولت و در اسناد رسمی کاخ سفید مانند سند سیاست خارجی رئیس جمهور ریچارد نیکسون که در آن او فلسطینی‌ها را پناهنده توصیف می‌کند، مشهود است. (Germer, 138:1985) زمانی که سازمان آزادیبخش فلسطین به‌عنوان تنها نماینده قانونی فلسطینی‌ها تأسیس شد، ایالات متحده سیاست خصمانه‌ای را در قبال آن در پیش گرفت و سازمان آزادیبخش فلسطین را یک سازمان تروریستی مخاف و مانع از دست‌یابی به صلح دانست. دولت‌های مختلف ایالات متحده با قطع روابط خود و بستن دفاتر این سازمان در تلاش برای از بین بردن آن، همان سیاست خصمانه را در قبال سازمان آزادیبخش فلسطین در پیش گرفتند. (Erdogan & Habash, 129:2020-130)

از زمان روی کار آمدن ریچارد نیکسون در سال ۱۹۶۹ ایالات متحده از حق وتوی خود برای جلوگیری از هرگونه قطعنامه‌ای که اسرائیل و سیاست‌های آن علیه فلسطینی‌ها را در شورای امنیت سازمان ملل متحد محکوم می‌کرد، استفاده کرده است. ریگان کاملاً خود را با منافع اسرائیل همسو کرد، مشروعیت شهرک‌سازی‌های اسرائیل را به رسمیت شناخت و با قطعنامه قبلی دولت جیمی کارتر که شهرک‌سازی‌ها را نقض قوانین بین‌المللی می‌دانست، مخالفت کرد و مقابله با هرگونه تهدید علیه اسرائیل را (Abrams, 34:2019) تا سال ۲۰۱۹ ایالات متحده ۴۴ بار از حق (Abrams, 34:2019) داد و تو خود علیه پیش‌نویس قطعنامه‌های مرتبط با اسرائیل در شورای امنیت سازمان ملل استفاده کرد، تنها استثنا در دولت اوباما زمانی بود که ایالات متحده به قطعنامه ۲۳۳۴ که شهرک‌سازی‌های اسرائیل در کرانه باختری را محکوم می‌کرد، رأی ممتنع (Khalil, June 2019, 22) داد.

- حفظ جریان آزاد انرژی

هدف اصلی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه تضمین دسترسی آمریکا به نفت است. انقلاب صنعتی با افزایش استفاده از نفت آغاز شد و دسترسی ارزان و آسان به این ماده حیاتی به یک ضرورت روبه‌رشد در اقتصادهای مبتنی بر نفت در جهان تبدیل شد (Gelvin, 2005: 27). زمانی که فرانکلین دی. روزولت میزبان عبدالعزیز بن سعود، پادشاه بنیان‌گذار عربستان سعودی در کشتی کوئینسی آمریکا در فوریه 1945 بود، روابط نفتی آمریکا و خاورمیانه وارد مرحله جدی شد. این نشست برای همیشه نفت را با امنیت ملی آمریکا مرتبط کرد و به ایجاد یکی از مهم‌ترین روابط استراتژیک قرن بیستم کمک کرد که در آن سعودی‌ها نفت ارزان قیمت را در ازای حمایت آمریکا به بازارهای جهانی عرضه می‌کردند. در طول قرن بیستم حفظ امنیت نه تنها عربستان سعودی، بلکه کل منطقه خلیج فارس و جریان تولید و انتقال نفت خاورمیانه از دغدغه‌های اصلی سیاسی اقتصادی ایالات متحده بوده است (Jones, 2012: 208).

منطقه‌ای

- توازن منطقه‌ای و حفظ نظم هژمونیک

در طول جنگ سرد، ایران و عربستان سعودی ستون‌های سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه را تشکیل دادند، اما با انقلاب 1979 ایران این وضعیت به‌طور ناگهانی تغییر کرد. از آن زمان جمهوری اسلامی ایران سیاست خارجی مستقلی از غرب را دنبال می‌کند که تهران را در مقابل غرب و به‌ویژه آمریکا و همچنین با کشورهای طرفدار غرب در منطقه از جمله عربستان سعودی قرار داده است. از سال 2003 عربستان سعودی و ایران به‌عنوان قدرت‌های بزرگ منطقه خلیج فارس، درگیر جنگی هژمونیک بر سر قدرت و نفوذ بوده‌اند. این رقابت پس از بهار عربی 2011 و نزدیک شدن ایران و شرکای غربی عربستان سعودی در ژوئیه 2015 بعد امضای معاهده برجام به اوج خود رسید (Fathollah-Nejad, 2017: 37). هدف اصلی ایالات متحده به‌عنوان یک ابرقدرت جلوگیری از ایجاد و نفوذ قدرت هژمون رقیب در مناطق دیگر است و ایالات متحده توانسته است با استفاده از طرح بزرگ متعادل‌سازی فراساحلی به این هدف دیپلماتیک دست یابد. مداخلات اصلی ایالات متحده در خاورمیانه بر تقویت سلطه منطقه‌ای به‌عنوان بخشی از تلاش گسترده‌تر برای حکومت بر جهان متمرکز شده است. این منطقه به دلایلی به‌عنوان یکی از ناامن‌ترین مناطق جهان شناخته می‌شود و ایالات متحده حفظ ثبات و توازن منطقه‌ای در خاورمیانه را یکی از بالاترین اولویت‌های خود می‌داند (Shukri, 2017: 127).

اقدامات تأثیرگذار بر افول قدرت هژمون آمریکا در دوران ترامپ

ظهور ایالات متحده به‌عنوان یک قدرت هژمون به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، حاصل استفاده از عناصر هژمونیک رضایت و اجبار بوده است. لیکن علیرغم اینکه دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا و اسلافش همواره کوشیده‌اند که تصویری مقتدر و مسلط بر جهان از کشورشان در مقابل مرئی و منظر مردم دنیا قرار دهند، شواهد و قرائن فراوانی نشان می‌دهند که هژمونی آمریکا در عرصه بین‌المللی رو به افول است.

یک جانبه‌گرایی

یک‌جانبه‌گرایی یکی از رویکردهای بنیادین در تاریخ سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شود. در دوره ترامپ این یک‌جانبه‌گرایی در عرصه بین‌المللی نمود بارزتری پیدا کرد. راهبرد «نخست آمریکا» مبنای اصلی نگاه دولت دونالد ترامپ به جهان بود و در حوزه سیاسی، اقتصادی و امنیتی نمود عینی پیدا کرد. در این چارچوب، مبنای سیاست خارجی آمریکا این‌گونه تعریف شد که آمریکا تعاملاتش را با هرکسی و هر کشوری که لازم باشد (صرف‌نظر از اینکه دارای ارزش‌های مشترک غربی - آمریکایی هستند یا نه) قطع کند (یزدان فام، 1395: 152). این نگرش دونالد ترامپ در نهایت موجب اقدامات یک‌جانبه متعددی از سوی وی گردید تا نشان دهد که بدون توجه به همه نقد ها سیاست خود که همان یک‌جانبه‌گرایی است را پیش می‌برد و به این خطوط کلی سیاست خارجی باور متقن دارد.

خروج از پیمان‌ها

پیمان آب‌وهوایی پاریس

معاهده زیست‌محیطی پاریس رکن اصلی سیاست جهانی برای جلوگیری از گرمای زمین و گازهای گلخانه‌ای است. دونالد ترامپ اعلام کرد که این توافق خلاف منافع آمریکا و به نفع سایر کشورهاست. رئیس‌جمهور ترامپ در نهایت خروج ایالات‌متحده از پیمان اقلیمی پاریس را اعلام کرد و هم‌زمان اعلام داشت که در پی ایجاد یک قرارداد اقلیمی جدید است که منافع آمریکا در آن تأمین شود و سایر کشورها نیز از آن سود ببرند. این خروج به‌عنوان قسمتی از یک‌جانبه‌گرایی آمریکاست که منافع بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی را نقض و اهداف جامعه جهانی را مخدوش می‌کند (جوادیان و دیگران، 1401: 77).

پیمان ترانس پاسیفیک

پیمان ترانس پاسیفیک یک مشارکت تجاری است که در سال 2005 بین سنگاپور، بروئی، شیلی و نیوزیلند برقرار شد و ایالات‌متحده نیز پس از چند سال مذاکره، در سال 2015 به این جمع پیوست. دونالد ترامپ، فرمانی را امضا کرد که به مشارکت آمریکا در پیمان شراکت تجاری پایان داد. ترامپ حفظ منافع آمریکا و پس گرفتن امتیازهای ایالات‌متحده به سایر کشورها را دلیل خروج از این پیمان عنوان نمود. ترامپ پیش از انتخابات گفته بود از معاهده یادشده خارج می‌شود. در واقع این اولین پیمانی بود که دونالد ترامپ فرمان لغو آن را امضاء کرد. دولت وی با هدف کاهش هزینه و ارتقای صنایع داخلی آمریکا، حمایت از کارگران آمریکایی و افزایش دستمزدها از این پیمان خارج شد (نوری و حسینی، 205-206: 1398).

عدم توجه به سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی

ترامپ از همان ابتدای به‌قدرت‌رسیدن، سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای در قبال نهادهای بین‌المللی در قالب بی‌اعتنایی به قراردادهای بین‌المللی در پیش گرفت. از جمله این قراردادهای، قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) بود. در این راستا، ترامپ نفتا را تهدیدی برای اقتصاد، اشتغال و تولید در آمریکا می‌دانست و با تهدید به خروج از پیمان، خواستار اصلاحات اساسی در این پیمان شد. در نهایت با پذیرش اصلاحات مدنظر ترامپ در اجلاس گروه بیست و هفتم رؤسای دولت آمریکا، کانادا و مکزیک قرارداد

جایگزینی را با نام توافق ایالات متحده - مکزیک - کانادا امضا کردند (نوری و حسینی، 1398: 205) اقدام دیگر دولت ترامپ در قبال ناتو بود. انتقادات او علیه ناتو متمرکز بر جنبه‌های اقتصادی بود. در اجلاس سران ناتو در ولز مقرر شد کشورهای عضو، ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی را به هزینه‌های دفاعی این سازمان اختصاص دهند. ترامپ بارها، نارضایتی خود را از این پیمان اعلام کرد. او حتی در اجلاس ۲۰۱۸ سران ناتو اختصاص ۴ درصد تولید ناخالص داخلی را مطرح کرد که مورد پذیرش اعضاء قرار نگرفت. از دیگر سازمان‌ها و قوانین بین‌المللی که مورد تهاجم ترامپ قرار گرفت، سازمان علمی - فرهنگی یونسکو بود. ایالات متحده آمریکا در اکتبر ۲۰۱۷ از اراده خود برای خروج از عضویت سازمان علمی - فرهنگی - تربیتی ملل متحد (یونسکو) خبر داد. واشنگتن دلیل این تصمیم را ضدیت یونسکو با اسرائیل اعلام کرد. در واقع ایالات متحده خواستار اصلاحات اساسی این سازمان بود؛ اما در نهایت با محقق نشدن این امر، آمریکا به همراه اسرائیل در ژانویه ۲۰۱۹ از این سازمان به‌طور رسمی خارج شدند (محقق نیا، ۱۴۰۰: ۲۳).

نقش آمریکا در معامله قرن و همکاری با اسرائیل

سیاست خاورمیانه‌ای دونالد ترامپ نشان‌دهنده تغییر قابل توجهی نسبت به سیاست باراک اوباما بود. ترامپ به دنبال تقویت اسرائیل و منزوی کردن ایران بود. ترامپ در طول مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری خود در سال ۲۰۱۶، چندین وعده در مورد خاورمیانه مطرح کرد و اعلام نمود که برای حل یکی از حل نشدنی‌ترین مناقشات تاریخ، یک توافق صلح بزرگ منعقد خواهد کرد. (Sokolsky and Miller, 2019) ترامپ در اولین سخنرانی به‌عنوان رئیس‌جمهور، مناقشه فلسطین و اسرائیل و روند صلح را نادیده گرفت و این تصور اولیه را ایجاد کرد که تصمیم گرفته است به اسرائیل آنچه را که می‌خواهد به دست آورد، بدهد. وی تصریح کرد که روند صلح باید بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها در درجه اول در راستای منافع اسرائیل انجام شود. دولت ترامپ همواره تأکید کرد که آمادگی اعمال فشار بر اسرائیل را برای تبعیت از قطعنامه‌های سازمان ملل را ندارد، اما این کشور در حال اعمال فشار سیاسی، اقتصادی و مالی بر طرف فلسطینی برای دادن امتیازات بیشتر به نفع اسرائیل است. (Ziadeh, 2017: 36) ترامپ دیوید ام. فریدمن را به‌عنوان سفیر ایالات متحده در اسرائیل انتخاب کرد. فریدمن یک یهودی افراطی و حامی شهرک‌سازی یهودیان در سرزمین‌های اشغال شده توسط اسرائیل از سال ۱۹۶۷ بود. فریدمن به الحاق کرانه باختری به اسرائیل معتقد بود. (Tschirgi, 2019: 62-63) با توجه به مطالب فوق محورهای سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ترامپ عبارت بودند از: انتقال پایتخت اسرائیل به بیت المقدس، شهرک‌سازی، به رسمیت شناختن حاکمیت اسرائیل بر بلندی‌های جولان، معامله قرن و نهایتاً پیمان ابراهیم که به بررسی آنها پرداخته خواهد شد.

معامله قرن

در ۲۸ ژانویه ۲۰۲۰ ترامپ جزئیات بخش سیاسی طرح خود برای حل مناقشه فلسطین و اسرائیل را اعلام کرد، طرحی که در سراسر جهان به‌عنوان «معامله قرن» شناخته می‌شود. این طرح هشت ماه پس از انتشار بخش اقتصادی طرح توسط واشنگتن با

عنوان «صلح تا سعادت» اعلام شد. این دو بخش نهایتاً تحت عنوان «صلح تا رفاه: چشم اندازی برای بهبود زندگی مردم فلسطین و اسرائیل» ترکیب شده است. (The White House, 2020/2/3) این طرح به‌دوراز محافل تصمیم‌گیری سیاسی معمول ایالات‌متحده تهیه شد: سه نفر به‌ویژه داماد و مشاور دونالد ترامپ؛ جرارد کوشنر، به همراه دیوید فریدمن سفیر ایالات‌متحده در اسرائیل و نماینده ایالات‌متحده در امور خاورمیانه یعنی جیسون گرینبلات به شکل محرمانه پیش‌نویس نهایی این طرح را تهیه نمودند. به عقیده ترامپ این طرح نقشه راهی برای «راه‌حل واقع‌بینانه دو کشوری» است که بیت‌المقدس را به‌عنوان «پایتخت تقسیم نشده اسرائیل» در نظر می‌گیرد. این طرح حاکمیت کشور آینده فلسطین را محدود می‌کند، اسرائیل مسئول حفظ امنیت در کشور فلسطین خواهد بود و کشور فلسطین «به‌طور کامل غیرنظامی» می‌شود. این طرح همچنین به اسرائیل اجازه می‌دهد تا بر مناطق خاصی از کرانه باختری اشغالی، از جمله شهرک‌های اسرائیل و دره اردن، حاکمیت خود را اعلام کند. کاخ سفید از یک پیشنهاد سرمایه‌گذاری و زیرساختی ۵۰ میلیارد دلاری در فلسطین باهدف حمایت از طرح صلح خاورمیانه مورد انتظار «معامله قرن» خود رونمایی کرد. (2021:177, Dekhakhena)

این طرح همچنین دارای چهار پیوست است: ۱- مرزهای پیشنهادی برای دو کشور، ۲- نگرانی‌های امنیتی اسرائیل، به ویژه کنترل کامل آن بر دره اردن؛ ۳- معیارهای ضد تروریسم که دولت فلسطین باید رعایت کند و کنترل امنیتی اسرائیل بر کشور خلع سلاح شده فلسطین، از جمله حق مداخله مستقیم در هر گونه تهدید بالقوه ای که در داخل مرزهای فلسطین مشاهده می‌کند و نهایتاً ۴- گذرگاه‌های بین‌المللی با اردن و مصر و همچنین تنظیم آب‌های سرزمینی کشور پیشنهادی فلسطین. (Sammara, 2020/01/29)

پیمان ابراهیم

در مراسمی در کاخ سفید در ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰، ترامپ در کنار نخست وزیر اسرائیل و وزرای خارجه امارات متحده عربی و بحرین توافق نامه صلح ابراهیم را امضا کردند که مشتمل بر: پیمان صلح، روابط دیپلماتیک و عادی‌سازی کامل روابط بین کشورهای متبوع خود بود (Lazin, 2023:47). بر اساس توافق ابراهیم حل مناقشه اسرائیل و فلسطین شرط عادی سازی روابط بین اسرائیل و امارات و یا بحرین نبود. امارات و بحرین با عادی سازی بدون حل مسئله فلسطین موافقت کردند، مشروط بر اینکه نخست وزیر نتانیا‌هو بخش‌هایی از کرانه باختری را ضمیمه نکند. (Vakil & Quilliam, 2023:3) بعد از تحلیل و بررسی محورهای راه‌برد خاورمیانه‌ای ترامپ و خصوصاً با تأکید بر موضوع فلسطین در بخش بعدی پژوهش به تأثیر این اقدامات بر جایگاه هژمونیک ایالات‌متحده آمریکا در ساختار بین‌المللی و اذهان افکار عمومی جهان خواهیم پرداخت.

انتقال پایتخت اسرائیل به بیت‌المقدس

بیت‌المقدس به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شده است. بیت‌المقدس شرقی قبلاً تحت کنترل اردن بود و اکنون تحت کنترل اسرائیل است و اورشلیم غربی که تحت کنترل اسرائیل است. بر اساس طرح تقسیم سازمان ملل قرار بود اسرائیل بخشی

از سرزمین فلسطین را به دست آورد و بیت المقدس به یک شهر بین المللی تبدیل می شد. اما این پیشنهاد توسط کشورهای عربی رد شد، اکثریت کشورهای عضو سازمان ملل متحد و بیشتر سازمان های بین المللی مالکیت اسرائیل بر بیت المقدس شرقی را که پس از جنگ شش روزه ۱۹۶۷ رخ داد، به رسمیت نمی شناسند. (Salman, 2020:1-2) زمانی که اسرائیل بیت المقدس را به عنوان پایتخت اسرائیل اعلام کرد، چندین کشور سفارتخانه های خود را به بیت المقدس منتقل کردند؛ اما به دلیل واکنش سریع سازمان ملل متحد با قطعنامه های ۱۸۱ و ۴۷۸، سفارتخانه های خود را از بیت المقدس به تل آویو منتقل کردند. قبل از سال ۱۹۹۵ اکثر جامعه بین المللی، از جمله ایالات متحده، الحاق بیت المقدس شرقی توسط اسرائیل در سال ۱۹۶۷ را به رسمیت نمی شناختند. اما در سال ۱۹۹۵ کنگره آمریکا لایحه ای را با حمایت دو حزب به تصویب رساند که قدس را به عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت می شناخت و سفارت آمریکا را ملزم می کرد تا در اسرع وقت به آنجا منتقل شود. تا پیش از این روسای جمهور ایالات متحده هر شش ماه یک معافیت امضا می کردند که به دلایل امنیتی این اقدام را به تعویق می انداخت. (Salman, 2020:3-5) در دسامبر ۲۰۱۷ ترامپ به طور رسمی اورشلیم (بیت المقدس) را به عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت شناخت و به سفارت ایالات متحده دستور داد تا از تل آویو به آنجا منتقل شود. ترامپ با به رسمیت شناختن رسمی بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل، تقریباً ۷۰ سال سیاست خارجی ایالات متحده را تغییر داد و ایالات متحده را در موضع مخالف قرار داد. (Tilovska-Kechedji, 2018:120-130)

شهرک سازی

شهرک های اسرائیلی در کرانه باختری و بیت المقدس شرقی، نقطه اشتراک ثابتی در مناقشه اسرائیل و فلسطین بوده است. (Sher & Cohen, 2020:1) از سال ۱۹۷۸ ایالات متحده شهرک سازی های اسرائیل در کرانه باختری را مغایر با قوانین بین المللی می دانسته؛ اما ترامپ در سال ۲۰۱۹ اعلام کرد که ایالات متحده شهرک سازی های اسرائیلی در کرانه باختری را نقض قوانین بین المللی نمی داند و آنچه را که مانع مهمی برای الحاق سرزمین های فلسطینی بوده است، از بین می برد. ترامپ در تغییر سیاست ایالات متحده در قبال اسرائیل و اراضی فلسطینی پافشاری کرد و تاکنون این شهرک سازی ها یکی از نقاط بحران آفرین در مذاکرات صلح اسرائیل - فلسطین بوده است. (Jakes & Halbfinger, 2019:1)

به رسمیت شناختن حاکمیت اسرائیل بر بلندی های جولان

جنگ شش روزه ۱۹۶۷ با حمله سوریه به مواضع نظامی اسرائیل آغاز شد. در ۹ ژوئن هواپیماهای اسرائیلی و نیروهای زمینی علیه مواضع سوریه در بلندی های جولان پیشروی کردند. اگرچه سوریه ساعاتی قبل از حمله اسرائیل آتش بس اعلام کرده بود، اما جنگ متوقف نشده بود و اسرائیل بلندی های جولان را اشغال کرد. (Rose, 2020:190) در ۲۵ مارس ۲۰۱۹ ترامپ برعکس دهه ها سیاست خارجی ایالات متحده، اعلامیه ای را صادر کرد که در آن حاکمیت اسرائیل بر بلندی های جولان را به رسمیت شناخت. این آخرین اقدام از مجموعه اقدامات دولت ترامپ است که منافع دولت اسرائیل را پیش می برد. در واکنش به این اقدام ترامپ، سایرین در جامعه بین المللی تأکید کردند که این منطقه

ادراک افول آمریکا در مسئله فلسطین

ایالات متحده برای دستیابی به جایگاه هژمونیک خود از اسرائیل استفاده کرد تا به عنوان حائلی در برابر تجاوزات شوروی و سدی در مقابل ناسیونالیسم عربی در طول جنگ سرد عمل کند. با پایان ناگهانی رقابت بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی و ظهور ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت جهان، اسرائیل به عنوان متحد کلیدی در خاورمیانه به طور منحصربه فردی از مزیت برخوردار شد. این دوره جدید هژمونی جهانی ایالات متحده در تلاش هایش برای پایان دادن به وضعیت بدی بود که اسرائیل از زمان جنگ ۱۹۶۷ متحمل شده بود. بنابراین دوره جدیدی در روابط اعراب و اسرائیل پدیدار شد که ابتدا با به رسمیت شناختن بی سابقه اسرائیل از سوی عرفات و قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۸ همراه شد و بعداً با پیروزی ایالات متحده در سال ۱۹۹۱ در جنگ علیه عراق تثبیت شد. این پیروزی ایالات متحده، فلسطینی‌ها را مجبور کرد که از موقعیتی به شدت ضعیف وارد مذاکرات صلح اسلو شوند (Ehrlich, 2002: 55-56).

هژمونی جهانی ایالات متحده به قدرت‌های منطقه‌ای همسو متکی است و اسرائیل نقش مهمی در ارائه قدرت ایالات متحده در ایفا می‌کند. مقاومت مؤثر فلسطین، اسرائیل و در نتیجه قدرت امپریالیستی و هژمونیک آمریکا را در خاورمیانه تضعیف کرده است. (Paul, 2006) جنگ اوکراین و روسیه، ابتکار چین در رفع اختلافات ایران و عربستان سعودی، انزوای ایران را از بین برده و نقش اسرائیل به عنوان نیروی نیابتی ایالات متحده را تضعیف کرده است و با تضعیف نقش منطقه‌ای اسرائیل، هژمونی آمریکا در خاورمیانه نیز رو به افول گذاشته است. (Richard, 2023) راهبرد خاورمیانه‌ای دونالد ترامپ به گونه‌ای به جایگاه هژمونیک جهانی آمریکا آسیب رسانده است. ابتکارات و تلاش‌های صلح ایالات متحده قبل از دولت ترامپ از مسیر مورد حمایت بین‌المللی برای حل مناقشه اسرائیل و فلسطین دور نشده بود. مسائلی مانند شهرک‌سازی‌های اسرائیلی در کرانه باختری، وضعیت بیت‌المقدس شرقی و همچنین مسئله آوارگان فلسطینی توسط دولت‌های آمریکا به رسمیت شناخته شده بود هر چند از لحاظ تاریخی حفاظت از اسرائیل در دولت‌های مختلف، چه جمهوری خواه و چه دموکرات از اهداف و منافع ملی ایالات متحده محسوب می‌شود. (Kriaa, 2021: 17) صائب عریقات مذاکره کننده ارشد فلسطینی گفت که تصمیم دولت ترامپ آخرین تلاش‌های بی‌وقفه برای جایگزینی قوانین بین‌المللی با قانون جنگل است. فدریکا موگرینی مسئول وقت سیاست خارجی اتحادیه اروپا، از تغییر سیاست آمریکا انتقاد کرد و مدعی شد که شهرک‌سازی‌ها غیرقانونی است و شانس صلح را از بین می‌برد. او از اسرائیل خواست که به تمام فعالیت‌های شهرک‌سازی، در راستای تعهداتش به عنوان یک قدرت اشغالگر پایان دهد.

وزیر امور خارجه اردن که متولی اماکن مقدس مسلمانان در اورشلیم است، شهرک‌سازی‌ها در کرانه باختری را نابودکننده تلاش‌های «راه‌حل دو کشور» قلمداد کرد. (Jakes & Halbfinger, 2019: 1) مشاهده می‌شود راهبرد ترامپ در قبال مسئله

فلسطین منجر به نارضایتی شدید اعراب و مسلمانان از ایالات متحده آمریکا شده است (Izhiman, 2020 January 31). با نارضایتی شدید اعراب و مسلمان خاورمیانه از راهبرد ایالات متحده آمریکا در دوره ترامپ در ارتباط با موضوع فلسطین عامل رضایت مندی که از عوامل لازم برای تثبیت جایگاه هژمونیک ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه است، از بین رفته است و این جایگاه با اتخاذ سیاست یک جانبه آمریکا در حمایت از اسرائیل مشروعیت خود را در اذهان مردم منطقه از دست داده است.

نتیجه گیری

سیاست خارجی یک جانبه گرایانه ترامپ، آمریکا را به سمت مسیری خودویرانگر سوق داد و در عین حال موجب افزایش رقابت و تنش بین قدرت های جهانی گردید. در مواجهه با چالش های نظامی، سیاسی و اقتصادی بسیاری در سراسر جهان، ایالات متحده شروع به ازدست دادن هژمونی جهانی خود کرده است و انتخاب دونالد ترامپ، بیشتر به این روند کمک کرده است. ترامپ به عنوان یک پوپولیست دست راستی و ملی گرا، «اول آمریکا» را گفتمان اصلی سیاسی خود اعلام کرد. اگرچه ایالات متحده قدرت مخرب خود را حفظ کرده است، اما نفوذ سازنده خود را از دست داده است. برای هژمون بودن نیاز به رضایت و به رسمیت شناختن سایر کشورها دارد، اما آمریکا از نظر سایر بازیگران جهانی و منطقه ای از جمله مسلمانان و ملت های خاورمیانه و خصوصاً ملت فلسطین سیاست قابل قبولی را دنبال نکرده است. علی رغم تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد، افکار عمومی جهان، خواسته های ملت فلسطین و مسلمانان این منطقه، ترامپ تصمیم گرفت سفارت آمریکا در اسرائیل را از تل آویو به بیت المقدس منتقل کند و قدس اشغالی را به عنوان پایتخت کشور اسرائیل به رسمیت بشناسد. با این دو حرکت در خاورمیانه، دولت ترامپ به دوقطبی شدن و بی ثباتی در منطقه کمک کرده است و جایگاه هژمونیک ایالات متحده در اذهان مردم جهان و خصوصاً منطقه خاورمیانه تضعیف شده است.

- ۱- ترابی، قاسم و طاهری زاده، محمد جواد، (۱۳۹۸)، «روندهای مسلط منطقه ای و آینده نظم در خاورمیانه»، فصلنامه: مطالعات بین الملل، سال ۱۹، شماره ۲، صص ۲۹-۷.
- ۲- فتحی، محمد جواد: عیوضی، محمد رحیم و پیرانی، شهره، (۱۳۹۹)، «جایگاه بازدارندگی برون مرزی در منظومه دفاعی امنیتی ج.ا.ایران در آسیای جنوب غربی»، فصلنامه: سیاست جهانی، دوره ۹، شماره ۲، صص ۳۰۳-۲۶۵.
- ۳- کدخدایی، مصطفی و عسکری حنن، شهرام، (۱۳۹۸)، «دکترین امنیتی ج.ا.ایران بازدارندگی فعال و حفظ ضربه دوم»، پژوهش ملل، دوره ۴، شماره ۴۷، آبان ۹۸، صص ۷۲-۴۸.
- ۴- رسولی سانی آبادی، الهام و روستایی، مجتبی، (۱۳۹۸)، «موازنه تهدیدی و اتحاد اعراب و اسرائیل در برابر محور مقاومت»، فصلنامه: مطالعات خاورمیانه، سال ۲۶، شماره ۳، صص ۱۳۴-۱۳۳.
- ۵- سیفی، عبدالمجید، (۱۴۰۲)، «موازنه گری پویا چهار چوبی برای تحلیل موازنه گری سعودی در قبال ج.ا.ایران»، فصلنامه: مطالعات بین الملل، سال ۲۰، شماره ۱، صص ۱۰۰-۸۱.
- ۶- حق گو، جواد: عظیم زاده، جعفر و رادمرد، محمد، (۱۳۹۹)، «بازدارندگی شبکه های بایسته های سیاست خارجی ج.ا.ایران در گام دوم انقلاب اسلامی»، شماره ۳۵، صص ۱۶۱-۱۳۷.
- ۷- کابکیان، رشید: پورحسن، ناصر، (۱۴۰۱)، «تاثیر انقلاب اسلامی به بیداری اسلامی در منطقه: با تاکید بر انصارالله یمن»، فصلنامه: مطالعات بیداری اسلامی، سال ۱۱، شماره ۴، صص ۸۲-۵۹.
- ۸- نجات، سسد علی: موسوی، سیدراضیه و صارمی، محمدرضا، (۱۳۹۵)، «راهبرد عربستان سعودی و ایران در قبال بحران یمن»، فصلنامه: مطالعات بین الملل، سال ۹، شماره ۳۳، صص ۱۷۹-۱۳۷.
- ۹- سلیمانی، زهرا و صالحی، علی محمد، (نقش آفرینی رژیم صهیونیستی در بحران یمن و بایسته های رسانه ای)، پژوهش نامه، رسانه بین الملل، سال ۶، شماره ۲، صص ۵۵-۳۳.
- ۱۰- سمیعی اصفهانی، علیرضا و موسویفیسید احمد، (۱۳۹۴)، «تاثیرسنجی برتری منطقه ای ایران بر الگوی رفتاری عربستان در قبال تحولات یمن»، فصلنامه، رهیافت های سیاسی و بین المللی، سال ۶، شماره ۴۲، صص ۱۱۵-۸۶.
- ۱۱- پیری، حیدر و معتضدی راد، آناهیتا، (۱۴۰۱)، «زمینه ها و بسترهای صلح نوین اعراب و اسرائیل در پرتو سیاست های منطقه ای ایران»، فصلنامه: مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال ۱۱، شماره ۱، صص ۱۲۵-۱۰۴.
- ۱۲- علی اکبرپور، رضا: کشیشیان سیرکی، گارینه: دهشیری، محمدرضا و ولی زاده، اکبر، (۱۳۹۸)، «تحول مفهوم قدرت و تاثیر آن بر سیاست منطقه ای ایران»، فصلنامه: سیاست و روابط بین الملل، دوره ۳، شماره ۶، صص ۲۴۱-۲۱۲.
- ۱۳- دشتی، فرزانه: پوردانش، سیدسامر و وکیل زاده، بهرام، (۱۴۰۱)، «تحلیل تطبیقی نقش ایدئولوژیک عربستان و ایران در تحولات یمن»، فصلنامه: مطالعات بین الملل، سال ۱۹، شماره ۲، صص ۹۵-۷۷.
- ۱۴- کریمی فرد، لیلی و جمشیدی، محمدحسین، (۱۳۹۱)، «بررسی ریشه های شکل گیری جنبش انصار الله یمن بر مبنای سازه انگاری»، فصلنامه: مطالعات بیداری اسلامی، سال ۸، شماره ۱۶، صص ۱۱۲-۸۵.
- ۱۵- لطیفیان، سعیده، (۱۳۹۶)، «دیدگاه راهبردی اسرائیل و برآورد تهدید امنیتی آن برای ایران»، فصلنامه: سیاست، دوره ۴۷، شماره ۱، صص ۲۰۰-۱۷۹.

- ۱۶- قاسمی، مهدی و برزگر، کیهان، (۱۳۹۲)، «استراتژی تهدید وجودی اسرائیل و امنیت ملی ایران»، فصلنامه: روابط خارجی، سال ۵، شماره ۱، صص ۱۹۷-۱۶۹.
- ۱۷- همتی، مرتضی و ابراهیمی، شهرزاد، (۱۳۹۷)، «اثرات سیاست خارجی عربستان در یمن بر نقش آفرینی ایران در خاورمیانه»، فصلنامه: سیاست جهانی: بهار ۹۷، دوره ۷، شماره ۱، پیاپی ۲۳، صص ۲۵۱-۲۲۷.
- ۱۸- مرادی همدانی، فرزانه، (۱۴۰۲)، «طوفان الاقصی، محور مقاومت، آغازگر نظم نوین منطقه»، ماهنامه: آمریکا شناسی، علوم اجتماعی، مهر و آبان، شماره ۲۲، صص ۲۸-۲۷.
- ۱۹- مقومی، امیررضا، (۱۳۰۳)، «واکاوی پیامدهای طوفان الاقصی بر امنیت ملی رژیم صهیونیستی»، محیط شناسی راهبردی ج.ا.ایران، سال ۸، شماره ۱، بهار ۱۴۰۳، صص ۴۸-۹.

منابع اینترنتی:

- ۱- خوش آیند، حمید، (۱۴۰۳/۵/۱۳)، «عملیات طوفان الاقصی و نظم نوین منطقه ای»، خبرگزاری طنین مرکز، در سایت: <https://www.tanincenter.ir/oolh>.
- ۲- خبرگزاری عصر ایران، (۸/۲۱/۱۴۰۲)، «جزئیات طوفان الاقصی/حمله حماس به اسرائیل چگونه شکل گرفت»، کدخبر: ۹۷۷۳۶۲، در سایت: <https://www.asriran.com>. ۰۳qeA.
- ۳- خبرگزاری ایسنا، (۱۵/۴/۱۴۰۳)، «طوفان الاقصی و تغییر معادلات منطقه ای»، کد خبر: ۹۷۷۲۰۳۱۵۰۳۰۳۱۵، در سایت: <https://www.isna.ir>.
- ۴- خبرگزاری فارس، (۱۴۰۲/۸/۶)، «طوفان الاقصی مظهر قدرت اسلام»، کد خبر: ۵۴۲۶۲، در سایت: <https://www.farsi.khamenei.ir>.
- ۵- خبرگزاری تنسیم، (۱۴۰۲/۱۲/۲۰)، «تناقض راهبردی در سیاست خارجی پس از طوفان الاقصی»، کدخبر: ۳۰۵۰۱۶۵، در سایت: <https://www.tansim.news.com/fa/news>.
- ۶- خبرگزاری ایسنا، (۱۱/۱۱/۱۴۰۲)، «تثبیت قدرت ایران بعد از طوفان الاقصی از دریچه امارها»، کدخبر: ۰۸۷۶۱، در سایت: <https://www.isna.ir>.
- ۷- خبرگزاری مهر، (۳۰/۹/۱۴۰۲)، «جبهه یمن و تاثیر آن بر معادلات بازدارندگی در جنگ غزه» در سایت: <https://www.mehrnews.com/x33myh>.

-خبرگزاری مهر، (۲۲/۵/۱۴۰۳)، «ورود یمن به جنگ غزه: ابعاد و پیامدها»، در سایت: <https://www.mehrnews.com/x34w4r>.



Pathology of nationalism discourse in contemporary Iran in the shadow of reading the works of contemporary Iranian intellectuals (case example: the works of Sadegh Hedayat and Ahmed Kasravi)

Received : 2024/04/02

ISSN 9387-3041

Accepted: 2024/06/22

abstract

Parviz Nikrosh:

PhD student, Department of Political Science, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran
EMAL: Nik.Ravesh77@yahoo.com

Idris Beheshinia:

Assistant Professor, Department of Political Science, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran (corresponding author)

EMAL: dr.beheshi.nia.edris@protonmail.com

Syrus Mohebi:

Assistant Professor, Department of Political Science, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran
EMAL: dr.Cyrus85mohebi12360@yahoo.com

The pathology of nationalism discourse in the contemporary era in the works of Sadegh Hedayat and Ahmed Kasravi required political and cultural measures in the government of that time. The main question of this research is that what are the most important features of the discourse of nationalism in the works of Sadegh Hedayat and Ahmed Kasravi, which can be observed by rereading their works? The method of this research is descriptive-analytical. The results and findings of the research show that the emphasis on the components such as royal depiction of the king's intellect, promoting a sense of patriotism and patriotism, strengthening and instilling ancient teachings, spreading the Persian language and literature, keeping alive the ancient music of Iran, strengthening national unity, and magnifying actions Shah, strengthening the Iranian national identity and nationalism, created a corridor between the Shah and the people to strengthen and perpetuate the government of Mohammad Reza Shah. The pathology of nationalism discourse in the contemporary era in the works of Sadegh Hedayat and Ahmed Kasravi required political and cultural measures in the government of that time. The main question of this research is that what are the most important features of the discourse of nationalism in the works of Sadegh Hedayat and Ahmed Kasravi, which can be observed by rereading their works? The method of this research is descriptive-analytical. The results and findings of the research show that the emphasis on the components such as royal depiction of the king's intellect, promoting a sense of patriotism and patriotism, strengthening and instilling ancient teachings, spreading the Persian language and literature, keeping alive the ancient music of Iran, strengthening national unity, and magnifying actions Shah, strengthening the Iranian national identity and nationalism.

Keywords: Iran, components, nationalism, Mohammad Reza Shah, national identity

آسیب شناسی گفتمان ناسیونالیسم در ایران معاصر در سایه خوانش آثار روشنگران معاصر ایرانی (نمونه موردی: آثار صادق هدایت و احمد کسروی)

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲

ISSN 9387-3041

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۰۱/۱۴

چکیده

آسیب شناسی گفتمان ناسیونالیسمی در عصر معاصر در آثار صادق هدایت و احمد کسروی در دولت آن زمان نیاز به اقدامات سیاسی و فرهنگی داشت. سوال اصلی این تحقیق عبارت از این که بهترین ویژگی‌های گفتمان ناسیونالیسم در آثار صادق هدایت و احمد کسروی را که می‌توان با بازخوانی آثار آنها مشاهده نمود کدامند؟ روش این تحقیق توصیفی-تحلیلی می‌باشد. نتایج و یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که تأکید بر روی مؤلفه‌هایی چون تصویرسازی شاهانه از عقل کل شاه، ترویج حس میهن‌پرستی و وطن‌دوستی، تقویت و القاء آموزه‌های باستانی، اشاعه زبان و ادبیات فارسی، زنده نگه داشتن موسیقی باستانی ایران، تقویت وحدت ملی، بزرگ‌نمایی از اقدامات شاه، تقویت هویت ملی و ناسیونالیسم ایرانی، راهرویی بین شاه و مردم برای تقویت و تداوم حکومت محمدرضاشاه ایجاد نموده بودند. آسیب شناسی گفتمان ناسیونالیسمی در عصر معاصر در آثار صادق هدایت و احمد کسروی در دولت آن زمان نیاز به اقدامات سیاسی و فرهنگی داشت. سوال اصلی این تحقیق عبارت از این که بهترین ویژگی‌های گفتمان ناسیونالیسم در آثار صادق هدایت و احمد کسروی را که می‌توان با بازخوانی آثار آنها مشاهده نمود کدامند؟ روش این تحقیق توصیفی-تحلیلی می‌باشد. نتایج و یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که تأکید بر روی مؤلفه‌هایی چون تصویرسازی شاهانه از عقل کل شاه، ترویج حس میهن‌پرستی و وطن‌دوستی، تقویت و القاء آموزه‌های باستانی، اشاعه زبان و ادبیات فارسی، زنده نگه داشتن موسیقی باستانی ایران، تقویت وحدت ملی، بزرگ‌نمایی از اقدامات شاه، تقویت هویت ملی و ناسیونالیسم ایرانی، راهرویی بین شاه و مردم برای تقویت و تداوم حکومت محمدرضاشاه ایجاد نموده بودند.

کلید واژه ها: ایران، مؤلفه ها، ناسیونالیسم، محمدرضاشاه، هویت ملی

پرویز نیک روش:

دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران
EMAL: Nik.Ravesh77@yahoo.com

ادریس بهشتی نیا:

استادیار گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول)

EMAL: dr.beheshti.nia.edris@protonmail.com

سیروس محبی:

استادیار گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران

EMAL: dr.Cyrus85mohebi12360@yahoo.com

«ناسیونالیسم» اشتقاقی است از لفظ (Nation) که در فرهنگ اجتماعی اروپا قدمت دیرپائی دارد. لفظ «ناسیون» Nation از ریشه‌ی لاتین ناسیو (Nasci) به معنای زاده شدن، از حدود قرن ۱۳ میلادی معمول بوده است. و به گروهی از مردم که زادگاه یکسانی داشته‌اند اطلاق می‌گردد است. پیش از تحولات قرون اخیر از واژه (Nation) نسل یا گروه نژادی از مردم مراد می‌شد و این لفظ اهمیت سیاسی نداشت؛ اما در قرن ۱۶ (Nation) به یک واحد سیاسی متداول اطلاق شد و کاربرد اصطلاحاتی آن از اواخر قرن ۱۸ میلادی آغاز گردید. اصطلاح «ناسیونالیسم» اولین بار در سال ۱۷۸۹ توسط آگوستین باروئل، کشیش ضدانقلاب فرانسوی استعمال شد و از این زمان به تدریج ناسیونالیسم تا اواسط قرن ۱۹ به شکل جنبش و دکتترین سیاسی درآمد، پس بدین ترتیب مفهوم اصطلاحی ملت و ملت‌گرایی را باید اساساً مولود انقلاب فرانسه دانست. (أصف، ۱۳۸۴: ۷۴)

برای اینکه بحث ما در مورد شرایط و علل شکل‌گیری ناسیونالیسم روشن‌تر گردد به نظر می‌رسد باید مروری کوتاه بر شرایط سیاسی - اجتماعی و تاریخی پیش از شکل‌گیری این مفهوم در غرب داشته باشیم.

بدین منظور قابل ذکر است که در پایان قرون وسطی و به دلایل گوناگون سیاسی و اجتماعی متعدد که از حوصله‌ی این بحث خارج است، نظام فئودالیسم از هم پاشید و ما شاهد تکوین نوع جدیدی از دولت هستیم که در حوزه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی تاریخی به دولت‌های مطلقه معروف هستند. در عصر پیش از دولت‌های مطلقه، شیوه معمول در اداره اجتماعات و جوامع انسانی در اروپا به سبک دولت - شهری، امپراطوری و شاهزاده‌نشینی با حاکمیت بارون‌های فئودال بود و ساکنان قلمروهای سیاسی به مثابه «تبعه» و «رعایای» حاکم یا سلسله حکام محسوب می‌شدند و هویت سیاسی آنان در قالب وفاداری به حکام شکل می‌گرفت. با پیدایش دولت‌های مطلقه، قدرت سیاسی رو به تمرکز نهاد، و برخلاف دولت‌های ضعیف و نیم بند قرون وسطی، دولت مطلقه ابزارهای اداری و نظامی لازم را برای ایجاد همگرایی و یکپارچگی سیاسی در اختیار گرفتند و با سلب قدرت از گروهها و طبقات گوناگون، قدرت سیاسی را در دست پادشاه متمرکز کردند. باید گفت که دولت‌های مطلقه با ایجاد تمرکز و یکپارچگی سیاسی در جامعه، نخستین گام‌ها را در شکل‌گیری هویت ملی برداشتند. با وقوع انقلاب فرانسه، تحولی بنیادین در کیفیت برداشت مردم از نوع رابطه و نسبت‌شان با هیأت حاکمه‌ی خود، ایجاد شد، در انقلاب فرانسه مردم دریافتند که هویت سیاسی آنها می‌تواند در حس هویت ملی و وطن‌دوستی متجلی گردد و رابطه‌ی تبعیت و فرمان‌بری مطلق از حکام به رابطه‌ی شهروندانی ذی‌حق هرچند در نظر مبدل شود.

با این انقلاب ایده ناسیونالیسم و ملت‌گرایی در فرانسه زاده شد و با لشگرکشی‌های ناپلئون به سراسر اروپا صادر شد، اشغال بخش اعظمی از اروپا توسط ناپلئون، باعث شد که برای نخستین بار در سرزمین‌های اشغال شده یک حس آگاهی از هویت ملی بوجود بیاید (هیوود، ۱۳۸۷: ۲۷۰) و این موج آگاهی از هویت ملی در قرن ۱۹ باعث ایجاد تغییرات عظیمی در نقشه‌ی اروپا گردید و ما ادامه این روند را هم در طول سالهای وقوع جنگ جهانی اول و هم در سالهای بین دو جنگ جهانی (که در رژیم‌های فاشیستی و نازیستی تبلور یافت) و هم در طول سالهای پس

از جنگ شاهد هستیم. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم و در اکثر کشورهای مستعمره شاهد بروز نوعی ناسیونالیسم استقلال طلب هستیم که این ناسیونالیسم استقلال طلب به عنوان ابزاری در دست رهبران کشورهای مستعمره جهت دستیابی به استقلال سیاسی کشورهاشان به کار رفت و در دهه‌های اخیر هم علی‌رغم نظر برخی از اندیشمندان مبنی بر کاهش اهمیت ناسیونالیسم به عنوان یک آئین و دکترین سیاسی، هم‌چنان شاهد اهمیت سیاسی ناسیونالیسم به عنوان یک آموزه در حیات ملتها هستیم و تحولات بعد از فروپاشی شوروی در شرق اروپا و بالکان می‌تواند به عنوان شاهدی بر این ادعای ما باشد. در کشور ما ایران نیز در قرن ۱۹ و به خصوص در نیمه دوم این قرن ما شاهد ظهور گفتمان ناسیونالیستی در عرصه‌ی اندیشه و عمل هستیم و این گفتمان چه در دوره‌ی پیشا مشروطه و چه در عصر مشروطیت و چه در دوران حکومت پهلوی اول برجستگی خاصی دارد. - مسئله‌ای که در این پژوهش به دنبال تصریح و تبیین آن هستیم این است که: چه عواملی باعث شکل‌گیری این گفتمان (گفتمان ناسیونالیستی) در عصر مشروطه، و هم‌چنین به نحوی بارزتر در ایران عصر پهلوی اول شد؟

اهمیت و ضرورت پژوهش

با توجه به اینکه ناسیونالیسم یکی از مهم‌ترین پدیده‌های سیاسی است که بر تحولات سیاسی - اجتماعی ایران اثر گذاشته است و در طول سیر تاریخ معاصر ایران و به‌خصوص از مشروطه به بعد ما شاهد ظهور اندیشه و عمل ناسیونالیستی در قالب‌های متفاوت در جامعه‌ی ایران هستیم و هم‌چنین مباحثی که تحت عنوان رابطه‌ی دین و ملیت مطرح می‌شود، باعث شد تا نگارنده به این فکر بیفتد و تأمل کند که به راستی چه شد که این اندیشه از غرب به ایران وارد شد؟ (البته در وجه مدرن آن) و در بستر متفاوتی از آنجا و به شکلی متفاوت به عرصه‌ی نظر و عمل وارد شد و هم‌چنین با توجه به این امر که در منابع فارسی به این مسئله به نحوی درخور پرداخته نشده است، برآن شدیم تا به شکلی مستدل به این امر پردازیم که علل و عوامل شکل‌گیری این گفتمان در برهه‌ی مورد نظر ما چه بوده است تا بدین وسیله بتوانیم عملکرد این پدیده‌ی سیاسی را در ایران در برهه‌های متفاوت تاریخی، مورد ارزیابی قرار دهیم.

هژمونی

هژمونی^۵ مفهوم بنیادین نظریه گفتمانی لاکلا محسوب می‌شود. گرامشی مفهوم هژمونی را به‌عنوان یک فرایند سیاسی می‌داند که عناصر مختلف را مفصل‌بندی می‌کند و هویت‌ها را شکل می‌دهد. از منظر او فرایند هژمونی، فرایند تثبیت موقت هویت‌ها است و طبقات و نیروهای اجتماعی، مجموعه‌ای از نیروها و افراد با موقعیت‌ها و هویت‌های متزلزل محسوب می‌شوند که از طریق فرایند هژمونی به طور موقت، منسجم شده‌اند. (لاکلا، ۲۰۰۰: ۵۳-۵۷) هژمونی در اندیشه گرامشی متضمن تولید معنا و اندیشه برای کسب و تثبیت قدرت است و از همین منظر است که این مفهوم با نظریه‌های گفتمان مرتبط می‌گردد. هژمونی، سلطه را به جای زور بر اندیشه و اقلان مبتنی می‌کند و رضایت و اجماع و در نتیجه، مقبولیت نظام هژمونیک را به همراه می‌آورد. هژمونی نوعی منطق سیاسی است که به ایجاد اجماع و عقل سلیم^۶ جدید منجر می‌شود. (هوارث: ۲۰۰۰: ب، ص ۱۵) گرامشی هژمونی را نوعی رهبری اخلاقی، فرهنگی و فکری توصیف کرده که می‌تواند یک نیروی متحد تاریخی را به وجود

5 Hegemony

6 Sense common

آورد.

در اندیشه لاکلا تلاش نیروهای سیاسی برای تثبیت گفتمان‌های محدود و معین، اقدام هژمونیک نامیده می‌شود. زمینه اقدامات هژمونیک، حوزه اجتماعی خصمانه و نیروها و پروژه‌های مختلفی است که با هم در نزاع و رقابت هستند و می‌کوشند تا نیروهای اجتماعی را مجذوب خود سازند و گفتمان‌های مورد نظر خود را تحمیل کنند. اگر یک گفتمان بتواند بر دیگر گفتمان‌ها چیره شده و ذهن و اندیشه عاملان اجتماعی را در اختیار بگیرد و هویت، رفتار و فعالیت‌های اجتماعی آنان را از این طریق تحت تأثیر قرار دهد، به گفتمان هژمونیک در جامعه تبدیل شده است. لاکلا و موفه از طریق بسط مفهوم هژمونی به این نتیجه می‌رسند که هویتی که به فرد و نیروهای اجتماعی داده می‌شود، تنها با مفصل‌بندی در درون یک صورت‌بندی هژمونیک به دست می‌آید و هیچ ثبات و عینیتی ندارد. به عبارت دیگر، این مفصل‌بندی‌های هژمونیک هستند که فرد را به عنوان کارگر، سرمایه‌دار، شهروند، لیبرال و مارکسیست هویت‌بخشی می‌کنند و در درون یک گفتمان خاص قرار می‌دهند.

سامان جامعه و شکل‌گیری آن محصول فرایند هژمونی و صورت‌بندی‌های هژمونیک است. بنابراین، خصلتی موقتی دارد و هیچگاه جامعه به تثبیت نهایی نمی‌رسد. هیچ قانون عینی و از پیش تعیین‌شده‌ای برای تحولات تاریخی وجود ندارد و جهت‌گیری تاریخ را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. همه چیز بستگی به صورت‌بندی‌های هژمونیک سیاسی دارد که نیروها، نزاع‌ها و تقاضاهای مختلف اجتماعی را در درون خود مفصل‌بندی می‌کنند و به آنان جهت می‌دهند. منطق نظریه هژمونی، نفی سوژه‌های تاریخی است که کارگزار تحولات اجتماعی تلقی می‌شوند.

* قدرت

در بحث از قدرت لاکلا و موفه به نظریه‌های فوکو در تبارشناسی نزدیک می‌شوند. از این منظر قدرت چیزی نیست که افراد در اختیار دارند و بر دیگران اعمال می‌کنند بلکه چیزی است که جامعه را به وجود می‌آورد و جهان اجتماعی را می‌سازد و معنادار می‌کند. بنابراین، قدرت تمام فرایندها و نیروهایی را که جهان اجتماعی را می‌سازند و آن را برای ما معنادار می‌کنند در بر می‌گیرد. قدرت مولد است، جهان قابل سکونت را برای ما ایجاد می‌کند و ما را از آشفستگی و بی‌نظمی می‌رهاند. شکل‌گیری هر هویت و جامعه‌ای محصول روابط قدرت است. به این معنا که ایجاد هر جامعه و تثبیت هر گفتمان با حاشیه‌رانی و طرد غیرهمراه است و طرد و سرکوب تمام جایگزین‌های احتمالی، تثبیت یک گفتمان را امکان‌پذیر می‌سازد. هر هویت با طرد احتمالات رقیب، خود را تثبیت می‌کند. (فیرحی، ۱۳۸۵: ۵۹) تثبیت یا عینیت یک گفتمان همراه با روابط قدرت و طرد و سرکوب دیگران صورت می‌گیرد و بدون قدرت، هیچ تثبیت و عینیتی نیست. ایجاد سلسله مراتب خشن میان دو قطب متضاد، مقدمه شکل‌گیری و تثبیت یک هویت و گفتمان جدید محسوب می‌شود. قدرت پیش‌شرط هویت و عینیت است و هویت، نوعی اعمال قدرت است، پس بدون قدرت، جامعه‌ای نخواهد بود. حذف قدرت به پراکندگی و تجزیه جامعه می‌انجامد و لذا نمی‌توان جامعه‌ای فارغ از روابط قدرت تصور کرد و به همین دلیل مفاهیمی چون رهایی^۷ اصولاً امکان‌پذیر نیستند.

گفتمان ناسیونالیسم ایرانی

نظریه‌ای که «ناسیونالیسم لیبرال» خوانده شده است، زمان تقریبی آن را می‌توان از زمان برکناری رضاشاه یعنی از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ تعیین کرد. در این زمان هنوز ایدئولوژی ملت‌سازی یعنی همان ناسیونالیسم البته با تغییراتی، نبض امور را در دست دارد. در

نتیجه، تأکید بر ویژگی‌های نژادی - قومی حذف شده و دیگر سخن از آریا و آریایی به معنا و مفهوم خاص قبلی وجود ندارد و به جای آن بر سنت‌ها و آداب و رسوم تأکید می‌شود و دین را نیز به عنوان جزئی از سنت‌های ایرانی وارد عناصر هویت ملی کرده‌اند.

در این دوران، میان هویت سنتی و متجدد پیوند برقرار شده و بر عکس نظریه قبلی که از هویت بومی تنها به تاریخ ایران باستان توجه داشت و نژاد و خون را به عنوان عنصر اساسی هویت ملی معرفی می‌کرد، در این نظریه به هویت بومی و دینی توجه می‌شود. ولی مانند نظریه قبلی، همچنان تجدد جایگاه خاص خود را دارا است و حتی با وجود درگیری سیاسی با غرب، غرب به عنوان دیگری و رقیب هویت ملی ایرانی مطرح نشده است. (زهیری، ۱۳۸۱: ۱۵۲) در صورت‌بندی هویتی که نظریه متقدم ناسیونالیستی ارائه می‌کرد، هویت باستانی ایرانی به همراه مؤلفه‌های تجدد، عناصر اصلی آن را شکل می‌دادند اما در نظریه اخیر علاوه بر تجدد، هویت بومی و دینی نیز وارد این صورت‌بندی شد.

ناسیونالیسم

شکلی ضمنی از حاکمیت متمرکز و زبان ملی در برهه‌هایی از تاریخ ایران (دوره ساسانی و قرن چهارم هجری) وجود داشت که با تشکیل نوعی دولت - ملت در عصر صفوی تقویت گردید؛ اما ناسیونالیسم ایرانی، در مفهوم مدرنش، پدیده‌ای است که عمدتاً در عصر ناصرالدین‌شاه و متأثر از تحولات تاریخی و سنت‌های فکری اروپا شکل گرفت. ناسیونالیسم رویکردی ایدئولوژیک و همبسته مدرنیته است که گفتمان غالب هویتی در اروپای قرون ۱۶-۱۹م را تشکیل می‌داد (نک. کچویان، ۱۳۸۷: ۱۵-۴۷). در سده‌های شانزدهم تا هجدهم میلادی، قومیت‌های مختلف اروپایی که از سلطه امپراطوری روم مسیحی و زبان لاتین‌رهای یافته بودند، به تدریج در قالب ملت نمودار شدند. در نیمه دوم قرن هجدهم، با رشد خردگرایی و آزادی‌خواهی، توجه به تاریخ و گذشته و شکل‌گیری انقلاب فرانسه، ناسیونالیسم قدرت بیشتری یافت (جعفری جزی، ۱۳۷۸: ۱۷۶-۱۷۷). با تشکیل دولت - ملت در جغرافیای مشخص کشورها، تعلقات ملی جایگزین تعلقات قومی - قبیله‌ای شد، مذهب به عنوان عنصر وحدت‌بخش امپراطوری کهن سست شد و زبان‌های ملی جای زبان وحدت‌بخش لاتین را گرفتند؛ اندیشه جهان - وطنی نیز جایش را به ملی‌گرایی داد. در عصر ناصرالدین‌شاه، متأثر از ناسیونالیسم غربی و گسترش مفاهیمی چون ملت، وطن، زبان ملی، دولت ملی و ...، گرایش‌های ناسیونالیستی در ایران تقویت شد. این مفاهیم در رساله‌های اجتماعی و سیاسی این عصر بسامد بالایی دارند (نک. آدمیت، ۱۳۵۱: ۸۴-۸۶). میرزا حسین‌خان سپهسالار (مشیرالدوله)، سفیر ایران در استانبول و سپس صدر اعظم ناصرالدین‌شاه که آراء نیوتن، دکارت و داروین در زمان صدارت او ترجمه شد، بیش از هر کس، مفهوم جدید ملت و وطن را به نوشته‌های رسمی این دوره وارد ساخت و مفهوم رعیت را به ملت تغییر داد. او به انقلاب بزرگ فرانسه، نهضت استقلال یونان و استقلال کشورهای بالکان از عثمانی نظر داشت (همان: ۱۳۰-۱۳۱). نگرش ناسیونالیستی روشنگران ایرانی در نگاه انتقادی آنها به شعر کهن فارسی نقش داشت. آخوندزاده در آثار خود با ترکیب‌های تازه‌ای چون تعصب وطن، دوستدار وطن، وطن‌پرست، ملت‌پرستی، ملیتی، ملت‌پروری، ملت‌دوستی، ناموس‌ملتی و ... به ناسیونالیسم پرداخت و در این زمینه به ملت‌دوستی «ملل‌قادره فرنگستان» نظر داشت (نک. آدمیت، ۱۳۶۹: ۱۱۵-۱۱۷). در «کریکتا» نیز او به مدیر روزنامه «ملت سنیه ایران» پیشنهاد کرد به جای آرم مذهبی (مسجد)، ترکیبی از آثار تاریخی ایران باستان و عصر صفوی را به عنوان آرم انتخاب کند (آخوندزاده، ۲۵۳۵: ۳۳). بنابراین کریتیک با بار ضمنی سیاسی و ناسیونالیستی وارد ایران شد. ناسیونالیسم را باید یکی از ایدئولوژی‌های مهم و اثرگذار عصر حاضر دانست. با این وجود درباره چیستی و تعریف آن اجماع و اتفاق نظر وجود ندارد. می‌توان با توجه به دیدگاه‌های گوناگون

ناسیونالیسم را مطالعه کرد و خود این دیدگاه‌ها شامل شمار وسیعی از تعریف‌ها، مکتب‌ها و نظریه‌های ملی‌گرایی است. علاوه بر این، هر یک از این نگرش‌ها و دیدگاه‌ها بر تجربه‌های متنوع ناسیونالیسم در سطح دنیا استوار هستند و همین امر به پیچیدگی هرچه بیشتر این مقوله می‌انجامد. لذا در اینجا با توجه به گستردگی بیش از اندازه‌ای مبحث ملی‌گرایی، تنها به شماری از دیدگاه‌های موجود اشاره می‌شود:

- ازلی‌گرا

یکی از دیدگاه‌های غالب در میان نظریه‌های ناسیونالیسم و حتی باورمندان به آن، ازلی‌گرایی است. ازلی‌گرایی در درون خود حاوی نگرش‌های متعددی می‌باشد که «آنتونی اسمیت»^۸ آنها را در سه گروه قرار داده است؛ الف- رویکرد طبیعت‌گرایی طبیعت‌گرایان، هویت‌های ملی را جزئی از طبیعت آدمیان می‌دانند. آنان معتقدند که ملت‌ها سرحدات طبیعی و از این رو منشأ و جایگاهی خاص در طبیعت و همینطور منش و رسالت خاصی دارند و ناسیونالیسم از منظر اینان صفت بشریت در همه اعصار است (اوز کریملی، ۱۳۸۳: ۸۷ و ۸۸).

- رویکرد زیست‌شناختی اجتماعی

رویکرد زیست‌شناختی اجتماعی که «فان دن برگ» مدافع اصلی آن به شمار می‌رود، در پاسخ به این پرسش که «چرا حیوانات اجتماعی‌اند؟» می‌نویسد: «هر حیوانی می‌تواند ژن‌های خود را به‌طور مستقیم از طریق تولیدمثل خود یا غیرمستقیم از طریق تولید مثل خویشاوندانی که با آنها میزان مشخصی ژن مشترک دارد، دو برابر کند. بنابراین می‌توان انتظار داشت که حیوانات در تعاون با یکدیگر رفتار کنند و از این‌رو قابلیت یکدیگر را تا جایی افزایش دهند که به لحاظ ژنتیکی با هم ارتباط دارند. این، معنای انتخاب مبتنی بر خویشاوندی است». فان دن برگ مدعی است که این انتخاب خویشاوندان یا جفت شدن با خویشان سیمان پر قدرت معاشرت انسان‌ها نیز هست. در واقع، قومیت و نژاد تسری اصطلاح قوم و خویش هستند (اوز کریملی، همان: ۹۲ و ۹۳).

- رویکرد فرهنگی

محققانی که تعاریف ذهنی از ملت ارائه می‌دهند، دارای رویکرد فرهنگی می‌باشند، مانند «واکر کانر» که ملت را گروهی از افراد که احساس می‌کنند روابط اجدادی با هم دارند، تعریف می‌کند. هرچند باید توجه داشت کانر به هیچ وجه ملت را پدیده‌ای ازلی نمی‌داند، اما نوع تعریف او از ملت، او را در راسته‌ی ازلی‌انگاران هویت فرهنگی قرار می‌دهد (اوز کریملی، همان: ۹۸).

درباره این رویکردها نقدها و اظهارنظرهای فراوانی صورت گرفته است. برخی از صاحب‌نظران «زلی‌گرایان» را مورد تأیید قرار می‌دهند و بعضی دیگر آن را مورد انتقاد جدی قرار داده‌اند. این گروه از منتقدان معتقد هستند اگر تعلقات نیرومندی که برخاسته از زبان، دین، خویشاوندی و نظایر آن داده‌ی طبیعت هستند، لذا باید ثابت و ایستا نیز باشند. آنها از نسلی به نسل دیگر و با عدم تغییر خصوصیات جوهری‌شان انتقال می‌یابند. در حالی که واقعیت امر برخلاف این نگرش می‌باشد، چون هویت‌ها به خودی خود تداوم نمی‌یابند و نیاز به تلاش و هزینه کردن خلافت دارند. این هویت‌ها در هر نسلی و با واکنش گروه‌ها به شرایط متحول، باز تعریف و تجدید بنا می‌شوند (اوز کریملی، ۹۸).

* نمادپردازان هویت قومی

نمادپردازان از یک‌سو، تداوم مورد نظر ازلی‌گرایان را مردود می‌دانند و از سوی دیگر انقطاع مدرن از پیشامدرن را بر اساس نگرش مدرنیست‌ها مورد نقد قرار می‌دهند. جان آرمسترانگ که از جمله‌ی این نمادپردازان می‌باشد.

علی‌رغم تأکید بر ابداعی بودن هویت ملی، معتقد به وجود آگاهی قومی در تاریخ حتی در تمدن‌های مصر و بین‌النهرین می‌باشد آنتونی. دی. اسمیت مدافع سرشناس نمادپردازی قومی معتقد است ملت‌های مدرن را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن عناصر قومی از قبل موجود، که فقدان آنها احتمالاً مانع مهمی بر سر راه ملت‌سازی بود، درک نمود. وی بر این باور است که معمولاً نوعی پایه قومی برای ایجاد ملت‌های مدرن وجود داشته است که می‌تواند به شکل برخی از خاطرات تیره و تار و مبهم و عناصری از فرهنگ و اجدادداعایی باشد که امید احیای آنها می‌رود (اوز کریملی، ۲۱۰).

از مجموع مباحث صورت‌گرفته درباره‌ی ملی‌گرایی می‌توان به این نتیجه دست یافت که مطالعات موجود نشان می‌دهد که ملی‌گرایی یک پدیده جدید است و تا قبل از دوران معاصر وجود نداشته است. اما این پدیده جدید ریشه در عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی دارد که در هر جامعه‌ای موجود هستند و بدون وجود آنها ملی‌گرایی، ملت و ملیت نمی‌تواند واجد معنایی باشد.

ناسیونالیسم دارای چهار خصلت عقلی، غایی، اعتباری و حکومتی است. «منظور از عقلی بودن ناسیونالیسم در معنای دولت - ملت این بود که گرایش مذکور محصول علل و عوامل طبیعی نبوده، بلکه تدبیری اندیشیده شده است، طراحی راه‌حلی که می‌توانسته است مشکلی را حل کند. هنگامی که مثلاً کشوری مثل فرانسه یا آلمان یا ایتالیا به عنوان دولت - ملت، وطن ملت فرانسه، ملت آلمان، یا ملت ایتالیا اعلام شد، بیش از آنکه یک عادت به امور آشنا یا یک میل به انحصاری کردن پاره‌ای عوامل لذت از سوی مردم بوده باشد تدبیری عقلانی از سوی نخبگان بود که، برای حل بعضی مشکلات، بر آن واقعیت سوار می‌شد، ملت دیگر یک جغرافیای سیاسی معنا می‌داد، رابطه‌ی اعضای آن یک همبستگی تولید شده است بیش از آنکه چیزی باشد که بوده است، چیزی است که شده است. بیش از آنکه حاصل یک احساس متقدم باشد، حاصل یک اندیشه‌ی متأخر است (مردیها، ۱۳۸۵: ۱۳۲ و ۱۳۳). «غایی بودن برای ناسیونالیسم ملی با وصف دیگر آن یعنی عقلانی بودن، همسایه است؛ حتی شاید بتوان گفت چون غایی است، عقلانی است. غایت خاصی که البته برای همه بازگیران این عرصه لزوماً یکسان نیست. حاکمیت سیاسی ممکن است به این منظور از «حوزه‌ی سیاسی» به عنوان یک «ملت خاص» دفاع کند که عرصه تحت حاکمیت خود را گسترده‌تر، ثروتمندتر، و بنابراین با قابلیت دفاعی بیشتر می‌خواهد به غایت نخبگان و روشنفکران خارج حاکمیت می‌تواند دامن زدن به رقابت به منظور توسعه و پیشرفت باشد. قراردادی بودن (اعتباری بودن) وصفی دیگر برای ناسیونالیسم است، قراردادهای خود مرته‌ای از واقعیت‌اند، اما واقعیتی که صرفاً بوسیله قرارداد و پس از آن به واقعیت بدل می‌شود. بیشتر کشورهایی که ما اینک به عنوان دولت - ملت می‌شناسیم، محصول قرارداد هستند. کشوری به نام اسپانیا و ملتی به همین نام محصول یک قراردادند، چرا که حتی هنوز هم کاتالان و باسک خود را تافته‌ای جدا بافته می‌دانند. اما، به دلایل متعدد، تصمیم گرفته شده است که از کاتالان تا زاراگس و از مادرید تا جبل‌الطارق اسپانیا شمرده شود. تصمیمی که گاه با مذاکره‌ی سیاسی و گاه با اعمال فشار نظامی و گاه هر دو متحقق می‌شود (مردیها، ۱۳۴ و ۱۳۵). چهارمین خصلت ناسیونالیسم حکومتی بودن آن است که این امر را می‌توان در ساختن هویت ملی مشاهده کرد. «دولت‌ها بطور کلی علاقمندند که حوزه‌ی شمول آنها وسیع‌تر و ایمن‌تر باشد، بنابراین بدون توجه اساسی به زبان، فرهنگ و موارد دیگر، اگر بتوانند بخش‌هایی دیگر را به قلمرو خود ضمیمه کنند. اگر بخشی از خاک کشورهای همسایه شامل ثروت زیرزمینی مهم یا موقعیت سوق‌الجیشی اثرگذار باشد، این میل به الحاق، به یک ضرورت راهبردی تبدیل می‌شود که دهه‌های متوالی می‌توان برای آن جنگید. تردیدی نیست که در این امر دولت‌ها گاه شکست می‌خورند، گاه پیروز می‌شوند و ساکنان سرزمین‌های الحاقی

گاه به شهروندان مطیع و هم‌شکل بدل می‌شوند و گاه مقاومت می‌کنند (مردیها، ۱۳۵). با این حال ارائه تعریفی از ناسیونالیسم و مشتقات مفهومی آن دشوار است. «آنتونی اسمیت» معتقد است شاید مشکل اصلی در مطالعه «ملت‌ها» و «ملی‌گرایی»، دستیابی به تعریفی مناسب و مورد توافق در خصوص مفاهیم کلیدی ملت و ملی‌گرایی بوده است. در واقع مفهوم ملت در دو جبهه مورد بحث و جدل قرار گرفته است؛ به صورت تعاریف علمی رقیب و به صورت شکلی از هویت که با دیگر انواع هویت جمعی رقابت دارد. به رغم تمایز میان مفهوم ملت از دیگر مفاهیم هویت جمعی (مانند طبقه، دین، جنسیت، نژاد و اجتماع دینی) توافق اندکی در خصوص نقش مؤلفه‌های قومی ملت - در مقابل مؤلفه‌های سیاسی آن وجود دارد، یا توافق اندکی در مورد تعادل میان عناصر ذهنی (مانند خواست و خاطره) و عناصر عینی‌تر (مانند سرزمین و زبان) و یا در مورد ماهیت و نقش قومیت در هویت ملی وجود دارد. آنچه که اغلب به آن پرداخته می‌شود قدرت یا حتی اولویت وفاداری‌ها و هویت‌های ملی بر هویت‌هایی مانند طبقه، جنسیت و نژاد است. شاید تنها علقه‌های دینی در گستره و قدرت خود با وفاداری‌های ملی رقابت کرده‌اند. در عین حال علقه‌های ملی می‌توانند با دیگر شکل‌های هویت جمعی درآمیزند، یا حتی به درون آنها بلغزند، یا بنا به قدرت و برجستگی خود جانشین آنها شوند (اسمیت و هاجینسون، ۱۳۸۶: ۲۴ و ۲۵).

«رولان برتون» نگاهی دیگر به تعاریف موجود درباره ناسیونالیسم و مقولات مرتبط با آن دارد. وی معتقد است که دو رویکرد نسبت به مفهوم ملت وجود دارد: «نخست رویکردی که آن را کهن‌گرا نامیده‌اند و سپس رویکردی که نام مدرن‌گرا به آن داده‌اند، (برتون، ۱۳۸۰: ۲۴۲ و ۲۴۳). نخستین رویکرد به وجود تاریخی و پیوسته ملت‌ها باور دارد. به این معنی که ادعا می‌کند ما همواره در همه زمان‌ها و مکان‌ها کمابیش مفهومی نزدیک به ملت داشته‌ایم. اما در رویکرد دوم یعنی مدرن‌گرا، ملت‌ها پدیده‌هایی مدرن و ابداع‌شده به حساب می‌آیند که باید آنها را حاصل فرایند مدرنیته دانست، یعنی حاصل فرایندی که به تدریج عقلانیت صنعتی، تکنولوژیک و بوروکراتیک و فرهنگ و آموزش سکولار شده جامعه مدرن را جانشین روابط پیش صنعتی کرده است (اسمیت، همان: ۲۴۵) «برتون» خود با تفسیر مدرن‌گراها از ناسیونالیسم موافق است. برتون در این‌باره می‌نویسد: «هرچند می‌توان ریشه‌های آن [ملی‌گرایی] را پیش از انقلاب فرانسه در انگلستان اوایل قرن ۱۸ و در قالب صنعت Nationalist مشاهده کرد. اما عمدتاً پس از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه ظاهر شد و در واقع پیامدی بود از طرح و برجسته شدن مفهوم ملت در طول انقلاب به ویژه از سوی ژاکوبین‌ها که با استفاده از این تمامیت انتزاعی و به زعم برخی، اسطوره‌ای بودن حاکمیت ترور خشونت‌بار و غیرعقلانی خود را توجیه می‌کردند ... از این نقطه آغازین ما شاهد شکل گرفتن ملی‌گرایی به مثابه یک احساس و یک گرایش سیاسی بودیم (برتون، ۲۴۶ و ۲۴۷). از نظر برتون «نخستین شکل از ملی‌گرایی همزمان با ظهور دولت‌های ملی اروپایی در قرن نوزدهم پیدا شد. این نوع ملی‌گرایی در واقع پایه و اساس تشکیل دولت‌های جدید بود که مشروعیت ملی را در جای مشروعیت دینی یا اشرافی سابق قرار می‌دادند و لذا ناچار بودند که مفهوم ملت را نیز که در ابتدا جز شعاری بیش نبود در واقعیت بیرونی به وجود بیاورند. در ابتدای قرن بیستم ملی‌گرایی اروپایی به سوی گرایش‌های شوونیستی و نژادپرستانه سوق یافت و نه تنها سبب دویارگی در بافت‌های درونی کشورهای اروپایی تا حد به وجود آمدن جنگ‌های داخلی نظیر اسپانیا شد، بلکه عملاً آتش دو جنگ جهانی را نیز برافروخت (برتون، ۲۴۸).

* تاریخ‌نویسی ناسیونالیستی

آغاز تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی به اروپای قرن نوزدهم برمی‌گردد، هرچند نمونه‌هایی از آن را می‌توان در قرن هجدهم نیز دید مورخان قرن نوزدهم، در فرانسه، انگلستان، ایتالیا و آلمان به دنبال نشان دادن آگاهی ملی از گذشته‌های دور بودند. «میشله» مورخ فرانسوی، ملت فرانسه را در قرون وسطی طرح‌ریزی کرده بود. برای درویسن و سیبل، دو تن از مورخان آلمانی، «پروس»

اغلب از آغاز یک هدف ملی را پی‌گیری کرده است و لوئر برای آنان همچون یک پیامبر ملی ظاهر شده بود (Berger, ۲۴:۱۹۹۹).

«عبدالحسین زرین‌کوب» نوشتن تاریخ بر مبنای ناسیونالیسم در اروپا را بدین‌گونه توضیح می‌دهد؛ «از تأثیری که شور و شوق عامه مخصوصاً در دنبال هیجان‌های ملی و فردی دوران رمانتیسیم در تاریخ‌نگاری باقی گذاشت رواج تاریخ‌هایی بود مبنی بر فکر ناسیونالیسم که مخصوصاً تحولات اروپای اواخر قرن نوزدهم و توسعه مقاصد استعماری و قدرت‌طلبی دولت‌ها نیز آن را اقتضا داشت. در تمام اروپا تعدادی تاریخ‌نویس پیدا شدند که تاریخ را وسیله‌ای شناختند جهت تسویه حساب‌های مالی یا تحریک احساسات عامه برای مقاصد سیاسی (زرین‌کوب، ۱۳۷۹، ۱۰۲ و ۱۰۳). در این میان هریک از کشورهای اروپایی تجربه خاص و ویژه‌ای در این باره داشتند.

«تاریخ‌نگاری انگلستان» در سده‌ی نوزدهم متمایل به پارلمان و تحولات آن بود. بنابراین نگرش دستاورد انگلستان در عرصه سیاست که سابقه‌اش به تدوین منشور کبیر می‌رسید و در انقلاب شکوهمند ثمر داده بود، همانا ایجاد نظام سیاسی مبتنی بر پارلمان بود که هرگاه امر دایر می‌شد به پیشین گرفتن یکی از دو راه انقلاب یا اصلاح، حاجت به اولی را منقضی می‌ساخت. ویلیام استابز، تاریخ‌نگار نامدار انگلستان، تدوین منشور کبیر را نقطه اتحاد رسمی میان دو عنصر نورمن و ساکسون در تکوین ملت می‌شمرد. بنابراین نظر، پند سیاسی تاریخ آن بود که اصلاحات ترقیخواهانه، و به موقع به همراه تأسیس آزادی بنیادهای استقرار ملی را تثبیت می‌کند. تحول سیاسی انگلستان بر این منوال اسوه‌ای جهانی برای سرنوشت شایسته‌ی بشر معرفی گردید. در تاریخ‌نگاری انگلستان، تاریخ بریتانیا گواهی می‌داد به نبوغ یک قوم پروتستان، و به تیره‌بختی اسکاتلندی‌ها که به لحاظ فرهنگی عقب‌افتاده معرفی شده بودند، و به خسران ایرلندی‌ها که از نگون‌بختی کاتولیک مانده بودند. با وجود آنکه ویلیام لکی سرگذشت مردم ایرلند را همدلانه در دل تاریخ انگلستان می‌گنجانید، رقیب نامبردارتر او، جیمز آنتونی فرود ایرلندی‌ها را شایسته داشتن خودگردانی نمی‌داند و آنها را وارثان نمک‌نشناس امپراتوری بریتانیا می‌خواند (گرگور سونی، ۱۳۸۳: ۲۸۶).

در آلمان، «درویزن» مورخ آلمانی در تاریخ «سیاست پروس» کتابی نوشت که بیش از آنکه تاریخ سیاست پروس باشد سیاستنامه‌ای بود از خاندان سلطنتی هوهن تسولرن و مأموریت آنها. یا حتی قبل از او، یک انجمن علمی مطالعات تاریخ آلمان، نخستین مجموعه‌ی اسناد مربوط به تاریخ قوم ژرمن را فراهم آوردند و اعضای این انجمن به کار خود به چشم یک تکلیف میهنی نگاه می‌کردند. بوئمر از رهبران این کار آشکارا اذعان می‌کرد که آنچه وی را بسوی تاریخ می‌راند نه کنجکاو یا جاه‌طلبی بود نه شوق تفنن؛ عشق به میهن بود. «فون تراپچکه» مورخ دیگری بود که مثل درویزن با شوق و هیجان از مأموریت و نقش رهبری هوهن تسولرن‌ها صحبت می‌کرد یا «فون زیبل» کتابی درباره تأسیس امپراتوری ژرمن بوسیله ویلهلم اول نوشت که در حقیقت ستایشنامه‌ای بود از سیاست بیسمارک (زرین‌کوب، ۱۰۲-۱۰۴). این موج وسیعی از تاریخ‌نویسی بر مبنای ناسیونالیسم در آلمان برآمده از دریای رخدادها و وقایع این کشور بود، رخدادهایی چون تهاجم ناپلئون به این کشور، تفرق و عدم وحدت ایالات، جنبش رمانتیسیم، استقلال‌طلبی و در نهایت وحدت آلمان و قدرت‌گیری بیسمارک.

علاوه بر آلمان در کشور فرانسه نیز شاهد این مسأله بودیم؛ «ژول میشله» مورخ فرانسوی که تاریخ فرانسه‌اش برای فرانسوی‌ها تبدیل به یک سرچشمه‌ی لذت و غرور ملی گردید یا «ژاک بنویل» که در فاصله‌ی زمانی بیشتری با میشله قرار داشت، در تاریخ فرانسه بیش از هر چیز توجه به رابطه فرانسه و آلمان داشت و در تمام عمر، خویشتن را با شیخ تهدیدکننده‌ی آلمان مواجه یافت. در نظر وی آلمان یک خطر دائمی بوده که مخصوصاً وحدت آن برای فرانسه

مایه تهدید واقعی به شمار می‌آمد (زرین کوب، ۹۸ و ۱۰۳) البته تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی به اروپا محدود نماند و به سرزمین‌های دیگر راه یافت و در هر کدام از این سرزمین‌ها شکل و شیوه خاصی پیدا کرد.

* تاریخ‌نویسی ناسیونالیستی در ایران قبل از دوره پهلوی

تاریخ‌نویسی ایران بر میراثی وزین تکیه دارد. میراثی که می‌توان خاستگاه‌ها و ریشه‌های آن را در قرن چهارم هجری نشان داد. این تاریخ‌نویسی عرصه‌ی ایجاد متون و تألیفات تاریخی بی‌شماری بوده که هر کدام سهمی مهم در ساختن میراث تاریخ‌نگاری داشته‌اند.^۹ این میراث تاریخ‌نگاری تا دوران معاصر مبتنی بر شیوه‌ها و روش‌ها و اسلوب‌های خاص خود بود و همه آثاری که پدید می‌آمد در چارچوب این شیوه‌ها و روش‌ها بودند. این تاریخ‌نگاری که باید آن را تاریخ‌نویسی سنتی و کلاسیک نامید تا دوران قاجار ادامه داشت. اما در این دوره وقوع تحولات نوین در جامعه ایران، ورود اندیشه‌های غربی و رشد طبقات روشنفکر جدید باعث شد که در نوع نگاه به تاریخ و همچنین تاریخ‌نویسی دگرگونی‌های اساسی و بنیادین روی دهد. در این میان ایدئولوژی‌های غربی و دیدگاه‌های غربیان نسبت به مسائل و مقولات مختلف شیوع گسترده‌ای یافت، به نحوی که می‌توان گفت که نگاه غربی به شکل یک نگاه مسلط در جامعه ایرانی درآمد. در میان ایدئولوژی‌های جهان غرب، ناسیونالیسم بیش از رویکردها و نگرش‌های دیگر مورد توجه واقع شد. این ایدئولوژی از یک‌سو مبنای عمل و کنش سیاسی قرار گرفت و از سوی دیگر به عنوان یک جهان‌بینی نو مجال طرح، ترویج و گسترش یافت و بسیاری از پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی را متأثر ساخت. تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری از زمره این پدیده‌ها بود.

* میرزا آقاخان کرمانی

تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران از دوره قاجار شروع می‌شود. «میرزا آقاخان کرمانی» یکی از مورخان مطرح در این دوره بود که «آئینه سکندری» مهم‌ترین اثر او محسوب می‌شود. او در ۱۳۷۰ ه.ق تولد یافت و در ۱۳۱۴ قمری مقتول گردید. فریدون آدمیت او را بنیانگذار فلسفه‌ی تاریخ ایران می‌داند و یا بزرگترین اندیشه‌گر ناسیونالیسم می‌نامد (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲) آقاخان کرمانی در کتاب خود به پاسداشت ایران باستان می‌پرداخت و کوروش را مؤسس شوکت حقیقی ایران می‌داند (آدمیت، ۱۶۶). علاوه بر آقاخان کرمانی، «جلال‌الدین میرزای قاجار» نویسنده دیگری بود که کتابی تحت عنوان «نامه خسروان» نوشت، او کتاب خود را با نثری سره به نگارش درآورده بود و در این باره نوشته بود: «این نامه گرمی که به سخنان صرف و برخلاف عادت عاری از لغات عربی تألیف شده است به دست هزار باب معرفت برسد. البته پسند خاطر خواهد افتاد. او در کتابش پادشاهان قدیمی ایرانی را در ردیف پیامبران قرار داده و بسیاری از آنها را صاحب دو مقام پادشاهی و پیامبری می‌داند (بیگدلو، ۵۴ و ۵).

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه نیز به نوبه‌ی خود از برجستگان این جریان جدید شد. او معتقد بود فن تاریخ با کثرت تصانیف در ایران سخت سست و ضعیف بود، چه از بدایت خلقت تا اول ظهور دولت اسلام را اخبار ضعاف و عجایب خرافات از حیث اعتبار و قبول خاصه خارج کرده و در میان سلاسل قدیم‌الملوک عجم اسامی بسیاری از سلاطین سقط شده است. از این دوران جلوبندان تاریخ قدیم ایران برکت متأخرین از مورخین اروپا، چه متقدمین از زمان هردوت، و چه مؤخرین که غالباً در قید حیات هستند عرضه گردید ... (آدمیت، ۱۵۴). محمدحسین فروغی و محمدعلی فروغی با همکاری خود او کتابی با نام «تاریخ سلاطین ساسانی» نوشت. او بر این نظر بود که ساسانیان پادشاهان حقیقی عجم هستند و این در واقع دلیل اساسی تألیف آن کتاب بود. کتاب دیگری که او نوشت، یک کتاب درسی با نام تاریخ ایران بود که البته با سفارش انجمن

معارف نوشته بود، این انجمن را در سال ۱۳۱۵ اندیشه‌گران و مصلحان اجتماعی برپا داشتند که چاره‌ی اصلاح و پیشرفت ایران را در تشکیل مدارس جدید می‌دانستند و برای گسترش این کار انجمن مزبور را بنا نهادند. انجمن احساس می‌کرد که مکاتب جدید بیش از همه چیز حاجتمند یک دوره تاریخ ایران است و این کتاب را فروغی به نگارش درآورد (صفت گل، ۱۳۷۸: ۱۱۲). این مورخان را باید مهم‌ترین نخبگان فکری این عصر دانست که آثار و کتاب‌های تاریخی خود را بر مبنای اندیشه‌های ناسیونالیسم به نگارش درآوردند.

* میرزا عبدالرحیم طالبوف

عبدالرحیم طالبوف، در کوی سرخاب تبریز به دنیا آمد. پدرش ابوطالب، دروگر تهیدستی بود. عبدالرحیم در ۱۶ سالگی تبریز را ترک کرد و به تفریس که کانون انقلاب و اندیشه‌های نو بود، رفت. در آنجا زبان و ادبیات روسی و برخی از رشته‌های دانش جدید را فرا گرفت. چندی بعد به تبرخان شوره، مرکز داغستان رفت و تا پایان عمر در آنجا به سر برد. او با پیمانکاری، دارایی هنگفتی گرد آورد و با آسودگی خاطر به خواندن و نگارش کتاب پرداخت. او مدعی بیداری ایرانیان و آشنا ساختن آنان با دنیای نو بود.

او فردی مادی‌گرا و ماتریالیست بود و ادعا داشت که تکامل و نیکبختی انسان در دستیابی به دانش و فن‌آوری نو می‌باشد. به همین سبب به فکر باز کردن مدرسه افتاد و در سال ۱۳۱۹ ق. با یاری ملک‌المکملین که از راه بادکوبه به اروپا می‌رفت، در بادکوبه مدرسه‌ای برای ایرانیان باز کرد. بنیان اندیشه‌های طالبوف بر اندیشه‌های غربی و سکولار استوار است. او با تاریخ، ادبیات و فلسفه ایران و فرهنگ اسلامی و نیز باورهای اندیشمندان یونان و روم آشنا بود و از نظریه‌های سیاسی و اجتماعی غرب آگاهی داشت. جای پای اندیشه‌های دوران روشنگری اروپا در آثار او به روشنی دیده می‌شود. در میان نویسندگان و دانشوران ایرانی نیز از آخوندزاده و میرزا ملکم خان تأثیر پذیرفته است.

عبدالرحیم طالبوف با تأثیرپذیری از ملکم خان، راز پیشرفت غرب را در برخورداری از دانش، آزادی و حاکمیت قانون می‌داند و می‌گفت که چاره جز این نیست که اصول مدنیت جدید اروپا را بپذیریم. و طالبوف همچون آخوندزاده به دگرگونی خط و زبان فارسی باور داشت. او پیشنهاد کرد که نقطه از حروف فارسی برداشته شود، نشانه‌های آوایی به واژه‌ها افزوده شوند و زاویه‌ها به قائمه تبدیل گردند. تمامی آثار طالبوف، پس از ۶۰ سالگی او به چاپ رسیده‌اند. مهم‌ترین اثرش به نام سفینه طالبی یا کتاب احمد، در دو جلد در سال ۱۳۱۱ ق. / ۱۲۷۱ ش. در استانبول چاپ شد. طالبوف در نوشته‌های خود؛ بیشتر از زبان دیگری سخن می‌گوید و گاهی نیز از خود با نام میرزا عبدالرحیم مرحوم، یاد می‌کند. او شعرهایی نیز سروده و آنها را نخستین اشعار پولیتیکای ایران خوانده است. از مهم‌ترین آثار او، افزون بر کتاب سفینه طالبی یا کتاب احمد، می‌توان از این کتاب‌ها نام برد؛ نخبه سپهری یا تاریخ نبوی، مسالک‌المحسنین، سیاست طالبی، ایضاحات در خصوص آزادی، مسائل الحیات، ترجمه پندنامه مارکوس، ترجمه هیئت فلاماری (آدمیت، ۱۳۴۵).

در یک ارزیابی کلی باید گفت تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دوره قاجار متأثر از تفاسیر و تعبیر ناسیونالیسم در این دوره بود، و این تفسیر مطابق با تعاریفی بود که از ملت، دولت و وطن ارائه می‌گردید. اگر ملت در گذشته‌ی معنایی جز پیروان یک دین نداشت، از این دوره دیگر بار معنایی نوینی یافت. شاید برای نخستین مرتبه در نوشته‌های ملکم باشد، که ملت به معنی مجموع رعایا استعمال شده است، رعایای که در قلمرو سیاسی یک حکومت سکونت داشتند و تابع حکومت بودند (آجودانی، ۱۳۸۳: ۱۷۳) یکی از اشارات جالب درباره‌ی مفهوم ملت، در این دوره از فتحعلی آخوندزاده است. آخوندزاده در نقدی که بر سر لوحه‌ی روزنامه‌ی ملت که تصویر مسجدی بود، می‌نویسد «اولا شکل مسجد که تو در روزنامه خود علامت ایران انگاشته‌ای» در نظر من نامناسب می‌آید به علت اینکه اگر از لفظ ملت مراد تو معنی

اصطلاحی آن است یعنی اگر قوم ایرانی را مراد کنی، مسجد منحصره قوم ایران نیست و همه‌ی فرقه‌های اسلامی صاحب مسجدند. علامت قوم ایران قبل از اسلام آثار قدیمه فرس است ... و بعد از اسلام هم یکی از مشهورترین آثار پادشاهان صفویه است. چرا که صفویه باعث سلطنت جداگانه مستقل شده‌اند (آجودانی، ۱۷۴) از این نقد آخوندزاده درمی‌یابیم که او می‌خواهد بار معنایی جدیدی بر ملت اطلاق کند و آن را از معنای پیروان یک شریعت استخلاص بخشد. البته چنانکه آجودانی یادآور شده این مفهوم حتی در نوشته‌های شخص آخوندزاده که از پیشروان فکر ناسیونالیسم است در هر دو معنا بیان شده است، مثلاً از ملت اسلام یا ملت شیعه سخن گفته است (آجودانی، ۱۷۵).

* ناسیونالیسم و معنای کانونی در آراء روشنگران

روشنگران ناسیونالیسم خود را به صورت افراطی و تخیلی در دشمنی با اعراب و شیفتگی به ایران باستان شکل دادند. آنان نگرش ناسیونالیستی را با معنای کانونی گفتمان خود (غرب/ ایران، پیشرفته/ عقب‌مانده، گلستان/ قبرستان) ترکیب کردند و بدین طریق، تلقی آرمانشهری از ناسیونالیسم را چنان طبیعی‌سازی کردند که تا امروز در ساحات مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایرانیان معنی‌زایی می‌کند. در این ترکیب، جفت تقابلی غرب/ ایران به جفت تقابلی «غرب = ایران باستان/ ایران امروز = عرب» تبدیل شد و سپس به ادبیات فارسی تعمیم یافت: ادبیات غرب = ادبیات ایران باستان (شاهنامه)/ ادبیات ایران در عصر اسلامی (منهای شاهنامه) = توحش، خرافه‌گرایی و عقب‌ماندگی اعراب.

* آثار ناسیونالیستی هدایت

آثار ناسیونالیستی هدایت (پروین دختر ساسان، مازیار و «آخرین لبخند») زمانی نگاشته شد که ملی‌گرایی روشنفکران همتایش در کسوت ناسیونالیسم دولتی درآمده بود و در سراسر دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ ایدئولوژی رسمی حکومت بود. حکومت پهلوی به عنوان یک دولت نیرومند مرکزی و ناسیونالیسم به مثابه‌ی یک ایدئولوژی پیشرو، آرزوی تحقق‌یافته‌ی روشنفکرانی بود که پریشانی پس از انقلاب مشروطه را دیده بودند (مسکوب، ۱۳۸۴: ۸). البته با گذشت زمان رضاشاه با خودکامگی راهش را از روشنفکران جدا نمود؛ چراکه ناسیونالیسم او حول محور خدا، شاه و میهن تعریف می‌شد و ملت جز انقیاد و فرمانبرداری نقش دیگری نداشت. ناسیونالیسم رضاخان سه ویژگی داشت: تمجید و تجلیل از ایران پیش از اسلام؛ انتقاد سخت از اسلام و عرب‌ها؛ آرزوی اروپایی شدن کامل و سریع جامعه‌ی ایران و وفاداری به شاه (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۴-۱۳). اما ناسیونالیسم هدایت فقط دو ویژگی نخست را دارد و تفاوت بنیادینش با ناسیونالیسم پهلوی آن است که صرفاً در گذشته‌ها محصور است و امیدی به آینده ندارد. این همان ویژگی است که باعث شده آجودانی ناسیونالیسم هدایت را «ناسیونالیسم ناامید» بنامد (آجودانی، ۱۳۷۱: ۴۷۴). آثار ناسیونالیستی هدایت، صرفاً آثاری تاریخی و نوستالژیک نیستند؛ بلکه در خوانشی جیمسونی این آثار زیرمتن ایدئولوژیک خود را بازسازی می‌کنند و تناقضات آن را نمایان می‌سازد.

نمایشنامه‌ی مازیار در سه پرده است و ده ایرانی و چند نفر عرب در آن شرکت دارند. مازیار، برادر ناتنی او کوهیار و منشی او علی پسر ربن شخصیت‌های تاریخی‌اند و بقیه‌ی شخصیت‌ها مانند شهرناز، قهرمان زن و معشوقه‌ی مازیار، خیالی‌اند. تقریباً نصف ایرانیان نمایشنامه حرامزاده و جاسوس اعراب هستند. پرده‌ی اول نمایشنامه با دو نفر از این جاسوسان شروع می‌شود که به دنبال سند مهمی (نامه‌ی افشین به مازیار) هستند و با آمدن شهرناز نمی‌توانند به کار خود ادامه دهند. در ادامه‌ی این پرده متصدی باوفای دیوان، شادان، با مازیار گفت‌وگویی را برقرار می‌کنند که در آن برخی اندیشه‌های ناسیونالیستی هدایت در آن بازگو می‌شود و از حرامزادگی و خیانت کوهیار و دیگر ایرانیان یاد می‌شود.

پرده‌ی دوم می‌کده‌ای را در بیرون شهر نشان می‌دهد. مازیار و شهرناز در اینجا به عیش و نوش می‌پردازند و شهرناز برای مازیار چنگ می‌نوازد و مازیار می‌نوشد و در کنار یکدیگر فارغ از

هیاهوی جنگ احساس آرامش می‌کنند. با آمدن شادان به صحنه و نزدیک شدن اعراب شهرناز با شادان فرار می‌کنند و مازیار می‌ماند تا تسلیم شود. در پایان این پرده فرماندهی عرب با ریختن جام‌های پی‌درپی برای مازیار او را سست می‌کند. مازیار هم نقشه‌ی قیام افشین برای آزادسازی ایران را لو می‌دهد.

در پرده‌ی آخر، شهرناز خود را به زندان مازیار می‌رساند و در آغوش او جان می‌دهد مازیار دیوانه می‌شود و در میان هلهله‌ی اعراب به سوی قتلگاه برده می‌شود (عباراتی که برجسته شده در خوانش ما بسیار مؤثر است).

مازیار بازسازی شرایط تاریخی دوره‌ای خاص است و اثر هدایت به مثابه‌ی کنشی نمادین تضادها و تناقضات آشکار و آن را در سطحی خیالی حل کرده است. تناقض ظاهری اثر در دو جا نمایان می‌شود یکی آنکه در بحبوحه‌ی جنگ مازیار به عیش و نوش می‌پردازد و دیگر آنکه مازیار به مثابه‌ی یک قهرمان ملی چرا ناخواسته به حرامزاده‌ی خیانته‌کار تبدیل می‌شود؟ اینها تناقضات متن است و ریشه در تاریخ سیاسی عصر هدایت دارند.

اثر هدایت در سال ۱۳۱۲ منتشر شده است. ناسیونالیسم پهلوی در روزهای تولید این اثر چونان ابزاری موجه و قدرتمند در دستان رضاشاه برای حکومت است. هر ندای مخالف این ایدئولوژی در نطفه خفه می‌شود. گزارش‌های بسیاری از قتل، خفه کردن و زندانی کردن مخالفان حکومت پهلوی در دست است (ر.ک: همایون کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۵۷-۴۶؛ آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۲۰۳-۱۸۵).

ناسیونالیسم پهلوی در قالب و فاداری به شاه معنا پیدا می‌کرد و آزادی‌های مدنی و اجتماعی و حق انتخاب در آن معنایی نداشت. تناقضی که مازیار بر اساس آن شکل گرفته است در همین مسأله است: در تجددی که آزادی، حق انتخاب و در نتیجه آرامشی در آن وجود ندارد. مازیار این تناقض را در گسستی که در روایت اصلی به وجود می‌آورد حل می‌کند: در میانه‌ی کارزار و در شرایطی که اعراب به پایگاه مازیار حمله کرده و در جست‌وجوی او هستند مازیار و شهرناز در گوشه‌ی میخانه‌ای دور از هیاهوی جنگ آزادی‌شان را می‌جویند: مازیار به حال شوریده، لباس پاره، کنار شهرناز نشسته و شهرناز چنگی در دست دارد، آهسته می‌نوازد و به همان آهنگ می‌خواند:

زمانی دل به رود و باده خوش دار	به جام باده بنشان گرد از تیمار
اگر ماندست لختی زندگانی	سرآید رنجهای این جهانی
همان گردون که بر تو کرد بیداد	بعذر آید تو را روزی دهد داد
بسا روزا که تو دلشاد باشی	وزین اندیشگان آزاد باشی ...

(هدایت، ۱۳۴۲: ۱۰۲).

در دیگر داستان‌های ناسیونالیستی هدایت مانند داستان «آخرین لبخند» روزبهان، شخصیت اصلی داستان، در واپسین دم به دنبال چنین آرامشی است:

در این ساعت به‌قدری در افکار خودش آغشته بود مثل این بود که در برزخ مابین عدم و وجود واقع شده و همان دم را زندگی می‌کرد بی‌آنکه به گذشته، آینده و زمان و مکان خودش آگاه باشد. یک نوع حالت خلسه و از خود بیخود شدن بود که به هیچ چیز حتی به زندگی و مرگ خودش هم وقتی نمی‌گذاشت (هدایت، ۲۵۳۶ ج: ۹۴).

این لحظه برای مازیار بهترین لحظه‌ی زندگانی است: «حالا آرامش مخصوصی در خودم حس می‌کنم این لحظه در زندگی من خیلی گرانبهاست» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۰۴). این آرامش به دلیل آن است که این شخصیت‌ها در این لحظه می‌توانند آزاد باشند و آزادی را تجربه کنند. گسست و تعلیق در این پرده از نمایشنامه تناقضی را به وجود می‌آورد که حکایت از یک تناقض زیرین اجتماعی دارد. هدایت آزادی‌های فردی و مدنی‌ای را که در عصر پهلوی نادیده

گرفته شده‌اند را این‌گونه در سطحی خیالی حل نموده است.

تناقض دیگری که در مازیار وجود دارد چرخش نمادین مازیار است. کسی که به عنوان یک قهرمان تاریخی از او یاد می‌شود و بسیاری از اندیشه‌های ناسیونالیستی هدایت از زبان او بیان می‌شود و گمان همه بر آن است که یک ایرانی نژاده و پاک است؛ در پایان پرده‌ی دوم همانند برادرش کوهیار و دیگر ایرانیان خیانتکار به ایرانی‌ای حرامزاده استحاله پیدا می‌کند. مازیار با فرماندهی عرب به گفت‌وگو می‌نشیند با یکدیگر شراب می‌نوشند و اندک‌اندک مازیار نقشه‌ی قیام افشین علیه خلیفه‌ی عباسی را برملا می‌کند. مازیار در جواب پرسش فرماندهی عرب می‌گوید:

مازیار: قاصد افشین برایم پیام آورده بود که روز جشن مهرگان خلیفه و پسرهایش در خانه‌ی افشین مهمان هستند و چون ایران در این روز از دست ضحاک دیو تازی آزاد شد، در همین روز قرار است که خلیفه معتصم و پسرهایش را بکشند و ایران دوباره به دست خودمان بیفتد (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۱۹).

علاوه بر این؛ مازیار هیچ مقاومتی در برابر اعراب نشان نمی‌دهد و به راحتی اسیر می‌شود. سدها و قلعه‌هایی که در مقابل حمله‌ی دشمن ساخته است راحتی از بین می‌رود و خودش هم که آخرین آرزوی قیام را نقش بر آب می‌کند.

برخی از محققان مانند همایون کاتوزیان بر این نکته انگشت نهاده‌اند و البته این مسأله را ناشی از ضعف نمایشنامه دانسته‌اند: «چرا نمی‌بایست مازیار را به جنگ قهرمانانه واداشت و نیمه‌جان با شمشیری شکسته در دستش به اسارت دشمن درآورد» (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۹۸). اما در خوانش جیمسونی ما این ناخودآگاه سیاسی مازیار است. نمایشنامه‌ی هدایت صرفاً بازنویسی هنری یک واقعه‌ی تاریخی نیست که برای دراماتیک کردنش، قهرمان با شمشیر شکسته و تنی خونین اسیر شود؛ بلکه متن جامعه و تاریخ سیاسی‌اش را بازسازی می‌کند: مازیار، کوهیار، علی پسرربن و سدها و قلعه‌های ساخته‌شده را در خوانشی تمثیلی می‌توان رضاشاه، علی اصغرخان حکمت (۳) و تجدد آمرانه‌ی رضاشاه در نظر گرفت. ناسیونالیسم ایرانی و پدرخوانده‌اش، رضاخان میرپنج، این‌گونه در نوشتار هدایت ظاهر می‌شوند؛ زیرا پدر این ناسیونالیسم و ایرانی‌گری نه‌تنها، در سراسر دوره‌ی حکومتش، ملت را از صحنه‌ی سیاسی و اقتصادی کشور حذف کرد؛ بلکه حق زندگی را از عده‌ای گرفت و دارایی‌های بسیاری‌شان را نیز به غارت برد.

* ناسیونالیسم از دیدگاه کسروی

یکی از دغدغه‌های کسروی و حکومت رضاشاه برانگیختن انگیزه‌های میهن دوستی ایرانیان بود. کسروی در دوره‌ای می‌زیست که اندیشه ناسیونالیسم به تاسی از غرب در ایران هم گسترش و توسعه یافته بود و از دوره قاجاریه روشنفکران ایرانی بیشتر از جنبه فرهنگی به این طرز تفکر روی آورده و عظمت تاریخ ایران باستان را مطرح می‌کردند. اما در دوره رضا شاه ناسیونالیسم جنبه سیاسی یافته و برای مشروعیت سیاسی حکومت رضاشاه استفاده گردید. همین امر یکی از انگیزه‌های اصلی تمایل و پیوند کسروی با رضاشاه بود. هر چند برخی از تحلیل‌گران معتقدند علی‌رغم تأکید ناسیونالیسم بسر دوران پیش از اسلام این رویکرد را نمی‌توان ضد مذهبی یا ضد اسلامی دانست و با طرح اقتدار مداوم فرهنگ ایرانی در تمدن اسلامی، ادعاهای موجود درباره برتری فرهنگی دوره اسلامی را رد می‌کرد. در چنین نگرشی اسلام نه به عنوان کنشی مذهبی بلکه در قالب هویتی جمعی مد نظر قرار می‌گرفت که می‌بایست جهت تحکیم ناسیونالیسم به خدمت گرفته شود. اما واقع مطلب این است این ستیزش با نژاد حرب و حذف و به حاشیه راندن روحانیون با هر نیتی که صورت گرفته باشد نوحی ناسیونالیسم رادیکال، ناشکیبا، نامتسامح و شیفته شکوه شاهنشاهی باستانی را رویاروی اسلام قرار میداد که پیامد آن چیزی جز تلاش برای تضعیف مذهب نبود. در که کاتوزیان (۱۳۸۴: ۱۲۶-۱۲۵) غالباً مفهوم ناسیونالیسم در ارتباط با مؤلفه‌هایی نظیر احساس وفاداری به ملتی خاص، رعایت منافع ملی

اهمیت اساسی دادن به صفات ویژه خصیصه های ملی، حفظ فرهنگ ملی و حق هر ملت برای داشتن حکومتی مستقل مورد توجه میشود (همان) میهن پرستی بازتاب آگاهی یافتن از تعلق جمعی و گاه جنبه ی نمود ناسیونالیسم تصور می شود اما میهن پرستی بر خلاف ناسیونالیسم که بر ساختهای ایدئولوژیک است دلالت بر عشق طبیعی و احساس ذاتی به میهن یا سرزمین آبا و اجدادی دارد که ممکن است قطع نظر از اینکه جامعه انسانی در قالب ملت های گوناگون تعریف شده یا نشده باشد وجود داشته باشد. متأثر از ظهور نگرش هایی در حوزه نظریه های سیاسی که با خطف نظر به جامعه مدرن غربی احساسات ناسیونالیستی را به عنوان بدیلی ضروری برای جایگزینی الگوهای پیشین در قالبهایی نظیر سنت ها و آئین های دینی تلقی می کنند. پس از واسازی مبانی سنتی نظم سیاسی در غرب به نظر می رسید آن چه که می تواند به عنوان پیوند دهنده عناصر ساختاری جامعه محسوب شود چیزی جز احساس تعلق به ملیت نیست. بر این اساس، روشنفکران و نظریه پردازان سیاسی اجتماعی ایرانی نیز متأثر از جریان فکری غالب در غرب به باور رسیدند که آن چه که می تواند تمام افراد ملت را بدون تفریق زبان و مذهب در زیر شهیر شهامت گستر خود جای دهد مفهوم ملیت است. (ایران‌شهر ۲۴ مقرب ۱۳۰۲ : ۸۷۴)

ناسیونالیسم رضاشاه با اندیشه های وطن خواهانه کسروی نقاط اشتراک و اختلاف فراوان داشت شاید مهم ترین وجه اشتراک آن تلاش در راه برانداختن زبانهای محلی، طرد تعصبات قومی، ایجاد همسانی در پوششها یکپارچگی فرهنگی و سرانجام اتحاد همه ی ایرانیان بود. از نگاه کسروی کثرت زبانی، قومی و مذهبی از موانع مهم یکپارچگی ایرانیان محسوب می شدند. تجربه ی زیست او در نقاط مختلف کشور، وی را به عمق پراکندگی و از هم گسیختگی جامعه ایران آشنا ساخته بود. بروز جنگ جهانی اول و اشغال ایران و به ویژه تبدیل آذربایجان به یکی از خاکریزهای اصلی نبرد، به همراه کشاکش فرقه ای میان شیعه و سنی ارمنی و مسلمان، جلوها (آسوری های مرزنشین رانده شده از خاک عثمانی) و مسلمانان و نیز درگیریهای شیعیان با بهائیان، شیخیان و بابیان، موجب می شد تا اندیشه ملی گرانی در وجود کسروی بارور شود و او را برانگیزد تا شعار یک درفش یک دین یک زبان را انتخاب کند کسروی (۱۳۵۱: ۳) آشنایی نزدیک کسروی با بسیاری از نظریه پردازان ناسیونالیسم ایرانی مانند محمود افشار و همکاری اش با مجله آینده، این اندیشه را در وجود او بیش از پیش عمق بخشید. با نگارش مقاله های ناسیونالیستی مانند صفویه سید نبودند تلاش کرد تا به استناد داده های تاریخی اثبات کند که صفویان نه حرب و نه شیعه بلکه ایرانی و از تبار کردها بوده اند. (کسروی، ۱۳۰۴: ش ۷) با ورود به قلمرو جغرافیای تاریخی و تلاش در راه یافتن وجه تسمیه شهرها به ایده های وطن خواهانه با هدف تقویت هویت ملی ایرانیان همت گماشت و گاه با ملی گرایان دو آتشه ایران هم سخن شد ملایی توانی ۱۳۸۱: ۱۴۴ و ۱۴۷) - کسروی با زندگی در خوزستان و آذربایجان به عمق خطر اندیشه های افراط گرا و تجاوز طلب پان ترکیسم و یان مریبیم که بخشی از تمامیت سرزمینی ایران را نشانده گرفته بودند پی برد و به سهم خود کوشید از ایده پان ایرانیسم البته با تعریف خاص خود دفاع کند. خطاست اگر تصور کنیم همراهی های کروی و همدلی او با برخی از جریانها و جنبه های ناسیونالیسم رضاشاهی به معنای تایید کامل آرمان ها و شعارهای ملی گرایانه آن عهد است. کروی دست کم با برخی از رویکردهای ناسیونالیستی رضاشاه که بر باستان گرانی و سنتهای مطلقه پادشاهی تأکید داشت، مخالف بود. اگرچه هم کسروی و هم دولت رضاشاه بر یکپارچه سازی زبانی و فرهنگی و نیز اتحاد همه ایرانیان تأکید می ورزیدند، اما در این میان چند اختلاف نظر بنیادی وجود داشت. مفاهیمی نظیر ناسیونالیسم، میهن پرستی، حسن ملیت مادامی مورد استناد و کاربرد حکومت رضاشاه قرار می گرفت که بتواند زمینه را برای بازتولید اطاعت و انقیاد در درون نهادهای اجتماعی جهت تضمین سلطه و وفاداری

و سرسپردگی شخصی فراهم آورد. در این حالت متاثر از محوریت یافتن نظام اطاعت و تسلیم، جامعه به صورت مستقیم در معرض اراده معطوف به قدرت حکمران قرار دارد اراده ای که مرزها و حدود آن نه از طریق قرارداد اجتماعی، بلکه تنها از طریق میزان ظرفیت و توانایی مادی دستگاه سلطه تعیین می شود. در چنین وضعیتی با ترجیح همگون سازی نیت به نوآوری و اطاعت در برابر استقلال، استعداد خلاق سرکوب و فقط ابزارهایی که به حفظ آن کمک می کنند. باقی می ماندند. مهمترین دغدغه ی کسروی برچیدن فرقه های مذهبی و اتحاد دینی ایرانیان بود، اما از نگاه رضاشاه وحدت، زبانی فرهنگی و سیاسی ایرانیان به اتحاد مذهبی اولویت داشت. ناسیونالیسم رضاشاه غرب گرا بود. در حالی که کسروی ضد غرب بود. البته هم رضاشاه و هم کسروی نگاه اقتباسی به دست آوردهای غرب داشتند اما اقتباس کسروی معطوف به علم و فناوری و نیز نهادهای نظام مشروطه بود، اما رضاشاه از اخذ دستاوردهای سیاسی و دموکراتیک غرب رویگردان بود و تنها می توانست در حوزه ی علم و فناوری با کسروی هم نظر شود. تاکید رضاشاه بر اخذ الگوهای غربی ساماندهی زندگی، اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و حقوقی از نگاه کروی مخاطره آمیز بود که در کتاب آیین به آنها حمله نمود. (کسروی، ۱۳۱۲: ۵۹، ۷۱) کروی مخالف موج فزاینده می ضد تازی و باستان گرانی دوره ی رضاشاه بود و به عنوان یک دگراندیش دینی، با تعبیرهای معقول تری به رفتار اعراب مسلمان هنگام گشودن ایران خرده می گرفت. البته کسروی از این منظر، با ناسیونالیسم رضاشاه هم سخن بود که اعراب به دستاویز اسلام بر ایران چیره شدند و بدون توجه به آموزه های اسلام خود را بر همگان برتری داده، نان ایرانیان را خورده آنان را برده و بنده خود می شمردند. اما این نگاه کسروی، برخلاف ایده ی پان ایرانیستی دوره ی رضاشاه به معنای دفاع از ساسانیان نبود. به باور کسروی، سرنوشت ساسانیان جز سقوط نبود و اگر ایرانیان در آن زمان فرمانروایی کاردان و جهاندیده داشتند، اسلام را می پذیرفتند و تازیان را به سرحد ایران راه نمی دادند و اگر اسلام در زمان خسرو انوشیروان برمی خاست، چه با آن پادشاه جهان دیده و خردمند اسلام می آورد (کروی، ۱۳۷۷: ۵۷-۵۸)

* ناسیونالیسم در آثار احمد کسروی

علاقه و گرایش او به زبان باعث نگارش آثاری مانند «آذری یا زبان باستان آذربایجان»، «نامهای شهرها

و دیهها» و «زبان پاک» گردید. هدف کسروی از نگارش این آثار توجه به ارزشها و هنارهای ملی گرایانه بود و در «آذری یا زبان باستان آذربایجان» به دنبال اثبات وجود یک زبان باستانی در آذربایجان می باشد که زبان ترکی آن را به کنار نهاده است. از نظر کسروی، آذربایجانیان با آن جایگاهی که در ایرانی گری دارند، داشتن یک زبان بیگانه شایسته آنان نیست و باید همگی دست به هم داده در راه پیشرفت زبان فارسی در آذربایجان کوشش دریغ نسازند (یزدانیان، ۱۶۵). کسروی به صراحت می نویسد؛ این خود پندار بسیار عامیانه است که کسانی گویند آذربایجان از نخست سرزمین ترکان بوده و هیچ سودی از چنین گفته ای در دست نخواهد بود. آذربایجان همیشه بخشی از ایران می بوده و کمتر زمانی از آن جدا گردیده، با این همه زبانش ترکی می باشد (کسروی، ۱۳۳۵: ۶-۲). کسروی در زبان پاک می نویسد که «در آمیختگی و گشاده بودن درهای زبان به روی واژه های عربی فارسی را از «یک زبانی» بیرون برده بود یا باز شدن درهای زبان فارسی به روی واژه های عربی جز نتیجه این هوس بازی ها و نادانی ها نبوده. (کسروی، ۱۳۳۵: ۶-۲). همان گونه که دیده می شود علاقه و گرایش کسروی به زبان فارسی باعث می شود، وی به مدافع جدی و سرسخت حمایت از این زبان ملی در مقابل زمان های بیگانه گردد. بدون شک توجه کسروی به زبان فارسی، توجهی سطحی و بدون دلیل نبود. کسروی از اهمیت زبان آگاه بود و می خواست یک زبان واحد در ایران وجود داشته باشد. این زبان واحد در واقع نماد وحدت هویت ملی در کشور محسوب می شد.

کسروی در حوزه دین همان اهداف ناسیونالیسم وحدت خواهانه ای را دنبال می کرد مانند

بهائی‌گری و صوفی‌گری. اما در آثار دیگر، او به دنبال ایجاد یک آیین نوین بود. وی در نشریه‌ی پیمان، بیشتر به دوره‌ی اسلامی تأکید داشت. کسروی در بیشتر مقالات خود در این نشریه، یکپارچگی ملی را در کانون توجه خود قرار داده بود. در اندیشه‌ی او ملت متشکل از عناصری چون زبان، نژاد، مذهب، تاریخ و ایده‌آل می‌باشد، اما هیچ‌کدام از آنها بصورت کامل و یکدست در ملت ایران وجود نداشت ... او برای برپا داشتن ملت معتقد بود باید ایرانیان یکی از آرزوهای بزرگ خود گردانند که در ایران بساط پراکنده دینی به هم خورده صوفی‌گری، علی‌اللهی‌گری، اسماعیلی‌گری، بهائی‌گری و هرچه از این‌گونه است برداشته شود ... به نظر کسروی مردمی که در زیر یک درفش زندگی می‌نمایند باید یک دین داشته باشند و یک آیین زندگی نمایند. او معتقد بود یکی از موانع یکپارچگی ایران تعدد زبان‌های رایج بود. از نظر او استقلال زبان هر ملتی شرط استقلال خود آن ملت است و هر زبانی که درهای خود را بر روی کلمه‌های بیگانه نبندد از استقلال بی‌بهره می‌شود. به عقیده‌ی او آذربایجانیان با آن جایگاهی که در ایران‌گیری دارند. زبان بیگانه - ترکی - شایسته آنان نیست و به مردم تبریز پیام می‌فرستد که بکوشید ترکی را از میان بردارید (شعبان‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۱۶-۱۱۹).

نگاه کسروی به تاریخ، دین، زبان بر اساس ملی‌گرایی مورد نظرش بود. وی طرفدار یک حکومت یکپارچه متمرکز بود. و مخالف هرگونه فرد و ایده مخالف بود. این را می‌توان در برخی از آثار کسروی مانند «تاریخ پانصد ساله خوزستان» به خوبی مشاهده نمود. کسروی تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان را در دوران مقامات خود در این ناحیه نوشت. او در مقام «رئیس عدلیه‌ی خوزستان» در آنجا حضور داشت. گفته می‌شود «در این مدت با شیخ خزعل که همه‌ی اداره‌ها و سازمان‌های دولتی را در پنجه‌ی قدرت خود داشت. مبارزه کرد. بهنگام بحرانی شدن روابط خزعل با دولت، کسروی در وضع بدی قرار گرفت و مدت سه ماه زیر فشار و تهدید خزعل بود. خزعل حتی نقشه قتل او را کشیده بود. (اصیل، همان: ۱۱). آبراهامیان درباره انگیزه‌ی کسروی از نگارش این کتاب می‌نویسد، «تلاشی است برای نشان دادن پیامدهای زبان‌بار درگیری‌های قبیله‌ای و مذهبی در نواحی جنوب غربی» (آبراهامیان، ۱۵۶). کسروی در این کتاب به تاریخ عشایر آن منطقه پردازد و این بررسی را تا پانصد سال عقب می‌برد. او بررسی خود را از «سید محمد مشعشع» شروع می‌کند که با لقب «بزرگترین دروغ‌گوین» از او نام می‌برد. (کسروی، ۳ و ۴). در واقع هدف اصلی کسروی بررسی ریشه‌های اقدامات خزعلخان است. خزعلخان در زمان رضاخان، در تقابل با او قرار گرفته بود و این نمی‌توانست برای کسروی خوشایند باشد، چون رضاخان از دیدگاه او عامل ایجاد یک حکومت مرکزی بود.

البته تلاش کسروی برای نگارش و تدوین تاریخ به همین اندازه محدود نماند. کسروی با تقلید از کسانی چون آخوندزاده به ترویج دیدگاه‌های دین‌ستیزانه پرداختند. کسروی به بهانه مبارزه با خرافات، به شدت به باورها و آموزه‌های مقدس دینی حمله نمود و همه‌ی این‌ها را تحت عنوان روشنگری انجام می‌داد. به عنوان نمونه می‌توان به کتاب این نویسنده درباره مذهب تشیع اشاره داشت که تماماً مبتنی بر جعل و تحریف تاریخ است.

* تحولات ناسیونالیسم در زمان احمد کسروی

تحولات و وقایع موجب شد تا نوعی اجماع عمومی برای شکل‌گیری دولتی مقتدر و متمرکز در میان همه اشرار و شتون مختلف اجتماعی شکل گیرد. وضعیتی که در آن این تصور ایجاد شد که می‌بایست فردی مقتدر کسی که به عنوان کارگزار، ملت یک حکومت متمرکز و مقتدر بنا نهد که در عین رفع مشکلات فزاینده داخلی بتواند از یکپارچگی و استقلال آن محافظت نماید. در حالی که برابری خواهی آزادی خواهی و ملی‌گرایی رمانتیک الهام بخش نسل اول به روشنفکران و تلاش‌هایشان برای انجام تغییر و اصلاح در سراسر کشور بود،

برای روشنفکران پس از جنگ جهانی اول - که متأثر از تحولات کشورهای آلمان ایتالیا و پرتغال بودند □ اقتدار گرایی سیاسی و ملی گرایی زبانی و فرهنگی به نیروی ضروری و کارسازی در تحقق آرزوهایشان تبدیل شد اتابکی وبان، زوکر، ۱۳۸۵ (۱۳) آرزوی شکل گیری دولتی نیرومند و مشکل گشا که در سالهای میان دو جنگ رواج یافت با ایدئولوژیهای متفاوت جربانی جهانی شده بود که به واسطه بحران در ساختارهای هویتی مدرن از همان روزهای پایان جنگ جهانی اول تکوین یافت. در دیباچه تاریخ هجده ساله آذربایجان از بنیادگذار سلسله پهلوی به عنوان یکی از سرداران نامدار تاریخی اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی نام می برد کسروی، الف، ۱۳۵۷: ۱۰) در تاریخ مشروطه ایران وی را پادشاهی میداند که بیست سال با توانایی و کاردانی بسیار فرمانروایی کرد. (کسروی، ۱۳۸۴: ۸۲۵ در تاریخ پانصد ساله خوزستان رضاشاه را چنین توصیف می کند: سردار نامی ایران اعلیحضرت شاهنشاه امروزی که قد مردانگی برافراشت... و چون از سال ۱۲۹۹ رشته کارها را به دست گرفته به کندن ریشه گردنکشان و خودسران پرداختند و در مدت دو سال، شورش امیر مؤید را در مازندران و آشوب جنگلیان را در گیلان و فتنه اسماعیل آقای سمنفو در آذربایجان و کردستان که هر کدام از آنها سالها ما به گرفتاری ایران بود فرو نشانند و پس از این فیروزی ها، به سرکوب عشایر که از آغاز مشروطه سر به خودسری آورده و جز تاخت و تاز و راهزنی کاری نداشتند. پرداختند. (کسروی، ۱۳۶۲: ۴۷۱)

روشنفکرانی چون حسین کاظم زاده ایرانشهر، محمود افشار یزدی، مشرف نفیسی (مشرف الدوله)، سعید نفیسی، احمد کسروی، ابراهیم پورداود رشید یاسمی مرتضی مشفق کامپی، حبیب الله پور رضا، محمد قزوینی، عباس اقبال، کریم طاهر زاده بهزاد ملک الشعرا بهار، حسین مراغه ای علی اکبر سیاسی، اسماعیل مرآت، میرزا حسین مهیمن و سید حسن تقی زاده با همه تنوعات فکری شان، جملگی بر این باور بودند که دیگر آمالها و آرزوهای دموکراتیک مشروطه شوقی بر تمی انگیزد و به اقتضای اوضاع کنونی باید به سمت دیکتاتور ایده آل دار یک دماغ منور و استیدی روشن اندیش» حرکت کرد که بتواند زمینه ها و مقدمات لازم را برای انقلابی اجتماعی فراهم آورد. (وحدت، ۱۳۸۳: ۱۲۹) روشنفکران پیش از آنکه آثار چنین امری را پیش بینی کنند. آرزوی قدرتی را داشتند که بتواند ساختارهای اجتماعی - سیاسی کشور را سامان داده و آرمان های سیاسی آنان را تحقق بخشد. علی اکبر داور، در مقاله ای که در روزنامه مرد آزاد به چاپ رسید، چنین نوشت: ما محتاج یک حکومت مقتدر هستیم که با سرنیزه تمام عادات ما را بکنند. به چرند احرار و ترهات قانددین بی سواد ملت بخرند و به هرچی بفهماند که باید ساکت شد. به ملت نشان بدهد که چه قسم باید کار کرد ... حکومت ه ای دوره استبداد، تشدد و سختی میکردند ولی نه برای تربیت و ترقی ایران. ما می گوئیم چون اصلاح امور ایران مانع بسیار دارد باید زور به کار برد. (اکبری ۱۳۸۴ ۱۳۶) مجله ها و نشریاتی که در این زمان انتشار می یافتند. اغلب رسالت خود را حفظ ملیت و وحدت ایران و استقرار حاکمیت ملی می دانستند. رسالت کاوه ترویج تمدن اروپایی در ایران مبارزه با تعصب و تحجر، و خدمت در راه حفظ ملیت و وحدت ملی بود». همین تأکید بر مفهوم وحدت ملی را نیز محمود افشار در مجله آینده ترویج می کرد؛ «وحدت ملی امروز از اهم مسائل و حقایق بین المللی است. چه ما خواهیم و چه نخواهیم در آینده ملت ما نیز در همین جریان سیاسی خواهد افتاد و این حقیقت روزی مدار سیاست ما خواهد گشت وحدت ۱۳۸۳ (۱۲۷-۱۲۶) در یکی از مقاله های ایرانشهر با عنوان معارف در ایران می خوانیم یک نفر مصلح، یک دماغ منور و فکر باز لازم است که هر روز صبح بزور درب منزل ما را جاروب کنند و چراغ کوچه های ما را بزور روشن کنند و وضع لباس ما را بزور یک نواخت و یک روند نماید، معارف ما را اصلاح کند، از فتنه های مجلس بزور جلوگیری نماید. دربار سلطنتی ما را بزور اصلاح و تصفیه کنند حمله خلوت آنرا بزور از اشخاص منورالفکر بکمارد، مستخدمین بی هنر ادارات را بزور خارج نماید، چرخ ادارات را به زور براه بیندازد. (همان) حسین کاظم زاده ایرانشهر نیز متأثر از این فضا، با اولویت بخشیدن به

اتحاد ایران در مقابل آرمان‌هایی نظیر وحدت بشر و اتحاد اسلام بیان داشت: در مملکتی که هر طبقه طبقه دیگر را دشمن می‌شمارد، در جایی که میان ۱۱۴ نفر وکیل که خلاصه یک ملت باید باشند، هفت فرقه سیاسی به نام تجدد، تکامل، قیام‌میلون، آزادیخواهان، بی‌طرفان و اقلیت که خود نیز نمی‌دانند چه می‌خواهند و چه فرق دارند... در مملکتی که درجه فهم اکثریت مردم از درک معانی شهر و ولایات و مملکت ایالت خود بالاتر نرفته و لفظ ایران بر آنها یک معماست، چگونه می‌توان امید به پیشرفت و آبادانی داشت... پیش از آشنا کردن ملت ایران با اجزای دیگر بشریت باید او را با افراد خود آشنا کرد و آشتی داد و برادر نمود. (ایران‌شهر، ۲۹۳ اتش ۲) نشریات پرنفوذی چون کاوه فرنگستان ایران‌شهر و آینده مروج این ایده بودند که اولین قدم اصلاحات فوری و سیاسی، تقویت دولت مرکزی است. تلاش اصلی باید در این راه صرف شود تا از طریق اسباب دوام و استحکام، دولت سکون و فراغ‌بالی پیدا شده و هوا برای نقشه‌های ملی صاف شود. دولتی مقتدر که جایگزین دستگاه دیوانی گذشته شود، بساط اقتدار حکمرانان محلی را برچیند. تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور را تأمین نماید و بر پایه زبان مشترک، فرهنگ واحد و خودآگاهی تاریخی ملتی یگانه ایجاد کنند. ناسیونالیسم غالباً به منزله ایدئولوژی به عنوان شکلی از رفتار نگرینسته می‌شود که از خودآگاهی ملی هویت قومی یا زبانی در چارچوب فعالیت‌ها و بیان سیاسی استفاده می‌کند (وینسنت، ۱۳۷۱ (۳۳۳) دولت ملی محصول تلاقی ایدئولوژی است که از یک سو تمایل به تحکیم و تثبیت قدرت دولتی ناسیونالیسم و دولت‌گرایی دارد و از سوی دیگر درصدد ایجاد فضایی هویت‌ساز و وحدت‌بخش است که بر اساس آن تمامی عناصر فرهنگی و تحت حاکمیت خود را به سوی اطاعت از یک فرهنگ غالب رسمی سوق دهد.

ناسیونالیسم وضعیتی ذهنی و به معنای اراده‌ای جمعی است که نهایت وفاداری فرد را نسبت به دولت ملی نشان می‌دهد ناسیونالیسم جنبشی ایدئولوژیک برای دست یافتن و حفظ استقلال حاکمی از نفوذ همیشگی ناسیونالیسم در ملت‌های دیرپا (وحدت و هویت برای مردمانی است که برخی از اعضای آن به تشکیل یک ملت بالقوه و بالفعل باور دارند (دی اسمیت، ۱۳۸۳، ۱۹۲۰) هسته اصلی ناسیونالیسم مبتنی بر شکلی از فرهنگ عمومی و نماد سیاسی و در نهایت فرهنگ توده‌ای سیاسی شده‌ای است که تلاش می‌کند شهروندان را برای عشق ورزیدن به ملیت‌شان و رعایت قوانین و دفاع از سرزمین بسیج کند.

* احمد کسروی؛ نماد جریان ناسیونالیسم قبل انقلاب اسلامی

ناسیونالیسم و جریان ناسیونالیستی در ایران با تماس ایرانیان با افکار جامعه مغرب-زمین در قرن نوزدهم متولد گشت مشیرزاده (۱۳۷۴: ۳۶) و با آغاز جنبش مشروطیت، ایران وارد دوره‌ی مدرن و مشروعیت تازه‌ای براساس حکومت قانون شده کسروی با عنایت به درک فضای مشروطه و همگامی با آن و خارج از تمام نظرهای متفاوت می‌تواند معیاری برای سنجش جریان ناسیونالیسم ایرانی قبل از انقلاب قرار گیرد. وی پژوهشگر زبانشناس و مورخی چیره دست بود، (گوهری، ۱۳۸۹: ۷۳۵؛ شهر کتاب، ۱۳۹۳) که با نوشتن زبان باستان، آذربایجان جای خود را در میان تاریخ پژوهان ایران و جهان باز کرد و به عضویت انجمن آسیایی همایونی و انجمن جغرافیای آسیایی در لندن و دو انجمن ادبی در ایالات متحده درآمد و وشتارهای او در مجله‌های ادبی و فرهنگی تهران به چاپ رسید.

بخش مهمی از روشنفکران عصر مشروطه تحکیم هویت و وحدت ملی را به معنای محو تمایزات و گروه‌بندی‌های، قومی زبانی مذهبی و یکسان‌سازی زبان (مکی، ۱۳۶۲: ۲۸۵) و فرهنگ تمامی مردم ایران و همچنین تغییر تقویم تعریف می‌کردند (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۸۱ - ۲۸۲) در این میان کسروی با تخصص در زبانهای عربی، پهلوی و فرس قدیم، ارمنی کهن و، نو، فرانسه انگلیسی، ترکی، روسی اسپرانتو و گویشهای محلی خوزستان شوشتری دزفول و بسیاری از شهرهای ایران معیار خوبی برای جریان ناسیونالیسم قبل از انقلاب محسوب

میگردد؛ بهمین منظور در این پژوهش وی که مدتها به آن نویسنده در ماهنامه پرچم و پیمان زندگینامه احمد کسروی (۱۳۹۰) به گستر گفتمان خود قلم فرسایی مینمود به نمونه شاخص، انتخاب گردید. کسروی در دو دوره ی متمایز به نگارش تالیفات و پژوهش های تاریخی خود پرداخته است دوره اول مطالعات تاریخی کسروی (۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ شمسی) پیوستگی منطقی و سیر تاریخی روشنی ندارد. دوره ی دوم: (از اوایل دهه ی ۱۳۱۰ تا مرگش در سال ۱۳۲۴ نیز با دخیل شدن نگرش افراطی به مسائل فرهنگی ایران در پژوهش های تاریخی اش، موضع گیری تندی در مقابل تشیع و سنت در آنها دیده میشود (جزایری، ۱۹۹۰، کسروی، ۱۳۲۳).

* سیاست، نشانه ها و هویت ملی

کسروی در کتاب در راه «سیاست» (۱۳۲۴د) می نویسد: «امروز سیاست برای ایران آنست که پس ماندگی توده و گرفتاریهای آن بدیده گرفته شده و راههایی برای چاره اندیشیده گردد» (۱۳۲۴) ۶ و بر آن است که تنها نادرشاه و امیر کبیر در پی وحدت و یکپارچگی واقعی ایرانیان بوده اند کسروی با طرح نیک خواهی بآدو دولت روس وانگلیس و یکسان گرفتن هر دوی آنها کسروی (۱۳۲۴) ۱۴ موازنه ابرقدرت را مطرح می کند که بعدها موازنه منفی مصدق و موازنه مثبت پهلوی دوم از آن گرفته شد.

در اندیشه کسروی به مشروطه و طرفداریهای وی از این تحول تاریخی برخواهیم خورد که ناظر بر اهمیت دال نوع حکومت در حوزه گفتمان هویت ملی وی است (کسروی ۱۳۶۳)؛ به عبارتی عنصر مورد علاقه در بخش سیاست برای وی، حکومت مشروطه بود و دگر این حکومت را مشروعه ای میدانست که سبب تفرقه در وحدت- ملی ایرانیان گشته است کسروی (۱۳۲۴) ۲۴. از طرفی نحوه ی حضور دین در حکومت در نظر وی نه سکولاریسم بمثابه عدم دخالت دین در زندگی اجتماعی و سیاسی مردم است بلکه به تعبیر سروش سکولاریسم ستیزه گر است چرا که زور ناشی از برداشتن روبند و چادر را نیز مفید می پندارد! (کسروی، ۱۳۲۳: ب: ۲۴). از طرفی ه وحدت انگار خود علیرغم طرفداری از حکومت مشروطه، نمی تواند مختلف را تاب بیاورد (کسروی، ۱۳۲۳: ب: ۱۳) و در حزب و دسته بندی کسروی به دیده حرم نهایت گویی هر آنچه را از میهن مذهب تاریخ و... می گیرد «دگر» وی است. کسروی درباره یوروش فرهنگی غرب و اروپایی گری «نیز سخن گفته است (جزایری، ۱۹۹۰؛ یزدانی، ۱۳۷۶: ۱۷۳) اگر از راستگویی نترسیم باید گفت اروپا خرد و هوش از دست هشته و کارهایش جز کارهای دیوانگان نیست» (کسروی، ۱۳۱۱: ۴۲)؛ اما همه این بدگویی ها از غرب باعث نشد کسروی به کمونیسم پناه برد: «در آیین بلشویکی میدان سخت تنگ می گردد و مردم اختیار نان و رخت خود را هم در دست نخواهند داشت کسروی، ۱۳۱۱ (۵۹) در مجموع کسروی بر حفظ تعادل و موازنه در ارتباط با هر دو جهت غرب و شرق نظر دارد.

* اجتماع، نشانه ها و هویت ملی

تاریخ بعنوان یکی از نشانه های اجتماعی هویت ملی در منظومه فکری کسروی، از مهمترین ابزارهای آگاهی بخش توده ها در جهت شناساندن «خود» یا تثبیت هویت است: «اگر بگویم تاریخ برای توده همچون ریشه است برای یک درخت، بسیار دور نرفته ایم» (کسروی ۱۳۱۷: ۲۹) کسروی بسیاری از مورخان گذشته را سرزنش می کند که چرا بین «دگر و حافظان این کشور و ملت تفاوتی نگذاشته اند (حسن زاده، ۱۳۸۱: ۶۴)؛ چرا که یادآوری مردانگی نیاکان در روزهای سخت باعث پیوستگی یک ملت می شود اما در ایران تاریخ به دلایلی از ایفای نقش همبستگی وحدت ملی بازمانده است و اکثر مردم ایران به جای تاریخ کشور، تاریخ کیش خود را حفظ می نمایند. کسروی بر آن بود که تاریخ خواندن با تاریخ را مایه ی سرگرمی ساختن، متفاوت است (کسروی، ۱۳۱۷ الف (۶۰) در نهایت برآیند نگاه ملی کسروی در مساله تاریخ ضرورت همبستگی ملی است.

جریان گفتمان ناسیونالیسم به امید همبستگی ملی، «خود» آگاهی ایرانی را در تاریخ ایران

باستان ست وجو میکند حسن زاده (۱۳۸۱) در همین راستا یکی از دغدغه های کسروی، برانگیختن انگیزه های میهن دوستی بود (ملایی، ۱۳۹۳: ۱۰۱-۱۰۲). وی میهن - پرستی را هم زیستن کسروی، ۱۳۲۴ب (۲۲ میدانست و از همانندی با امپریالیسم سخن به اجتناب مینمود کسروی، ۱۳۱۳: ۷). از تمایزات کسروی با ملی گرایان باستان گرا، دال نژادگرایی است. وی معتقد بود زرتشتی گری کیان بازی و «فروهر - سازی» همچون «اروپایی گری» صدمات زیادی به کشور می زند (کسروی، ۱۳۱۳: ۳۴) و باور داشت میان زرتشت و محمد دو تیرگی نیست آنان هر دو فرستاده یک و خدایند و هر دو به راهنمایی مردم برخاسته اند ته اند، ولی میان اسلام و عربیت تمایز قایل بود (کسروی ۱۳۱۴: ۱۲-۵).

الگوی هویت ملی کسروی؛ در حوزه گفتمانگی ناسیونالیسم هویت ملی و قومی در کشاکش تصور ما از خود و دیگران شکل می گیرد. ایران در برابر ایران ایران در برابر توران و عجم در برابر عرب. بنابراین خود ما با آگاهی از هستی دیگران همراه است (فاضلی و طهماسبی، ۱۳۹۴: ۱۰۹) کسروی «خودشناسی» و «خودآگاهی را از وظایف اصلی آدمی میدانست و بر آن بود که اگر انسان خود را نشانسد زیانهای متعددی متوجه اش خواهد شد (بروجردی، ۱۳۷۷: ۳۴). اما «خود» مورد نظر وی همان خود سنتی نیست. بعبارت دیگر خودشناسی به معنی بازگشت به گذشته نیست بلکه منظور شناخت «خود» فعلی است (کسروی، ۱۳۱۱: ۴۰). واقعیت این است که کسروی با اعتراض علیه آنچه «خود» می پنداشت، تمامی پل های معرفت شناسی «خود» را خراب کرد کسروی از بوم گرایی است که با ابزار «خرد» در صدد یافتن راه برون رفت از بحران ناکارآمدی هستند (کسروی، ۱۳۱۱). در جدول (۱) و الگوی (۳) گفتمان هویت ملی، کسروی مهمترین دگر در برابر دال - برتر دین تفرق است و کلیه دالهای کسروی با زنجیره هم ارزی «همبستگی» و وحدت کنار هم قرار گرفته است.

جدول (۱) گفتمان ناسیونالیسمی احمد کسروی

مفصل بندی با وحدت	زنجیرهم ارزی؛ همبستگی	دال برتر؛ یک درفش یک دین
دگرهای گفتمانگی	دال و عناصر شناور	بخش
در برابر دگر شرقی و غربی	آگاهی از خود ایرانی	فرهنگی
اروپایی گرایی	یورش فرهنگی غرب و شرق	فرهنگی
دین چندپاره	وحدت دینی	فرهنگی
زبان آلوده به زبان های بیگانه	زبان پاک	فرهنگی
فراموشی تاریخ	آگاهی تاریخی	اجتماعی
فروهرسازی و نژادگرایی	وحدت اندیشه تاریخی	اجتماعی
رخوت در اتحاد	وحدت و همبستگی ملی	اجتماعی
نکوهدن وطن خواهی	وطن پرستی	اجتماعی
عدم استقلال	سیاست موازنه ابرقدرتهای زمان	سیاسی
مشروع تفرقه آفرین	حکومت مشروطه	سیاسی
عدم وحدت	وحدت و یکپارچگی ایرانیان	سیاسی

واضح ترین تمایز در الگوی هویت ملی کسروی با دیگر ناسیونالیسم های حوزه گفتمانگی ملی گرایی در شاخصه ی دگر نمایان میشود؛ همان دغدغه ای که آبراهامیان (۱۳۹۰) بدان اشاره کرده است ایران در قرن نوزده میلادی در زمینه های بسیاری نمونه جامعه ای غیر یکپارچه است همین امر باعث شد آبراهامیان (۱۳۹۰) ناسیونالیسم کسروی را «ملی گرای

وحدت انگار» بنامد و از سایر ناسیونالیسمها تمایز بخشد.



گفتمان وحدت سرزمینی کسروی

تبیین کسروی از این که چرا ایران عقب ماند این است که «علت رشد نیافتگی ایران چندپارگی آن بود. امپریالیستها فرقه های مختلف را پدید نیاوردند: آنها تنها از وجودش سوء استفاده کردند؛ در نظر، کسروی تنها ایدئولوژیهای راستین - نه قدرت های تحمیلی، نه قانون و نه نهادهای دولتی می توانند گروه ها و افراد متنازع را در قالب ملتی به هم پیوسته گرد هم آورند آبراهامیان (۱۳۹۰) کسروی در نهایت چنان آنتونی اسمیت (۲۰۰۳: ۴۵) معتقد است که ملی گرایی در معنای واقعی خود می - تواند یک مذهب باشد و یک ارتباط عاطفی بین مذهب و احساسات ملی گرایانه وجود دارد؛ کسروی نیز آرزو داشت کارزاری ملی برای حذف دستجات موجود در کشور به پا کند، ولی او تنها دسته جدیدی ایجاد کرد. از ترکیب دالهای اصلی حوزه گفتمانی کسروی با یکدیگر زنجیره هم ارزی شکل می.گیرد این دالها به خودی خود معنایی ندارند و از طریق زنجیره هم ارزی با لحاظ نمودن واژه «وحدت» که به آنها معنا میبخشند ترکیب می.شود هویت ملی کسروی ذات گرا است هر چند در ادامه شاهد خواهیم بود که از جاشدگی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ سبب شد این گفتمان با جریان گفتمان لیبرالیسم هم مرز و هم دیوار شود اما در حوزه گفتمانگی قبل از انقلاب این جریان گفتمان بر حقیقت ثابت مبتنی

بر وحدت تأکید داشت.

نتیجه گیری

این پژوهش به مطالعه و بررسی تاریخ‌نویسی ناسیونالیستی در دوره‌ی رضاشاه اختصاص دارد. در این مقاله نشان داده شد که ناسیونالیسم یک جریان کاملاً غربی بوده و محل نشو و نماى آن نیز غرب بوده است. با شکل‌گیری و رشد ناسیونالیسم، تاریخ‌نویسی وابسته به آن نیز ظهور یافت. مشخص است که این جریان از تاریخ‌نویسی از اندیشه ملی‌گرایی ریشه می‌گرفت و در چارچوب آموزه‌های آن قرار می‌گرفت. جریان مزبور ابتدا در غرب پدیدار گردید و به دنبال گسترش نفوذ غرب به دیگر نقاط جهان، ایران هم تحت تأثیر این جریان از تاریخ‌نویسی قرار گرفت. در دوره قاجار افرادی که جزو طبقه تحصیلکرده جدید بودند و با علوم و دانش‌های غرب آشنایی داشتند، جذب اندیشه‌ها و جریان‌های فکری و سیاسی غرب شدند. در میان این تحصیلکردگان کسانی چون فتحعلی آخوندزاده، میرزا آفاخان کرمانی، ملک‌مخاں جزو سرآمدان بودند. آنان نخستین کسانی بودند که به دفاع از غرب‌گرایی پرداختند و به ترویج اندیشه‌ها و باورهای غرب‌گرایانه خود در جامعه ایران روی آوردند. این تحصیلکردگان، که در آن زمان منورالفکر خوانده می‌شدند، اغلب با جریان فراماسونری غرب ارتباط داشتند و در واقع ابزار تبلیغ باورها و آموزه‌های فراماسونری غرب در ایران بودند. آنان با پیروی از فراماسون‌ها به عنوان پدران معنوی خود به تبلیغ ایده‌های اسلام‌ستیزانه، تفرقه‌افکنانه و غرب‌گرایانه می‌پرداختند. آنان از همان دوران قاجار به ترویج ملی‌گرایی از نوع غربی و باستان‌گرایی و زرتشتی‌گرایی در جامعه ایران می‌پرداختند. مشخص است که برای ترویج و تبلیغ این ایده‌ها، تاریخ بهترین ابزار و وسیله بود. به همین دلیل بود که اکثریت این روشنفکران به تاریخ‌نویسی روی آوردند و همین باعث شد که تاریخ‌نویسی ملی‌گرایانه در این دوران پدیدار شود. بنابراین باید گفت تاریخ‌نویسی ناسیونالیستی توسط جریان غرب‌گرا در ایران ابداع گردید و توسط همین جریان بسط داده شد.

در دوره پهلوی زمینه‌ها و بسترهای مناسب‌تری برای رشد تاریخ‌نویسی ناسیونالیستی پدیدار گردید. نشان داده شد که رضاخان محصول دوران بی‌ثباتی پس از مشروطه بود. در این دوران امنیت از ایران رخت بر بسته و بی‌ثباتی کامل بر کشور حکمفرما شده بود. این وضع باعث شد که روشنفکران و فعالان سیاسی در ایران به دنبال ایجاد یک حکومت ملی و مرکز‌گرا باشند. رضاخان با پشتیبانی استعمار انگلستان توانست چنین دولتی به وجود آورد. او با تکیه بر زور بر مخالفان خود غلبه کرد و بیشتر رقبای سیاسی را از صحنه خارج ساخت و به صورت تنها فرد مقتدر در کشور درآمد.

در زمان احمد کسروی حکومت مرکزی خودکامه نظامی در ایران بود که تا سال ۱۳۲۰ قدرت را در اختیار داشت. دوران این حکومت برای مردم ایران دارای تبعات و پیامدهای ناگوار و ویرانگری بود. اما همین حکومت برای روشنفکران و نویسندگان طرفدار غرب و جریان‌های فراماسونری، دارای محاسن زیادی بود. در دوران این حکومت اندیشه‌های ملی‌گرایانه غربی رواج بسیار داشتند، نژادپرستی آریایی، زرتشتی‌گری، باستان‌گرایی، اسلام‌ستیزی و روحانیت‌ستیزی از ایده‌های مورد علاقه غربزدگان در

این دوران بودند. در این مقطع کسانی چون احمد کسروی به ترویج ایده‌های ضد ارزشی خود می‌پرداختند و در قالب کتب و نوشته‌های تاریخی دیدگاه‌های خود را منتشر می‌ساختند. کسروی تحت لوای ناسیونالیسم و زیر عنوان ملت‌گرایی، علیه باورهای و ارزش‌های مقدس مردم قلم می‌زد. اگرچه این افراد ظاهراً از دولت مرکزی حمایت می‌کردند ولی این حمایت تنها در راستای تأیید سلطنت رضاشاه و مساعدت به او بود. احمد کسروی از قبیل کسانی بود که به طرفداری از دولت مرکزی می‌پرداختند و در نوشته‌های خود، ایده‌های ناسیونالیسم غربی را رواج می‌دادند. در فصل چهارم به این افراد و افکار پرداخته شد.

ملایی توانی، علیرضا (۱۳۹۵): گفتمان رسمی تاریخ‌نگاری دوره پهلوی پیرامون رضاشاه، تهران، پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۱): مجله آینده و تاریخ‌نگاری مبتنی بر هویت ملی، فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم
 میرافضلی، علی. (۱۳۸۰). «صادق هدایت و ترانه‌های خیام». نشر دانش. ش ۸۸ صص ۲۷-۳۹

میرزای قمی، جلال‌الدین (۱۳۸۵)، نامه خسروان، طهران، چاپ سنگی، ج اول
 مینویی، مجتبی (۱۳۴۴): «اولین کاروان معرفت» چهار بخش از مرداد ۱۳۳۲ تا آبان ۱۳۳۲، شماره ۶۲ تا ۶۵، محمد طرفداری، علی (۱۳۸۹)، «در جستجوی خدمت و خیانت در تاریخ، بررسی تأثیر ناسیونالیسم بر تاریخ‌نگاری ایران در دوره قاجاریه تا پایان حکومت پهلوی آن» تحقیقات تاریخ اجتماعی، سال اول، سرشماره اول، نظری، علی اشرف. (۱۳۸۶). «ناسیونالیسم و هویت ایرانی مطالعه‌ی موردی دوره‌ی پهلوی اول». پژوهش حقوق و سیاست. س ۹. ش ۲۲. بهار و تابستان. صص ۱۷۰-۱۴۱
 نفیسی، آذر. (۱۳۸۰). «معضل بوف کور». یاد صادق هدایت. به کوشش علی دهباشی. تهران: ثالث. صص ۶۴-۶۴۹

نیچه، فردریش ویلهلم. (۱۳۷۷). تبارشناسی اخلاق. ترجمه‌ی داریوش آشوری. تهران: آگاه

والری رادو، پاستور. (۱۳۸۰). «یک نویسنده‌ی نومید». ترجمه‌ی حسن قائمیان. یاد صادق هدایت. به کوشش علی دهباشی. تهران: ثالث. صص ۵۵-۳۴۵
 وزکریملی، اوموت (۱۳۸۳): نظریه‌های ناسیونالیسم. ترجمه محمدعلی قاسمی. تهران: انتشارات تمدن ایرانی وینسنت، اندرو (۱۳۸۹): ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس
 هدایت، صادق. (۱۳۸۱). «شک تمساح». نگاه نو. ش ۹ دوره‌ی جدید. مرداد. صص ۴۳-۷

هدایت، صادق، بوف کور، انتشارات صادق هدایت، تهران: ۱۳۸۳.

هدایت، صادق، ترانه‌های خیام، کتاب‌های پرستو، چاپ ششم، تهران: ۱۳۵۳.

هدایت، صادق، حاجی آقا، انتشارات جاویدان، تهران: ۱۳۳۰.

هدایت، صادق، زنده بگور، انتشارات جاویدان، تهران: ۱۳۰۹ و انتشارات جامه‌داران.

هدایت، صادق، سایه روشن، انتشارات جاویدان، تهران: ۱۳۱۲.

هدایت، صادق، سه قطره خون، انتشارات جاویدان، تهران: ۱۳۱۱ و انتشارات جامه‌داران، تهران: ۱۳۸۳.

هدایت، صادق، وغ وغ ساهاب، انتشارات سپهر ادب، تهران: ۱۳۸۴.

هرولد، جان (۱۳۷۷): مرگ گذشته، ترجمه عباس امانت، تهران، اختران

همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۷۲). صادق هدایت از افسانه تا واقعیت. ترجمه‌ی

فیروزه مهاجر. تهران: طرح نو

الهی تبار، علی والویری، محسن، ۱۳۹۵: تحلیل ناکامی و بحران‌سازی ملی‌گرایی عربی

و بازتاب‌های کنونی آن در جهان اسلام، دو فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تاریخی جهان اسلام، سال چهارم، شماره هشتم، پاییز و زمستان، صص ۳۳-۵۰
یاوری، حورا. (۱۳۸۵). «یک رویا دو روایت: صادق هدایت و گذشته‌ی آرمانی ایران». نگاه نو. ش ۶۹. اردی‌بهشت. صص ۲۸-۱۸
یرواند، آبراهامیان (۱۳۸۳)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی و حمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.



The foreign policy of the Islamic Republic of Iran towards terrorist groups in the Middle East region

Received : 2024/04/19

ISSN 9387-3041

Accepted: 2024/06/22

abstract

Seyed Qassem Mousavi:

PhD student, Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran

Email: gh.mousavi@yahoo.com

Hossein Karimi Fard:

Associate Professor, Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran (corresponding author)

Email: karimifardh@proton.me

Ali Hossein Hosseinzadeh:

Associate Professor, Department of Social Sciences, Ahvaz Shahid Chamran University, Ahvaz, Iran

Email: hosseinzadehal@yahoo.com

Jahanbakhsh Moradi:

Assistant Professor, Department of Political Science, Ilam Branch, Islamic Azad University, Ilam, Iran

Email: moradi.jh@yahoo.com

With an innovative action, especially in the last decade, the Islamic Republic of Iran has taken a strategy to deal with terrorism, which at the same time deals with the roots and intellectual and religious foundations of terrorism and tries to dry up the roots and causes of terrorism simultaneously in a tactical manner. And the operation has also dealt with manifestations of terrorism and has prevented the spread of terrorist acts, and in this field, it has had extensive cooperation with international organizations such as Interpol and the International Police. The Islamic Republic of Iran as one of the countries where the phenomenon of terrorism is linked to its security and has been damaged by terrorism in a dual way; At the same time, it has used military and tactical tools to deal with the manifestations of terrorism, it has tried to dry up the roots of terrorism and deal with the factors that cause terrorist actions, and it has adopted special policies to deal with terrorism. With an innovative action, especially in the last decade, the Islamic Republic of Iran has taken a strategy to deal with terrorism, which at the same time deals with the roots and intellectual and religious foundations of terrorism and tries to dry up the roots and causes of terrorism simultaneously in a tactical manner. And the operation has also dealt with the manifestations of terrorism and prevented the spread of terrorist acts, and in this field, it has had extensive cooperation with international organizations such as Interpol and the International Police. The Islamic Republic of Iran, as one of the countries where the phenomenon of terrorism is linked with its security, has been damaged by terrorism in a dual way.

Keywords: Middle East region, Islamic Republic of Iran, terrorism, foreign policy

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال گروه های تروریستی منطقه خاورمیانه

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۰۲

ISSN 9387-3041

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۰۱/۳۱

چکیده

جمهوری اسلامی ایران با اقدامی ابتکاری، مخصوصاً در دهه اخیر، راهبردی را برای مقابله با تروریسم در پیش گرفته است که در ضمن مقابله با ریشه ها و مبادی فکری و اعتقادی تروریسم و تلاش برای خشکاندن ریشه ها و علل تروریسم به طور همزمان به صورت تاکتیکی و عملیاتی با مظاهر تروریسم هم مقابله نموده است و از گسترش اقدامات تروریستی جلوگیری نموده است و در این زمینه با سازمانهای بین المللی همچون اینترپل و پلیس بین الملل هم همکاری های گسترده ای داشته است. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از کشورهایی که پدیده تروریسم با امنیت آن پیوند خورده و به شکل دوگانه ای از تروریسم آسیب دیده است؛ در عین حالی که از ابزارهای نظامی و تاکتیکی برای مقابله با مظاهر تروریسم بهره گرفته است درصدد خشکاندن ریشه های تروریسم و مقابله با عوامل به وجود آورنده اقدامات تروریستی بوده و برای مقابله با تروریسم سیاست های ویژه ای را اتخاذ کرده است. جمهوری اسلامی ایران با اقدامی ابتکاری، مخصوصاً در دهه اخیر، راهبردی را برای مقابله با تروریسم در پیش گرفته است که در ضمن مقابله با ریشه ها و مبادی فکری و اعتقادی تروریسم و تلاش برای خشکاندن ریشه ها و علل تروریسم به طور همزمان به صورت تاکتیکی و عملیاتی با مظاهر تروریسم هم مقابله نموده است و از گسترش اقدامات تروریستی جلوگیری نموده است و در این زمینه با سازمانهای بین المللی همچون اینترپل و پلیس بین الملل هم همکاری های گسترده ای داشته است. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از کشورهایی که پدیده تروریسم با امنیت آن پیوند خورده و به شکل دوگانه ای از تروریسم آسیب دیده است.

کلید واژه ها: منطقه خاورمیانه، جمهوری اسلامی ایران، تروریسم، سیاست خارجی

سید قاسم موسوی:

دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

Email: gh.mousavi@yahoo.com

حسین کریمی فرد:

دانشیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران (نویسنده مسئول)

Email: karimifardh@proton.me

علی حسین حسین زاده:

دانشیار، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

Email: hosseinzadehal@yahoo.com

جهانبخش مرادی:

استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران

Email: moradi.jh@yahoo.com

بدون شک یکی از معضلات جهان کنونی پدیده تروریسم است که حیات انسانها را تهدید می کند، روابط دوستانه میان کشورها را در معرض خطر قرار می دهد، امنیت دولتها را مخدوش می کند و یکی از موانع جدی و اساسی برای دستیابی بشر به صلح و امنیت است و از طرفی، اگرچه تروریسم به طور گسترده به عنوان یک رویکرد عملی مورد استفاده گروههای مختلف قرار میگیرد اما نباید آن را یک پدیده مجرد و غیر وابسته به سایر علل و عوامل دانست؛ برای فهم بهتر این پدیده الزم است آن را در ساختار مجموعه ای که در آن واقع می شود مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و در همین راستاست که در اقصی نقاط دنیا، تروریسم نه یک تاکتیک بلکه یک استراتژی است. موضوع مقابله با تروریسم از معدود موضوعاتی است که اکثر کشورها و ملتها بر روی آن اجماع نظر دارند. البته این اجماع نظر کلی و اجمالی است، دولت ها و ملت‌های مختلف برداشتی خاص خود را از این پدیده دارند؛ به طوری که به رغم گذشت بیش از ۶۰ سال از طرح موضوع تروریسم در سطح بین المللی و خلق آثار فراوانی (کنوانسیونهای بین المللی و منطقه ای) در شناخت و مبارزه با آن، هنوز نظر قاطعی درباره مفهوم تروریسم، تعریف و مصداق دقیقی از آن در نزد افکار عمومی، اصول و مصادیق مبارزه با آن در سطح بین الملل و افکار عمومی وجود ندارد.

جمهوری اسلامی ایران یکی از کشورهایی است که پدیده تروریسم با امنیت ملی آن پیوند خورده و به شکل دوگانه ای از تروریسم آسیب دیده است. ایران از سویی جزء اصلی ترین قربانیان تروریسم در تاریخ استقلال خود به شمار می رود و از سویی دیگر در مواجهه با اتهام حمایت از تروریسم، بهای استقلال خود را میپردازد. در چنین شرایطی بدیهی است که دولت ایران بیش از هر دولتی از مبارزه و مقابله با تروریسم، به معنی عام کلمه، سود می برد و در راستای اهداف و سیاست های بشردوستانه خود در پرتو آموزه های اسلامی و انسانی، در رابطه با تروریسم و سازوکارهای مقابله با آن در صد تعبیه سازوکارهای داخلی و همراهی با سازوکارهای بین المللی مقابله با تروریسم است. به طور کلی می توان گفت: جمهوری اسلامی ایران به دلیل واقع شدن در منطقه خاورمیانه با مخاطرات، چالش‌ها و تحولاتی عمده در محیط امنیتی خود رو به روست. خاورمیانه یکی از مناطقی استثنایی به شمار می‌رود که هنوز هیچ‌گونه نشانه جدی از استقرار این گونه نظام امنیتی در محیط پیرامون ایران به چشم نمی‌خورد. عدم شکل‌گیری نظام امنیتی فراگیر و پایدار و تداوم ناامنی و بی‌ثباتی در عرصه خاورمیانه با عوامل متعدد در ارتباط است که از آن جمله موقعیت ژئوپلتیک خاورمیانه و منابع عظیم نفت و گاز در آن و در نتیجه تقویت حضور قدرتهای فرامنطقه‌ای در محیط پیرامونی ایران، افراط‌گرایی، تنش‌های قومی، فرقه‌ای و تروریسم، دولت‌های ضعیف و شکننده و عدم اعتماد بازیگران منطقه‌ای به یکدیگر حائز اهمیت است بر همین اساس جمهوری اسلامی ایران در محیط پیرامونی خود همواره با چالش‌ها و مشکلات متعدد و متداوم

روبه‌رو بوده و این مشکلات در تمام حوزه‌های این محیط امنیتی بازتولید شده است. به گونه‌ای که این کشور هنوز نتوانسته است در هیچ کدام از این حوزه‌ها شاهد شکل‌گیری چهارچوب امنیتی پایدار و با ثباتی مورد توافق باشد در گذشته چالش‌های امنیتی ایران که از محیط پیرامونی آن ناشی می‌شد به اشکال متفاوتی وجود داشت و از ناامنی‌های مرزی و بی‌ثباتی‌های موقت تا حملات و جنگ‌های طولانی مدت نظامی را در بر می‌گرفت، اکنون نیز این مسئله در قالب و مولفه‌های مختلفی تجلی یافته است. هانتینگتون ایران را از مهمترین قدرت‌های منطقه‌ای در جنوب غرب آسیا می‌داند. همچنین ایران یکی از مهمترین کشورهای جهان به لحاظ استراتژیکی و ژئوپلیتیکی است.

تروریسم

واژه ترور از فعل «tres» در زبان لاتین کلاسیک به معنای ترساندن اخذ شده است (غمامی، ۱۳۹۵: ۸۵). یکی از تعاریف تروریسم از منظر دکترین حقوقی این است که «تروریسم، شیوه اقدامات تکراری به منظور ایجاد دلهره و رعب و وحشت است که به دلایل سلیقه‌ورزی جنایی یا سیاسی، توسط گروه‌های مختلف به کار گرفته می‌شود». (توماس جی، ۱۳۷۸: ۲۴۹). موسسه تحقیقاتی رند (RAND) در برخی تحقیقات خود تروریسم را به‌عنوان «خشونت یا تهدید خشونت‌آمیز برای ایجاد فضای ترس و هشدار که معمولاً در حمایت از موضوعات سیاسی و سیستماتیک انجام می‌شود» تعریف کرده است. در این تعریف، قید «معمولاً» دربرگیرنده چنین پیامی است که تروریسم می‌تواند به انگیزه غیرسیاسی هم صورت می‌گیرد. برخی حقوق‌دانان تروریسم را چنین تعریف نموده‌اند: قصد ایجاد رعب و وحشت و برای رسیدن به مقاصد خاص. سپس در توضیح قصد ایجاد رعب و وحشت و تفاوت آن با قصد ایجاد وحشت در سایر جرائم این‌گونه نوشته‌اند: این قصد با قصد ارتکاب جرائم مشخصی که در حقوق جزای داخلی تعریف شده، باهم عنصر روانی افعال تروریستی را تشکیل می‌دهند؛ بنابراین، خشونت بعضی افعال مجرمانه را - که ذاتی افعال مذکور قلمداد می‌گردند و ممکن است به ایجاد رعب و هراس بینجامد، باید از قصد ایجاد آن تفکیک نمود. افزون بر آن رعب و هراس ناشی از اعمال تروریستی، افراد غیر قربانیان را نشانه می‌گیرد؛ زیرا تروریسم عموماً علیه کسانی سازمان می‌یابد که به آن‌ها دسترسی ندارند (اردبیلی، ۱۳۸۱: ۱۲۱).

* مقابله با تروریسم و راهبردهای آن

- مفهوم مقابله با تروریسم

مقابله با تروریسم به اقداماتی تدافعی گفته می‌شود که برای کاهش آسیب - پذیری های فردی و اجتماعی از اعمال تروریستی با استفاده از نیروهای نظامی محلی و مدنی انجام می‌شود. (Dod, ۲۰۰۹: ۳۹) و به عبارت بهتر، در عین حالی که به معلول (اقدامات تروریستی) پاسخ می‌دهد به علت‌ها و ریشه‌های تروریسم هم توجه دارد، از منظری دیگر، به اقدامات، تکنیکها، تاکتیکها و استراتژی‌هایی گفته می‌شود که دولت‌ها، نیروهای نظامی و پلیس به منظور جلوگیری و پاسخ دادن به اقدامات و یا

تهدیدات تروریستی، انجام میدهند. (Nacos, 2008: 169-218)

اما در پرداختن به بحث مقابله با تروریسم باید به مفهوم ضد تروریسم یا همان آنتی تروریسم هم پرداخته شود و حدود این دو را مشخص نمود. از این رو ابتدا به مفهوم ضد تروریسم می پردازیم و سپس نتیجه گیری و تعریف نهایی را ارائه می نماییم. ضد تروریسم شامل گستره کاملی از اقدامات تهاجمی برای ممانعت، بازدارندگی و پاسخگویی به تروریسم است که این مرحله، آخرین مرحله در مبارزه با تروریسم است. ضد تروریسم اقدامی واکنشی است و به اقدامات گسترده آمادگی، طرح ریزی و پاسخگویی که در طرح های اقدام متقابل علیه تروریسم گنجانده شده است، جنبه قانونی می بخشد (سرمستانی، ۱۳۸۵: ۴)؛ به بیان دیگر ضد تروریسم پرداختن به معلول است و به علت های اصلی پیدایش اقدامات تروریستی نمی پردازد.

«ضد تروریسم» گاهی در مقابل «پاد تروریسم» نیز می آید، چنان که به بیان «جیمز دردریان» بین سیاست های «ضد تروریستی» با سیاست های «پاد تروریستی» یک تفاوت بنیادین وجود دارد که ناظر بر اهداف غایی آنها می باشد. اگرچه هر دو سیاست به دنبال نفی تروریسم هستند، اما سیاست نخست از طریق کاربرد منابع قدرت برای نیل به هدف تلاش می کند و سیاست دوم از طریق ارائه یک «جایگزین برای آن درصدد رسیدن به هدف است. بر این اساس «پاد تروریسم» ضرورتاً به تولید پدیده هایی جایگزین برای «تروریسم» منتهی می شود که در «ضد تروریسم» معنا و مفهوم ندارد (در دریان، ۱۳۹۰: ۱۱۰-۹۳).

* راهبردهای مقابله با تروریسم

در خصوص چگونگی مواجهه با تروریسم در گستره جهانی سه راهبرد مشخص قابل شناسایی است. این سه راهبرد هر کدام در یک مقطع زمانی از نفوذ و برد بیشتری برخوردار بوده اند و به تبع آن در هر دوره غالباً راهکارهایی خاص را برای مبارزه با تروریسم برگزیده اند. بنابراین در این بخش پژوهش سعی شده است با توضیح مختصری در مورد هر راهبرد، راه کارها و ویژگی های هر یک از دوره ها بررسی شود:

الف) راهبرد پیشگیرانه

راهبرد پیشگیرانه از قدیمی ترین راهبردهای موجود است که مبنا و اساس شکل گیری کنوانسیون های ۱۳گانه و قطعنامه های سازمان ملل تا اوایل دهه ۹۰ میلادی است. به عبارتی در این دوره تمام کشورها و سازمانها نگاه پیشگیرانه به تروریسم داشتند و به نحوی می خواستند اقدامات تروریستی به منصفه ظهور نرسد؛ از این رو اقداماتی (سیاسی، فرهنگی، حقوقی و...) را انجام داده اند که عموماً در این چارچوب است.

این راهبرد بیشتر به دنبال ریشه یابی تروریسم بوده و همواره بر سر آن اختلاف وجود داشته است. این اختلاف بیشتر بر سر اقدامات تروریستی و اقدامات آزادی بخش نمود داشته است. اولین قطعنامه صادره در چارچوب این راهبرد، قطعنامه ۳۰۳۴ سازمان ملل متحد است که در آن به چگونگی روابط کشورها با یکدیگر، عدم مشروعیت استعمار، قوانین تبعیض نژادی و ملاحظات خارجی در کشورهای دیگر اشاره شده است. مفاد این قطعنامه نشان میدهد که حامیان آن در درجه اول بیشتر به مبارزه با ریشه های تروریسم توجه داشته و در درجه دوم تلاش کرده اند که میان تروریسم و سایر اقدامات از جمله اقدامات نهضت‌های آزادیبخش، تفاوت قائل شوند (افتخاری و شهبستانی، ۱۳۹۰:

راهبرد پیشگیرانه در مبارزه با تروریسم دارای دو گونه است: در گونه اول که بیشتر به مسائل فراحقوقی باز می‌گردد بیش از آنکه به پیش دستی در برابر تروریسم اندیشیده شود، به علل و عوامل پیدایش تروریسم و چگونگی برطرف کردن این عوامل توجه می‌شود. این راهبرد در بلندمدت از کلیه راهبردهای دیگر به مراتب پایدارتر و مؤثرتر خواهد بود. اصول راهنمای شورای اروپا در خصوص حقوق بشر و مبارزه با تروریسم این راهبرد را مدنظر داشته است و راهبرد پیشگیرانه را به شرح ذیل مورد تأکید قرار داده است:

با در نظر داشتن اینکه مبارزه با تروریسم مستلزم اقداماتی طولانی مدت با نگاه پیشگیرانه از علل تروریسم است، این مهم به ویژه از طریق ترویج همبستگی در میان جوامع ما و ترویج یک گفتگوی چندفرهنگی و میان مذهبی محقق مشهد (عبداللهی، ۱۳۸۸: ۱۰۷)

گونه دوم راهبردی در پاسخ به اقدامات تروریستی است که با وجود توسل به گونه اول ارتکاب می‌شوند. به دیگر سخن همواره این امکان وجود دارد که گروهها و سازمان های تروریستی وجود داشته باشند که با زیاده خواهی نظم موجود را به چالش بکشند. در چنین مواردی در گونه دوم راهبرد پیشگیرانه آن است که به جای اتخاذ موضع انفعالی و واکنشی در برابر فعالیت های تروریستی با تصویب اقدامات فعال، نسبت به کشف و خنثی سازی فعالیت های تروریستی همت گمارده شود. این راهبرد به ویژه پس از آشکار شدن توانایی تروریستها برای به کارگیری روش ها و تسلیحات کشتار جمعی بسیار مورد تأکید قرار گرفته است.

راهبرد پیشگیرانه در اکثر کنوانسیون های بین المللی ضد تروریسم مورد توجه قرار گرفته است؛ به عنوان مثال، در اتحادیه اروپا شاهد تصویب پیش نویس کنوانسیون اروپایی پیشگیری از تروریسم هستیم که برخلاف کنوانسیون پارلمو کاملاً به موضوع تروریسم اختصاص دارد. این پیش نویس - که کمیته کارشناسان تروریسم شورای اروپا در ۷ مارس ۲۰۰۵ آن را به تصویب رسانده است - نظر به اشتغال اساسی آن دارای دقیق ترین و کامل ترین سازوکارها در پیشگیری از تروریسم است. با عنایت به این پیش نویس و دیگر اسناد بین المللی و منطقه ای موجود در مبارزه با تروریسم و از جمله کنوانسیون پارلمو، برخی از سازوکارهای اجتماعی پیش بینی شده در پیشگیری از تروریسم عبارت اند از:

- لزوم آموزش هر چه بیشتر ماموران اجرای قانون و تربیت نیروهای متخصص در مبارزه با تروریسم؛
- لزوم آموزش و ارتقای آگاهی های عمومی مردم در مورد تهدیدات تروریستی به منظور جلب همکاری آنها در شناسایی و پیشگیری از اقدامات تروریستی؛
- اتخاذ سازوکارهای مناسب برای ارتقای همکاری و هماهنگی بیشتر بین مقامات مسئول مبارزه با تروریسم؛
- ارتقای استانداردهای ایمنی در حفاظت از اماکن و تاسیسات دارای قدرت خطرناک؛
- ارتقای استانداردهای ایمنی در حفاظت از جان و اموال قضات، وکلا و دیگر مأموران دخیل در مبارزه با تروریسم؛

- جرم انگاری جرایم تروریستی و اطلاع رسانی گسترده در مورد آن؛
- جرم انگاری عضویت در گروه‌های تروریستی و جلوگیری از تأمین مالی تروریسم؛
- جرم انگاری، سازماندهی، رهبری، هدایت، معاونت و مشارکت در ارتکاب جرایم تروریستی؛
- جرم انگاری آموزش روش‌ها و متدهای تروریستی از جمله آموزش ساخت و به کارگیری مواد منفجره؛
- لزوم شناسایی مسئولیتهای کیفری، حقوقی و اداری برای اشخاص حقوقی به منظور پیشگیری از سوء استفاده از اشخاص حقوقی؛
- لزوم پیش بینی صلاحیت‌های حقوقی و کیفری لازم برای تعقیب متهمان و مظنونان به ارتکاب جرایم تروریستی؛
- لزوم وضع و اعمال جدی مجازات مؤثر و متناسب و اطلاع رسانی گسترده؛
- اعلام و تصویب اینکه جرایم تروریستی برای اهداف پناهندگی جزء جرایم سیاسی در نظر گرفته نمی‌شوند؛
- لزوم برقراری سازوکارهای مناسب و در دسترس برای جبران خسارت قربانیان اقدامات تروریستی، چون رضایت مندی مردم نقش مهمی در همکاری آنان با مقامات در پیشگیری از تروریسم دارد؛
- ارتقای همکاری بین المللی از طریق تبادل اطلاعات و تجربیات، معاضدت قضایی بین المللی و از جمله اجرای دقیق اصل یا محاکمه کن یا استرداد؛
- لزوم ملاحظه موازین و استانداردهای حقوقی از جمله حقوق بشر و حقوق بشردوستانه در پیشگیری و مبارزه با تروریسم (عبداللهی ۱۳۸۸: ۱۱۰-۱۰۹).
- چنان که پیداست، راهکارهایی را که در این راهبرد برای مبارزه با تروریسم اتخاذ می‌گردد، بیشتر تئوریک و در مقام عمل هم غالباً به سمت تصویب قوانین و کنوانسیون‌هایی برای مبارزه با تروریسم پیش می‌رود.

ب) راهبرد اعمال مجازات قانونی

این راهبرد در مقطع زمانی ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰ و در کمیته سوم و کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل ظهور نمود. راهبرد مذکور بیش از آنکه نگران تروریسم و اقدامات تروریستی باشد، مأموریت و توجه خود را بر پایمال شدن حقوق اساسی بشر از ناحیه اقدامات ضد تروریستی قرار داده است. طرفداران این راهبرد معتقد هستند مبارزه با تروریسم در درجه اول به آزادی شهروندان لطمه زده است. دولت‌ها به نام مبارزه با تروریسم، آزادی و خصوصاً آزادی بیان و اطلاعات را محدود نموده‌اند. از سوی دیگر دولت‌ها بیش از پیش به بهانه مبارزه با تروریسم در زندگی خصوصی مردم مداخله می‌کنند و حریم خصوصی افراد را خدشه دار کرده‌اند، ضمن آنکه مبارزه با تروریسم باعث شده است که حقوق زندانیان و کسانی که متهم به تروریسم هستند لگدمال گردد. بنابراین تلاش این راهبرد معطوف به چنین نگرانی‌هایی است (افتخاری و شبستانی، ۱۳۹۰: ۱۴-۱۲).

این شیوه در برخورد با تروریسم از اسباب و زمینه‌های آن چشم می‌پوشد و بر نفس عمل مجرمانه و مرتکبان آن متمرکز می‌شود. هرگونه بحث و مذاکره با تروریستها یا حامیان آنها منتفی شمرده می‌شود. نگرش حقوقی خود را به برخورد صرفاً شکلی و رسمی با اعمال مجرمانه مقید و محدود می‌سازد.

هرچند ممکن است این روش به تنهایی تحلیل حقوقی قانع کننده‌ای به شمار آید، اما

نتایجی که از آن به دست می آید چیزی نیست که انتظار می رود، چرا که شرایط لازم برای موفقیت آن مهیا نیست (فلوری ۱۳۹۴: ۲۸۸-۲۸۷). برای اینکه اقدامات حقوقی برای مبارزه با تروریسم تا حدی موثر واقع شوند باید از عمل تروریستی تعریفی پذیرفته شده ارائه شود. بین المللی شدن تروریسم و مبارزه با آن باید به مقابله جهانی با آن از رهگذر معاضدت حقوقی بیشتر میان کشورها منتهی شود، همان طور که طبق نظر قاضی گیلوم) اعمال تروریستی در همه کشورها باید جرم شناخته شود؛ بر این اساس، باید آیین های دادرسی کیفری را بازبینی و اصلاح کرد، صلاحیت سرزمینی دادگاهها حتی زمانی که حملات تروریستی به دست اتباع بیگانه و خارج از موطن آنها انجام شده باشد، با سهولت بیشتری به رسمیت شناخته شود و نهایتاً باید تروریست ها بازداشت، محاکمه و مجازات و در غیر این صورت مسترد گردند (فلوری، ۱۳۹۴: ۲۸۸).

راهبرد اعمال مجازات قانونی، اعمال تروریستی را صرفاً اعمال کیفری در نظر می گیرد که باید به وسیله سازوکارهای داخلی، قضایی، اجرایی و پلیسی پیگیری و محاکمه و کیفر داده شوند. تحقیقات، تعقیب و بازداشت از سازوکارهای اصلی این نظام به شمار می آیند. این ساز و کارها و به ویژه تکلیف به بازداشت متهمان با مجرمان شاخصه های اصلی است که این راهبرد را از دیگر راهبردها جدا می کند. راهبرد اعمال مجازات قانونی در مقایسه با دیگر راهبردها بسیار دقیق و محدود کننده بوده و به همین دلیل برخی از حقوق دانان به صراحت صحبت از عدم کفایت ساز و کارهای راهبرد اعمال مجازات قانونی در مبارزه با عملیات تروریستی کرده اند و به راهبردهای دیگری مثل راهبرد نظامی متمایل میشوند (عبداللهی ۱۳۸۸: ۱۱۵-۱۱۷).

برای مثال دانیل ریستر در این خصوص چنین اظهار می دارد: «تحقیقات، بازداشت و تعقیب از وسایل اصلی نظام اجرای قانون هستند. آنها برای برخورد با مجرمان (عادی) کافی هستند ولی برای مواجهه با تهدیدات تروریسم بین المللی ناکافی به نظر می رسند. چرا که در برخورد با این پدیده مسأله عمده پیشگیری از حمله، قبل از وقوع آن است نه اینکه هدف اصلی مجازات عاملان آن پس از واقع شدن باشد» (عبداللهی ۱۳۸۸: ۱۱۷).

علاوه بر این، این نظر نیز وجود دارد که چون مرکز پلیس مؤثر بین المللی وجود ندارد و پلیس محلی نیز در بسیاری از کشورها غرق در فساد و ناکارآمدی است، راهبرد اعمال مجازات قانونی سازوکار مؤثری در مبارزه با تروریسم نیست. به علاوه نظام استرداد مجرمان نیز در عمل رضایت بخش نبوده و محکمه بین المللی کارآمدی که به جنایت تروریستها رسیدگی کند وجود ندارد. از این رو فقط رویکرد توأم با توسل به زور می تواند اقدام مؤثر علیه تروریسم بین المللی را تضمین نماید (عبداللهی ۱۳۸۸: ۱۱۷). به عنوان نکته پایانی، اشاره به این نکته نیز سودمند است که کنوانسیون های بین المللی ضد تروریسم اساساً راهبرد اعمال مجازات قانونی را پیش گرفته اند، به نحوی که در تعدادی از این کنوانسیونها صراحتاً هرگونه توسل به زور در چارچوب درگیری های مسلحانه استثنا شده است. برای مثال در کنوانسیون بین المللی سرکوب اعمال تروریسم هسته ای که در اجلاس سران مجمع عمومی در سال ۲۰۰۵ به تصویب رسیده، بند ۴ کنوانسیون به شرح ذیل راهبرد نظامی را

استثنا می کند فعالیت های نیروهای مسلحانه در خلال یک درگیری مسلحانه، آنگونه که این عبارات در حقوق بشردوستانه بین المللی فهمیده میشوند، تحت حکومت حقوق مذکور بوده و این کنوانسیون بر آنها اعمال نمی شود، همچنین فعالیت های نیروهای نظامی یک دولت که از رهگذر انجام وظایف رسمی آنها، انجام می شود تا آنجا که موضوع دیگر قواعد حقوق بین الملل باشند، این کنوانسیون بر آنها اعمال نخواهد شد» (عبداللهی ۱۳۸۸: ۱۱۸)

در کنوانسیون هایی که بر اجرای قوانین کیفری یا راهبرد اعمال مجازات قانونی تأکید شده است، نکاتی از این قبیل آمده است: اعمال مجازات شدید نسبت به متصرفان غیر قانونی هواپیما، اعمال صلاحیت کیفری بر پایه حقوق داخلی و رعایت اصل «محاکمه با استرداد».

ج. راهبرد سرکوب

این راهبرد از سال ۲۰۰۱ میلادی پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ظهور نموده و هنوز نیز این راهبرد مسلط می باشد. این راهبرد که اقدام برای نابودی تروریسم نام گرفته است، موجب حمایت شدید امریکا است. این راهبرد اصل را بر نابودی تروریسم و اقدامات تروریستی قرار داده است و با معرفی تروریسم به عنوان یک جرم جنایی، مبارزه با تروریسم تا سر حد کشتن و یا اسیر کردن عوامل آن را جایز دانسته است. در این چارچوب رعایت حقوق بشر در مبارزه با تروریسم در حاشیه قرار گرفته است و می توان تا حدود زیادی از آن چشم پوشی کرد. در این راهبرد راهکار مقابله با تروریسم بیشتر پلیسی، نظامی و اطلاعاتی معرفی شده است. تروریسم و مبارزه با آن در این راهبرد در سازمان ملل و بیشتر در کمیته ششم و شورای امنیت دنبال می گردد و تمامی قطعنامه های شورای امنیت در خصوص تروریسم در این چارچوب قرار می گیرد (افتخاری و شبستانی، ۱۴)

شورای امنیت سازمان ملل متحد از اوایل دهه ۱۹۹۰ به بعد در قالب عباراتی کلی یا خاص، تروریسم بین المللی را با توجه به شدت و آثار بین المللی آن تهدیدی بر صلح و امنیت جهانی قلمداد کرده بود، ولی سده بیست و یکم، آغازی جدید در فرایند مبارزه علیه تروریسم بین المللی بود. شورای امنیت در واکنش به حوادث یازده سپتامبر و پیش از آنکه هرگونه اقدامی را برای کشف ماهیت و کم و کیف این حوادث انجام دهد، بر اساس قطعنامه ۱۳۶۸ (۲۰۰۱) تروریسم بین المللی را فارغ از شدت و آثار آن «تهدیدی برای صلح و امنیت بین المللی» شناخت. متعاقباً در ۲۸ سپتامبر همان سال طی قطعنامه ۱۳۷۳ با انحراف از قطعنامه های قبلی خود، از یکسو به وضع قواعدی عام، کلی و بدون محدودیت زمانی و مکانی در مقابله با تروریسم مبادرت ورزید و دولت ها را مکلف نمود از هیچ اقدامی جهت جلوگیری و مقابله با اقدامات تروریستی دریغ ننمایند، از سوی دیگر کمیته ضد تروریسم متشکل از ۱۵ عضو شورای امنیت را برای نظارت بر اجرای قطعنامه ۱۳۷۳ به وسیله تمام دولتها و نه صرفاً اعضای ملل متحد بنیاد نهاد؛ قطعنامه هایی که موجی از نگرش و بازنگری در خصوص هنجارهای اساسی حقوق بین الملل در دوران معاصر را به دنبال داشته است و هنوز هم همین جریان دوگانه تغییر و مقاومت، به قوت خود باقی است: تغییر ابعادی از اصول و سنگ بناهای نظام حقوقی از یک سو و مقاومت در برابر این تغییرات و اصرار بر حقوق موجود از سویی دیگر (زمانی ۱۳۹۰: ۱۸۹)

و این آشنایی با نگرش‌ها و برداشت‌های شورای امنیت از تروریسم را می‌توان از خلال قطعنامه‌ها، بیانیه‌ها و مباحث شورای امنیت در این خصوص، درک نمود. در این باره می‌توان تأکید کرد که شورای امنیت برخلاف مجمع عمومی سازمان ملل، بیش از آنکه در ابعاد هنجاری تروریسم و اقدامات تروریستی کار کرده باشد بیشتر در چهره اقدام علیه آنچه اقدامات تروریستی خوانده شده ظاهر گردیده است، مباحث شورای امنیت در این خصوص عموماً پیرامون یک معضل یا مسئله حادث گردیده است که آن را در چارچوب موضوع تروریسم گنجانده‌اند و نسبت به آن تصمیم‌گیری کرده‌اند؛ نتایج این نوع نگاه به تروریسم و راه‌های مبارزه با آن عموماً به شکل فشار، تهدید، تحریم، اقدام نظامی و مواردی از این دست خود را نشان داده است. نتیجه چنین نگاهی در مبارزه با تروریسم عملاً منجر به تسلسل و دور باطل سرکوب تروریسم شده است و به عبارتی سیاست‌های بسیار شدید و خشن مبارزه با تروریسم در روش سرکوب باعث شکل‌گیری - حداقل در عضوگیری گروه‌های تروریستی و روی آوردن گروه‌های تروریستی به اقدامات خشونت‌آمیز و تروریسم شده است، در حالی که هدف این سیاست‌ها شکست دادن گروه‌های تروریستی بوده است. راهبرد نظامی در مبارزه با تروریسم، مبتنی بر توسل به زور مسلحانه‌ای است که در آن بر خلاف نظام حقوق بشر، سیاست «هدف‌گیری و کشتن» تروریست‌ها به جای سیاست «دستگیری یا کشتن» تجویز می‌شود. به عبارتی این راهبرد به دولت سرکوب‌کننده تروریست‌ها اجازه می‌دهد که بدون رعایت قوانین محدود‌کننده حقوق بشر در توسل به زور مرگبار، با استفاده از سلاح‌های آتشین سبک یا سنگین، تروریست‌ها را هدف قرار دهند.

از این رو بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر در آن زمان، امریکا برای مبارزه با تروریسم این راهبرد را در پیش می‌گیرد (تاکنون نیز به آن ادامه داده است) که به نظر نگارنده خود عامل گسترش تروریسم می‌باشد. برای اثبات این ادعا می‌توان به نظریه یکی از نویسندگان و کارشناسان این حوزه، تحت عنوان مدارات تروریسم^۱ اشاره کرد که به طور مبسوط این ارتباط را بررسی نموده و نتیجه گرفته است که به دنبال اقدامات امریکا بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر نوع دیگری از تروریسم ظهور کرده است که می‌توان آن را «تروریسم آمریکایی» یا مدار پنجم تروریسم نامید. نگارنده معتقد است: «تحلیل ماهوی گونه‌های مختلف تروریسم در جهان معاصر حکایت از آن دارد که مدار پنجمی در اقدامات تروریستی شکل گرفته است که مبانی نظری آن در اندیشه‌های نومحافظه‌کاران آمریکایی قرار دارد و از سوی استراتژیست‌های قایل به «برخورد پیشگیرانه» توصیه و تأیید می‌شود. این گونه از تروریسم که با ادعای «نفی تروریسم» متولد شده، در واقع خود به دلیل عدم پایبندی به اصول قانونی، دیپلماتیک، هنجاری و اخلاقی تبدیل به جریانی تروریستی شده است که به نظر می‌رسد بیشترین تأثیرات را بر روی نظم جهانی در قرن بیست و یکم به جا خواهد گذارد. در واقع از جمله کانون‌های چالش برانگیز نظم نوین جهانی، منازعه‌ای است که بین گونه‌های سنتی تروریسم (مدارات اول و دوم) و گونه نوین آن (مدارات سوم و چهارم) از یکسو و گونه آمریکایی آن (مدار پنجم) از سوی دیگر رخ داده است. نتیجه این منازعه تأثیر بسزایی در تحولات آتی نظام بین‌الملل خواهد گذاشت» (افتخاری

* سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال گروه های تروریستی منطقه خاورمیانه

الف- حضور فعال نهادهای نظامی در سیاست خارجی

نهادهای نظامی مانند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ارتش به نسبت مختلف در سیاست خارجی ایران نقش دارند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۸). یکی از ویژگی های اصلی سیاست خارجی ایران در مقابله با داعش نیز، حضور فعال نهادهای نظامی در عرصه سیاست خارجی است. سیاست خارجی ایران همانند دیگر کشورها از منابعی برخوردار است که یکی از اصلی ترین این منابع، تأثیرات نهادهای مختلف بر سیاست خارجی است. از آنجا که وضعیت میدانی در خاورمیانه در حال حاضر عرصه بحران های مختلف نظیر حضور پر قدرت آمریکا و متحدین منطقه ای این کشور، ائتلاف های منطقه ای ضد ایرانی، وجود پایگاه های متعدد دولت های فرامنطقه ای در اطراف مرزهای ایران، تهدیدات گروههای بنیادگرای تندرو و وجود دولتهای شکننده در این منطقه می باشد، به همین نسبت محیط منطقه ای ایران نیز در این محدوده با تهدیدات عدیده ای مواجه است، طبیعتاً سیاست خارجی و سیاست امنیت ایران در عرصه منطقه ای به طرف آنچه که واقع گرایان آن را سیاست اعلا با قدرت نظامی می نامند، سوق یافته است. در همین راستا است که شاهد حضور پر قدرت نهادهای نظامی در عرصه سیاست خارجی هستیم. تلاش برای تحقق اهداف فراملی سیاست خارجی و آرمان های انقلاب اسلامی از جمله مهم ترین وظایف نیروهای مسلح است. در مقدمه قانون اساسی این مسئولیت خطیر ارتش و سپاه پاسداران تحت عنوان ارتش مکتبی، این چنین تعریف و تعیین شده است: «نه تنها حفظ و حراست از مرزهای بلکه بار رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده دار خواهند بود. بدیهی است که اهمیت این وظیفه ایجاب می کند که ارتش و سپاه در فرایند تصمیم گیری سیاست خارجی و دفاعی حضور فعال داشته باشند. این ضرورت نیز جایگاه و منزلت این دو نهاد نظامی را در ساختار تصمیم گیری سیاست خارجی ایران ارتقاء می بخشد (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۹: ۲۹۰).

نقش سپاه پاسداران در مقابله با داعش نیز بسیار بارز بوده است. در واقع سپاه پاسداران و نیروی قدس این نهاد، در مبارزه با داعش پیشرو بوده است. نیروی قدس با درک ابعاد خطرات راهبردی داعش در سطح منطقه، با اعراض از سیاست انتظار اولیه و با در نظر گرفتن اولویتهای کلان، به سرعت وارد جنگ با داعش شد. طی این سالها سطح بازیگری سپاه و نیروی قدس علیه داعش به حدی بود که به سرعت این نیرو را به محور عملیاتی طرح های ضدتروریستی در منطقه تبدیل کرد. این نقش آفرینی موثر همچنین مانع حضور بازیگران غربی پیرامونی ایران به بهانه مبارزه با داعش شد که از جنبه راهبردی برای منافع بلندمدت ایران در منطقه حائز اهمیت بود. سپاه و نیروی قدس آن دارای اولویتهایی در ورود به صحنه مبارزه با داعش است:

۱. مقابله نظامی، فکری و ایدئولوژیک و ممانعت از افزایش حوزه بازیگری تروریست ها؛
۲. دفاع از تمامیت ارضی عراق و سوریه و حفاظت از اماکن مقدسه شیعیان؛

۳. حمایت از همه جریان‌هایی که در عراق و سوریه علیه داعش و سایر گروه‌های تروریستی اسلحه به دست گرفته‌اند. این حمایت‌ها از کردهای عراق و سوریه تا شیعیان عضو حشدالشعبی و عشایر سنی را شامل می‌شود؛ ۴. هماهنگی با سایر عوامل سپاه پاسداران و ارتش ایران برای جلوگیری از تسری درگیری عراق به خاک ایران با ایجاد یک خط مرزی یکصد کیلومتری ورود ممنوع؛ ۵. بهره‌گیری از فضای رسانه‌ای به منظور مقابله با گسترش جریان‌های وهابی - تکفیری در منطقه؛ در این راستا سپاه پاسداران از ابتدای بحران‌های منطقه‌ای بعد از سال ۲۰۱۱ به ویژه در سوریه و بعد از آن در عراق، وظیفه خود را در مورد حفظ متحدین منطقه‌ای ایران انجام داده است. در پی اعتراضات سال ۲۰۱۱ در شهرهای حمص و حماه سوریه، آیت‌الله خامنه‌ای این اعتراضات را متفاوت از بهار عربی دانست و آن را اجنبش انحرافی نامید. در روز ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۲، سرلشگر محمدعلی جعفری فرمانده وقت سپاه پاسداران گفت: «ما به کمک اطلاعاتی و مستشاری به سوریه به عنوان محور مقاومت ادامه می‌دهیم. ایران به این حمایت افتخار می‌کند. بر این اساس، بسیاری از مقامات ایران بر لزوم ارائه حمایت نظامی و سیاسی به بشار اسد برای جلوگیری از پیش‌روی گروه‌هایی مانند داعش تأکید ورزیدند. در عین حال، حضور نظامی ایران در سوریه به منزله وجود واحدی کوچک، متوسط یا هنگ و تیپ نیست. نگاه به لیست کسانی که از سوی ایران در سوریه به شهادت رسیده‌اند، نشان می‌دهد که همگی آنها افراد رده بالای نظامی با اعضای نیروهای ویژه سپاه بوده‌اند. سردارانی همچون اسکندری، الله دادی، کجیاف، حسونی زاده، همدانی، مختاروند و سمایی که علاوه بر مأموریت‌های مستشاری، وظیفه سازماندهی مقاومت مردمی علیه تروریسم را نیز بر عهده داشته‌اند (دیپلماسی ایرانی، ۱۳۹۴).

در عراق نیز حضور مستشاری ایران پررنگ بوده است. عراق کشوری است که بیش از ۱۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک به همراه پیوندهای فرهنگی دیرینه با ایران برخورد است. این کشور در پی جابجایی قدرت از حزب بعث به اکثریت شیعیان، به یکی از متحدین منطقه‌ای ایران در آمده است. ایران در راستای منافع امنیتی، اقدام به کمک‌های متعدد نظامی و امنیتی مستشاری در قبال دولت این کشور در پی بحران ۲۰۱۴ و هجوم داعش به مناطق شمال و شمال غربی کرد. بسیاری بر این نظرند که ارتش عراق به تنهایی گسیخته و ناتوان بود و بدون نیروهایی مانند حشدالشعبی و نقش ایران قادر به مقابله با داعش نبود. ایران نقش بارزی در شکل‌دهی به مقاومت‌های مردمی علیه داعش در قالب نیروی مردمی متشکل از گروه‌های قومی و مذهبی عراق داشت. عملیات‌های آزادسازی شهرهای مهمی همچون آمرلی، جرف الصخر، ادور، العلم، تکریت، بلد و ضلوعیه از عملکردهای مهم حشدالشعبی در مقابله با داعش بود.

ب. بازدارندگی

سیاست مبتنی بر بازدارندگی و راهبرد بازدارنده یکی دیگر از ویژگی‌های سیاست خارجی ایران در مقابله با داعش است. بازدارندگی در واقع تحت تأثیر قرار دادن رفتار، با تهدید است. بازدارندگی، مستلزم تهدید به استفاده از زور و نیرو برای جلوگیری از استفاده از نیروی فهریه، توسط شخص دیگری است (ازغندی و روشندل، ۱۳۸۶).

بازدارندگی در سیاست خارجی ایران در مقابله با داعش به دو طریق اصلی صورت گرفته است: - استفاده از توانمندی موشکی یکی از عرصه تبلور بازدارندگی در سیاست خارجی و دفاعی ایران، تمرکز بیش از همه بر توان و قدرت موشکی به ویژه در یک دهه گذشته است. قدرت موشکی ایران یکی از عرصه هایی است که به رغم فشارهای گسترده از سوی آمریکا و اروپا طی چند دهه اخیر در صدد تقویت آن بوده است. (۲-۱۱: ۲۰۱۶ Eisenstadt). بدین گونه دستیابی به قدرت موشکی در راهبرد دفاعی ایران جایگاه ویژه ای دارد. جنگ عراق علیه ایران و جنگ اول خلیج فارس نقش بسیار بالای موشک ها را در نبردهای آینده نشان دادند. شرایط منطقه ای ایران بعد از فروپاشی شوروی و حضور گسترده آمریکا در خلیج فارس و کشورهای همسایه ایران و تهدیدات رژیم صهیونیستی، اتخاذ رویکرد خوداتکایی دفاعی را در مقابل تهدیدات خارجی برای کشور گزینه اجتناب ناپذیر کرد. این امر با بومی سازی تکنولوژی موشکی تحقق یافت و با توجه به انتخاب بازدارندگی به عنوان راهبرد دفاعی اصلی ایران در فرایند نوسازی صنایع نظامی، بر ارتقاء تکنولوژی موشکی بسیار تاکید شده است (امینیان و ضمیری جیرسرایبی، ۱۳۹۵: ۵۳).

یکی از مهم ترین حملات موشکی سپاه پاسداران در راستای سیاستهای بازدارنده ایران، در ژوئن ۲۰۱۷ به مواضع داعش در دیرالزور در شرق سوریه انجام گرفت. در این حمله، موشک های میان برد زمین به زمین شهاب با برد ۸۰۰ کیلومتر در پایگاه های موشکی سپاه در کرمانشاه و کردستان به هدف شلیک شد که پس از عبور از خاک عراق، سوریه را هدف قرار دادند. این حمله که به گفته فرماندهی سپاه پاسداران در انتقام حملات تروریستی داعش در تهران در سال ۱۳۹۶ انجام شد، اولین حملات گزارش شده از خاک ایران به داعش در سوریه بود.

- حمایت از نقش حزب الله لبنان

دیگر راهبرد ایران در راستای سیاست بازدارنده در مبارزه با داعش، حمایت از نقش حزب الله لبنان و نیروهای مقاومت در سوریه و عراق است. حزب الله از اثرگذارترین گروه ها در مقابله با تروریسم در منطقه، به ویژه در سوریه شناخته می شود که فعالیت های آن تا حد زیادی شکست های سنگینی را به داعش تحمیل کرده است. از آنجا که بازدارندگی، حضور فعال ایران در دو حلقه امنیتی فوری و غیر فوری را ایجاب می کند، حزب الله لبنان مهم ترین بازیگر غیردولتی و مهم ترین خط اتصالی ایران از تهران تا دمشق در محیط امنیتی غیر فوری ایران است. در این محیط بازیگرانی دیگری نیز شامل سوریه، لبنان، اردن و فلسطین نیز حضور فعال دارند. رویکرد ایران در قبال حزب الله در این محیط، رویکردی حمایتی در جهت موازنه سازی علیه اسرائیل و گروههای تکفیری است. طبق گزارش سال ۲۰۱۵ شورای روابط خارجی آمریکا، کمکهای ایران به حزب الله علاوه بر کمک های تسلیحاتی و لجستیکی، بالغ بر ۲۰۰ میلیون دلار شده است (روحی و مرادی، ۱۳۹۴: ۲۹۰).

حزب الله نقش بارزی در استمرار محور مقاومت دارد و اصولاً هدف نهایی فشارهای چندین سال گذشته از سوی کشورهای منطقه ای و آمریکا در راه اندازی بحران سوریه، تغییر رویکرد این کشور در حمایت از حزب الله است. حزب الله متحد راهبردی دولت سوریه است. سوریه و بشار اسد در جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ بین لبنان و رژیم صهیونیستی،

نقش راهبردی در تامین تسلیحات حزب الله و نیز پذیرفتن آوارگان شیعی جنوب لبنان داشت. حزب الله در جریان نبردهای آزادسازی مناطقی از سوریه از دست داعش به ویژه شهر راهبردی القصیر در استان حمص در سال ۲۰۱۳، نبرد قلمون در مرز لبنان و نیز آزادسازی شهر سیده زینب در ریف دمشق نقش مهمی ایفا نمود. نقش این گروه در نبردهای قلمون، نبردهای ضدتروریستی در سوریه در واقع آزمونی بزرگ برای حزب الله برای اثبات خود به عنوان بازیگری تاثیر گذار در منطقه بود. به همین دلیل برخی تحلیلگران حزب الله را برنده اصلی جنگ سوریه می دانند و معتقدند این جنگ توان عملیاتی حزب الله برای نبردهای آینده به ویژه در ارتباط با رژیم صهیونیستی را افزایش داده است. (Philips, ۲۰۱۸)

ج- سیاست ائتلاف سازی با روسیه

سیاست خارجی ایران در مقابل داعش راهبرد ائتلاف سازی با روسیه را نیز در دستور کار قرار داده است. روسیه مهم ترین بازیگر بین المللی ضد تروریستی در خاورمیانه است. روسیه در بحران سوریه حمایت کامل خود را از دولت اسد به نمایش گذاشته است. این حمایت های روسیه هر چند بیشتر دلایل ژئوپلیتیکی دارد و در صدد حفظ سوریه در مدار مسکو می باشد، اما مبارزه با تروریسم نیز از مهم ترین اولویت های روسیه است. مسکو روسیه از چهار منطقه قفقاز شمالی، قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی و خاورمیانه در خطر هجوم حملات تروریستی از سوی تروریسم قرار دارد. چنانچه واقعیت های میدانی نشان می دهد، روسیه بعد از اتمام کار و برچیده شدن تروریست های معارض دولت سوریه به ویژه داعش، با معضل بزرگ بازگشت این افراد به موطن اصلی خود، یعنی مناطق آسیای مرکزی و قفقاز مواجه خواهد بود، که جدی ترین تهدید امنیتی بعد از حضور ناتو در مرزهای این کشور به حساب می آید.

آمار ارائه شده نشان می دهد که تعداد زیادی از تروریستهای داعش تابعیت روسی دارند. بر طبق آمار گروه سوفان در آمریکا در اکتبر ۲۰۱۷، در بین پیکارجویان خارجی که در سوریه و عراق به ویژه در داعش مشغول به فعالیت بوده اند، بیش از ۳۰۰۰ تبعه روس وجود دارد که از این بین حدود ۴۰۰ تروریست تاکنون به روسیه بازگشته اند. در عین حال، بررسی تعداد این تروریستها به تفکیک مناطق موجود در جهان نیز نشان می دهد که بیش از ۸۰۰۰ نفر از آنها از جمهوری های استقلال یافته شوروی سابق و نزدیک به ۱۰۰۰ نفر از بالکان به سوریه و عراق هجوم آورده اند (۹-۱۴): (Barrett, ۲۰۱۷).

بازگشت این افراد، علاوه بر اینکه معضل اصلی امنیتی روسیه در آینده خواهد بود، جایگاه قدرت بزرگ هنجارمند روسیه را در سطح بین الملل تحت تاثیر قرار می دهد. به همین دلیل به نظر می رسد که روسیه همانند ایران در صدد امحاء این تهدید از مبدا است. بنابر این نوعی هدف مشترک علیه تروریسم میان ایران و روسیه شکل گرفته است. در راستای تحقق این هدف بسیاری در روسیه معتقدند که روسیه ناگزیر از همکاری با ایران در این موضوع است، اما نمی توان این موضوع را اتحاد

راهبردی ایران و روسیه دانست. بلکه نوعی سیاست ائتلاف برای مقابله با تهدید مشترک است. نظر می‌رسد که شاهد نوعی از تقسیم کار مشترک بین دو کشور در جنگ علیه تروریسم هستیم. (Trenin, ۲۰۱۶: ۲-۵). ورود عملیاتی و میدانی روسیه به جنگ سوریه در واقع پس از اظهارات ولادیمیر پوتین در سپتامبر ۲۰۱۵ در مجمع عمومی سازمان ملل رقم خورد. پوتین در این سخنرانی که به صورت رسمی ورود روسیه به جنگ را به صورت کاملاً قانونی و مطابق با موازین بین‌المللی و بنا به درخواست دولت سوریه و در چارچوب مبارزه با تروریسم اعلام کرد، با انتقاد از سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه، آنها را غلط و موجب شکست بزرگ خواند و پرسید آیا به آنچه انجام داده‌اید، اکنون پی برده‌اید؟

اقدامات روسیه در مبارزه با داعش و سایر گروه‌های تروریستی بیشتر در قالب انجام عملیات‌های بمباران هوایی مواضع داعش در شهرهای دیرالزور و رقه سوریه انجام شد. در عین حال، ایران و روسیه همکاری‌ها را در زمینه مبارزه با داعش گسترش داده و حتی در یک برهه روسیه از پایگاه‌های هوایی ایران جهت حمله در عمق خاک سوریه استفاده کرد. وب‌سایت بیزینس اینسایدر در سال ۲۰۱۸ به نقل از ویکتور بوندارف رئیس کمیته دفاعی و امنیتی پارلمان روسیه اعلام کرد که در حملات هوایی این کشور به سوریه تا اکتبر ۲۰۱۸ حدود ۸۵ هزار تروریست کشته شده‌اند (Business Insider, ۲۰۱۸).

د- دیپلماسی پویا

اقدامات دیپلماتیک تهران در قبال داعش را باید در کلیت بحران‌های منطقه‌ای به ویژه بحران سوریه مورد بررسی قرار داد. تهران و دمشق مناسبات تاریخی و پیچیده‌ای دارند که ریشه‌های آن در اعماق تاریخ ریشه دارند. تحولات سالهای اخیر سوریه و قدرت‌گیری گروه‌های تروریستی نظیر داعش، نه تنها به سطح مناسبات میان طرفین آسیب نرساند بلکه انگیزه‌های جدیدی برای تحکیم بنیه روابط فیما بین دو کشور آفرید (قاسمیان، ۱۳۹۲: ۱۱۳). در این راستا، ایران همانند عربستان سعودی، ترکیه و سایر حامیان معارضان سوری، سیاست‌های ائتلافی خود با روسیه را علاوه بر عرصه‌های میدانی، به عرصه‌های دیپلماتیک نیز تسری داد. در این رابطه به گفته محمدجواد ظریف وزیر امور خارجه انعقاد برجام بین ایران، اتحادیه اروپا و گروه ۵+۱، بسیاری از ظرفیت‌های سیاست خارجی ایران را آزاد نمود و موجب شد که دستگاه دیپلماتیک ایران با فراغ بیشتری به موضوعات منطقه‌ای بپردازد. نمونه مطلوب به کارگیری دیپلماسی در سیاست خارجی ایران علیه داعش در بحران سوریه، سلسله نشست‌های آستانه قزاقستان است که ابتکار مذاکرات سوری - سوری را با شرکت ایران، روسیه و ترکیه مطرح نمود. وزیر امور خارجه ایران دیپلماسی و مذاکرات ایران در بحران سوریه برای نبرد علیه تروریسم داعش را مبتنی بر قدرت ایران دانسته و می‌گوید: «امروز شرایط در سوریه این‌گونه است که وزرای خارجه روسیه و آمریکا در پاییز ۱۳۹۵ تصمیم گرفتند در سوریه آتش بس اعلام کنند، ولی نتوانستند و آتش بس آنها دوام نیاورد. سه ماه بعد، ما، روسیه و ترکیه با استفاده از قدرت میدانی ما و روسیه و با افزودن ظرفیت مذاکره و بهره‌گیری از قدرت میدانی در دیپلماسی توانستیم روند آستانه را شروع کنیم که توانسته خونریزی را تا حد زیادی کاهش داده و حتی متوقف کند و روند سیاسی را شروع کند. برای رسیدن به این وضعیت، شرایط میدانی حتماً مهم و محوری بوده

است ولی بدون دیپلماسی و مذاکره نمی توانستیم به این نتایج برسیم. هر زمان هم که دیپلماسی و مذاکره را کنار بگذاریم احتمال تجدید خاطره تلخ بوسنی وجود دارد. برای این که این واقعیت را درک کنیم لازم است ... با تغییر شرایط بین المللی ایران، وضعیت ما در مذاکرات سوریه هم تغییر پیدا کرد. این وضعیت کاملاً وابسته به شرایط میدانی هم نبود. اتفاقاً در اوج ضعف دولت سوریه و شرایط نابسامان میدانی که حتی دمشق در خطر بود، نه تنها ما را برای مذاکرات دعوت کردند، بلکه در اجلاس لوزان ما تعیین کردیم چه کسانی بیایند. یعنی ایران از کشوری که به مذاکرات دعوت نمی شد، تبدیل شد به کشوری که تعیین می کند چه کسانی در مذاکرات شرکت کنند. علت آن تغییر وجهه بین المللی جمهوری اسلامی ایران بود. باید مراقب باشیم که وضعیت دوباره به شرایط قبلی برنگردد، حضور در صحنه مذاکره، حیاتی است و می تواند شرایط خوب میدانی را نهادینه کند. بدون حضور در صحنه مذاکره، دستاوردهای میدانی که با رشادت مدافعان حرم و سردارانی همچون سرلشگر سلیمانی بدست آمده توسط دیگران هزینه می شود و ما در حاشیه قرار می گیریم. (ظریف، ۱۳۹۷: ۲۵-۲۴)

ه. نابودی حاکمیت داعش و راهبردهای بعد از آن در اواخر سال ۲۰۱۷ و بعد از پیروزی های نیروهای ارتش سوریه و مستشاران نظامی ایران در شهر بوکمال که از آن به عنوان آخرین دژ داعش در سوریه یاد می شد، در واقع حاکمیت این گروه تروریستی نابود شده است. البته نابودی حاکمیت و خلافت خودخوانده این گروه پیش از این در عراق نیز با آزادی شهر مرزی قائم که در نقطه مرزی این کشور با سوریه وجود داشت، رقم خورده بود. داعش با شکست در خاورمیانه، حضور فعال در سایر مناطق همچون لیبی، افغانستان و آسیای مرکزی را دنبال خواهد کرد. گفته های رهبران این گروه نیز موید این موضوع است که مناطقی مانند لیبی، آسیای مرکزی و افغانستان مقصد بعدی داعش پس از عراق و سوریه است. در عین حال علاوه بر پیروزی های نظامی که علیه داعش در عراق و سوریه حاصل شده است، آنچه دارای اهمیت است نابودی تفکر داعش در منطقه است. تفکر داعش که در واقع همان تفکر تکفیری است، امروزه بیش از پیش پدیده ای رو به فزونی است که در صورت عدم کنترل و مهار، امکان رشد می یابد. تکفیر پدیده ای نوظهور در تاریخ اسلام نیست. ماهیت تکفیر همانی است که در گذشته بوده است؛ اما آنچه تکفیر عصر حاضر را از گذشته متمایز می کند، چهار خصوصیت است که عبارتند از: ابعاد جهانی آن، شبکه ای شدن تکفیری ها، اقدام به کشتارهای نامتعارف و وحشیانه و همچنین مشوه نمودن چهره اسلام رحمانی در اذهان مردم دنیا (نجات، ۱۳۹۴: ۲۱۸-۲۱۵)

در شرایط کنونی با به ثمر نشستن راهکارهای نظامی و عملیاتی در نابودی حاکمیت داعش، نوبت به راهبردهای فرهنگی برای نابودی تفکر داعش رسیده است. در واقع اقدامات نظامی متضاد و اقدام نظامی هماهنگی بین کشورهای منطقه، فقط بخشی از راه حل مقابله با گروه های تروریستی - تکفیری از جمله داعش است. رفع این مشکل، نیازمند اقدامی فرهنگی از سوی مسلمانان و به ویژه اهل سنت و علمای آنان است. در واقع باید گفت که واگذاری نقش به مسلمانان اهل سنت به ویژه علمای آن در مبارزه با داعش، از مهم ترین روش های مقابله با آنان است. به علاوه این

موضوع که تعداد اعضای داعش، به صورت قارچ گونه از کشورهای مختلف رشد می کنند و با وجود شکست های پی در پی در سوریه و عراق و تلفات سنگین باز هم می توانند از کشورهای مختلف آسیایی، آفریقایی و حتی اروپایی جذب نیرو کنند، موضوعی غیرقابل اغماض به نظر می رسد، اعتقادات گروه هایی مانند داعش، نه تنها با اعتقادات شیعه در تعارض است، بلکه به طور قابل توجه با اعتقادات اهل تسنن نیز تناقض دارد و هم بزرگان اهل تسنن و همسران داعش، در مقابل یکدیگر اعلام موضع و حتی برائت و جهاد کرده اند.

در طرف دیگر کشورهای منطقه نیز باید به این باور برسند که فقط با یک گروه تروریستی مبارزه نمی کنند، بلکه با ایدئولوژی مخربی روبرو هستند که باید جدا از عرصه نظامی، آن را در عرصه اندیشه و فکر نیز شکست داد. در حقیقت، «ایدئولوژی، بزرگ ترین خطری است که جهان در دهه آینده با آن روبروست. داعش با استفاده از مذهب وارونه ای که ارائه می دهد و نیز افزایش نفرت، توانایی جذب گروه های تروریستی و عناصر افراط گرا را از سراسر جهان دارد. به همین دلیل، نابودی آن برای پایان دادن به این خطر کافی نیست، بلکه باید با ریشه های این ایدئولوژی خطرناک مقابله کرد تا نتواند بار دیگر در منطقه رشد کند. ایجاد آگاهی و بیداری میان مردم در قبال داعش و افشای اهداف واقعی این گروه تروریستی و حامیان آن، از مهم ترین راهکارهای مقابله با داعش است؛ اقدامی که مراجع عالی دینی عراق، از جمله آیت الله سیستانی به آن پی بردند و از همه مردم، چه شیعه و چه سنی خواستند برای مقابله با این دشمن پسیج شوند (نجات، ۱۳۹۴: ۲۲۰).

در عین حال نکته مهمی که باید به آن توجه نمود، اقدامات سیاست خارجی ایران در این زمینه است که در شرایط پساداعش در کشورهای عراق و سوریه دارای اهمیت و افری میباشد. از مهم ترین اقدامات ایران در این کشورها می توان به تلاش برای مذاکره با کشورهای جنگ زده برای حضور فعال در بازسازی آنها اشاره نمود. در ابعاد سیاسی به نظر می رسد که ایجاد روابط پایدار با تمامی گروه ها و جریان های سیاسی و اجتماعی موجود در این کشورها می تواند در دستور کار قرار گیرد. این مساله در شرایطی است که دموکراسی تحمیلی در کشورهایی مانند عراق به واقع پروژه ای شکست خورده است و مشاهده می شود که با وجود دارا بودن این کشور از یک اکثریت شیعی، دولتی ائتلافی در این کشور شکل می گیرد که لزوم توجه ایران به تمامی گروه ها در صحنه سیاسی عراق را یاد آور می شود (نجات، ۱۳۹۴: ۲۲۰).

به علاوه در سوریه نیز شاهد اکثریتی بیش از ۶۰ درصدی از اهل سنت هستیم که لزوماً بایستی جایگاه مناسبی در آینده سیاسی داشته باشد. در این چارچوب، با وجود اتحاد راهبردی ایران با این کشور، سیاست خارجی ایران به ویژه از اواسط بحران سوریه به گونه ای در جریان است که شاهد رویکرد تهران به گذار به دموکراسی در سوریه هستیم؛ روندی که ضمن حفظ شراکت راهبردی در کشور، می تواند زمینه های دیپلماتیک و حضور فعال ایران در میان گروه های سوری را فراهم نماید. در سطوح منطقه ای نیز به نظر می رسد که مهم ترین رویکرد سیاست خارجی ایران بایستی بر نابودی کامل تروریسم متمرکز باشد. به علاوه در سطوح فرهنگی نیز تعامل بیشتر با سنی های حنفی و شافعی و سرمایه گذاری روی این جریان ها که از خشونت کمتری در قیاس با

حنبلی‌ها دارند می‌توانند زمینه‌های ثبات در منطقه را فراهم آورد.

نتیجه‌گیری

مقابله با تروریسم یکی از مهمترین تهدیدهای فراروی صلح جهانی در حال حاضر است. تروریسم به خودی خود تعیین‌کننده نظام کنش و واکنش نیست. مقابله با تروریسم باید از نظامی منطقی تبعیت کند؛ نظامی که در مقابل همه پدیده‌های ضد صلح تعریف شده و در ارزشهای فطری، الهی و انسانی نهفته است. در اینجا که کاستی‌های نظام بین‌المللی آشکار میشود. نظام بین‌المللی فاقد یک استراتژی روشن و جامع در مقابل تهدید و نقض صلح است؛ از این رو، سازوکارها و تدابیر ضد تروریستی مقرر در اسناد بین‌المللی موجود، با تدابیر دیگری که در خصوص گاه‌جهت و مجرای رادر پیش گرفته‌اند که الزاماً سایر مقوله‌های صلح جهانی ایجاد شده‌اند، سازگاری ندارند؛ بلکه تناقض و ناسازگاری‌های آنها در عمل به وضوح نمایان میشود. نمونه آن، نقش تروریسم و ضد تروریسم در نقض حقوق بشر و حقوق اساسی ملتها است. دنیا با ابتکار غرب از زمان تأسیس ملل متحد در سال ۱۹۵۴، مقوله حمایت از حقوق بشر را پیاده‌سازی نمود و رفته‌رفته بر شدت حمایت‌های مورد نظر افزود تا جایی که ملتهای شرقی این افراط غرب را مورد انتقاد قرار دادند. اما از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد، تدابیری در دستور کار مقابله با تروریسم قرار گرفت که در درجه اول، این نهادها و اصول حمایت از حقوق بشر را مورد نقض جدی قرار داد. شکنجه و تجاوز که پیش از آن به عنوان فجیع‌ترین اعمال ضد بشری شناخته می‌شد، یکباره به عنوان شیوه‌های مقابله با تروریسم در دستور کار غرب قرار گرفت. آنها این جنایات را در لوای مقابله با تروریسم و تأمین امنیت ملی توجیه کردند و حتی این جنایات را علیه شهروندان خودشان نیز اعمال کردند. فراتر از آن، به سرزمینهای دیگر تجاوز مسلحانه نمودند تا امنیت کشورشان را تأمین کنند. تجربه یک دهه بعد از این تدابیر ضد تروریستی - که به عکس، اقداماتی تروریستی به معنای واقعی آن بوده‌اند - نشان میدهد جهان باید رهیافت و طرز تفکر خود را که مبتنی بر تحمیل و هژمونی بوده است را کنار بگذارد و رهیافتی عادلانه در پیش گیرد. این همان رهیافتی است که از آن به عنوان «ائتلاف جهانی علیه تروریسم برای صلح عادلانه» یاد میشود و به نظر میرسد، یکی از علل اصلی کاستی و عدم توفیق تالش‌های گذشته و حاصل نشدن صلحی ماندگار و فراگیر در دوران معاصر، تکیه نظریه‌ها و گفتمان‌های صلح بر محورهایی گذار و فرعی بوده است و جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر ظرفیت‌های جهانی و ملی و همکاری‌های بین‌المللی، سعی در گسترش و ارائه راهبرد صلح عادلانه جهانی را به گستره تمام جهان دارد.

جمهوری اسلامی ایران با اقدامی ابتکاری، مخصوصاً اخیر، راهبردی را برای مقابله با تروریسم در پیش گرفته است که در ضمن مقابله با ریشه‌ها و مبادی فکری و اعتقادی تروریسم و تالش برای خشکاندن ریشه‌ها و علل تروریسم، به طور همزمان به صورت تاکتیکی و عملیاتی با مظاهر تروریسم هم مقابله نموده است و از گسترش

و بسط اقدامات تروریستی جلوگیری نموده است و در این زمینه با سازمان های بینالمللی و منطقه ای و مبادی اجرایی آنها همچون اینترپل و پلیس بین الملل هم همکاری های گسترده ای داشته است. بنابراین، مقابله با تروریسم در جمهوری اسلامی ایران، تحت لوای راهبردهای مذهب شیعه، مورد بررسی مقابله با آن و با توجه به دین مبین اسلام مخصوصا و تحلیل قرار گرفت و میتوان نتیجه گرفت که تروریسم و اقدامات تروریستی هرچه هست، معلول است و نه علت؛ لذا مقابله با تروریسم نیز باید معطوف به از خود تروریسم؛ خشکاندن بین بردن علتها و ریشه های تروریسم باشد نه صرفا ریشه های تروریسم هم مستلزم بازنگری در شیوهه ای مبارزه و توجه به حقوق اساسی بشر در عین عدالت و برابری همه کشورها، به ویژه شناسایی ریشه ها و عوامل موجهه تروریسم است. همچنین، در جمهوری اسلامی ایران و از نظر رهبران آن، تروریسم به دلیل اینکه یکی از جدترین و بلکه خطرناکترین مظاهر تهدید برای صلح و امنیت بین المللی تلقی میشود؛ در همه اشکال و مظاهر آن، از سوی هر کسی، هر کجا و برای هر هدف و مقصودی که باشد، مطرود و محکوم است. از این روست که تفکیک تروریسم به تروریسم خوب و تروریسم بد بزرگترین نقطه ضعف و پاشنه آشیل هر گونه راهبردی در مسیر مبارزه و مقابله با این پدیده شوم و نفرت انگیز است؛ اما نباید فراموش کنیم که بحث تروریسم، تا وقتی که یک تعریف و مفهوم مشخص و جامع نداشته باشد و ابعاد آن به درستی روشن نشده باشد، همچنان به طور گسترده ادامه داشته و شاید هر روز قربانیان بیشتری را فدای منافع و مصالح ویژه برخی کشورهای منفعت طلب نماید. البته الزم است تأکید شود که راهبرد جمهوری اسلامی ایران در مقابله با تروریسم، مانند برخی کشورهای قدرت طلب و استعمارگر که به بهانه مبارزه با تروریسم خود عامل و مبنای اقدامات تروریستی شده اند و به تروریسم دامن می زنند، نبوده و ایران اسلامی به دنبال این است با محوریت دین مبین اسلام که آزادگی و کرامت انسانی را مبنا قرار داده و همه انسانها را به این ارزش ها دعوت نموده است، به جامعه ای پر از صلح، دوستی، برابری، عدالت، آزادگی، امنیت و پایبند به ارزش های اسلامی و انسانی نائل شود و بشریت را از این وضعیت نابسامان که خون انسان های بی گناه و مدافع حقوق اساسی خود، به ناحق بر زمین ریخته و هیچکس هم اجازه خون خواهی و اعتراض به اقدامات آنان را ندارد، نجات دهد.

در این میان جمهوری اسلامی ایران نیز با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک و اندیشه و ایدئولوژی خاص ضد استکباری خود از تهدیدات تروریستی در امان نبوده است. مرزها حضور اقدام متعدد، گرایشات فکری و مذهبی گوناگون، سبب گشته تا امنیت ملی ایران در برخی اوقات با بحرانها و تنش هایی درگیر باشد. و با ظهور عصر جدیدی از تروریسم و پیوند آن با تکنولوژی و ابزار نوین و همچنین تقویت از سوی قدرت ها بزرگ و اشغالگر، می توان ادعان داشت که امنیت ملی ایران به جد با تروریسم پیوند محکمی خورده است.

در این پژوهش همان طور که مشاهده شد، ضمن تعاریف گوناگونی از پدیده تروریسم ارائه شده است به اقدامات تروریستی که گروههای معاند سیاسی و شبه نظامی در اطراف مرزهای شمال غرب و جنوب شرق، ضد امنیت ملی ایران انجام می دهند، اشاره گشت.

در طی سال های گذشته ملت ایران به دفعات گوناگون شاهد جنایات و اقدامات تروریستی از سوی گروهک های تروریستی مختلفی بوده که با حمایت آمریکا و غرب به مقابله با ایران پرداخته اند.

گروهک پژاک در مرزهای شمال غرب و گروهک جند الله (جند الشیطان) در مرزهای جنوب شرق نمونه هایی از این گروهک های تروریستی هستند که از طریق هدایت از سوی رهبران بلا منازع خود در گروه های پ ک ک و القاعده از تضادهای، قومی فرقه ای و مذهبی در مناطق مرزی استفاده می کنند و با خشونت و ترور به دفعات مخل امنیت مردم مسلمان کرد و بلوچ در آن مناطق می شوند. و با اقدامات تروریستی همچون بمب گذاری گروگان گیری تجاوز به نوامیس، ترور مردم عادی و مسئولین منطقه و عملیاتهای انتحاری، سعی در ایجاد ناامنی در محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران می نمایند.

- (۱) قرآن کریم
- (۲) احمدوند علی محمد ، ۱۳۸۶، درباره راهبرد دوماهنامه توسعه انسانی پلیس ، شماره ۱۰
- (۳) اخوان کاظمی، بهرام، ۱۳۸۹، امنیت در نظام سیاسی اسلام، تهران، انتشارات کانون اندیشه جوان،
- (۴) اردبیلی، محمدعلی ۱۳۸۱، مفهوم تروریسم مندرج در: تروریسم و دفاع مشروع از نظر اسلام و حقوق بین الملل، مجموعه مقالات و سخنرانی های ارائه شده در همایش ، تهران ، مرکز مطالعات توسعه قضایی ، دانشکده علوم قضایی و خدمات دارای
- (۵) ازغندی، علیرضا و جلیل روشن دل ۱۳۸۶، مسائل نظامی و استراتژی معا صر، تهران: نتر سمت
- (۶) اسدی بیژن. ۱۳۹۰. سیاست خارجی دولت اصلاحات؛ موفقیت‌ها و شکست‌ها. باز
- (۷) افتخاری اصغر ، شبستانی علی. ۱۳۹۰. راهبرد جمهوری اسلامی ایران در مقابله با تروریسم. آفاق امنیت ش ۱۲. عبداللهی، محسن ۱۳۸۸ . تروریسم: حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهر دانش.
- (۸) افتخاری، اصغر ۱۳۹۵» . مدارات تروریسم: چهره دوگانه تروریسم در عراق، «در: جمعی از نویسندگان، عراق پس از سقوط صدام، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
- (۹) افشار نیا، جعفر. ۱۳۹۸ «امکان توسل به دفاع مشروع در مبارزه با تروریسم بامطالعه ی موردی مبارزه ی ترکیه با گروه تروریستی پ.ک.ک.» مجموعه مقالات اولین کنگره ی ملی ۷۱ هزار شهید ترور. تهران : شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر، دور
- (۱۰) اکبرزاده فریدون ، رحیمی محمد. ۱۳۹۶. بحران هسته ای و تاثیر ان بر سیاست های خارجی دولت نهم و دهم. اولین کنفرانس ملی حقوق و علوم سیاسی
- (۱۱) امینی حسن. ۱۳۸۳. تاثیر حوادث یازده سپتامبر بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. اعتدال
- (۱۲) امینیان، بهادر و شفق ضمیری جیرسرایبی ، ۱۳۹۵، تاثیر رژیم کنترل تکنولوژی موشکی بر امنیت ملی و بازدارندگی جمهوری اسلامی ایران « فصلنامه آفاق امنیت، سال نهم، شماره سی و دوم.
- (۱۳) ایران (۲۰۱۱-۲۰۱۵)، فصلنامه مدیریت و پژوهشهای دفاعی دانشکده و پژوهشکده دفاعی، سال پانزدهم، ش ۸۱
- (۱۴) آشنا، حسام الدین و اسمعیلی، محمدصادق، ۱۳۸۸ امنیت فرهنگی؛ مفهومی فراسوی امنیت ملی و امنیت انسانی، فصلنامه راهبرد فرهنگ، شماره ۵،
- (۱۵) آمی علی ، کشاورز مقدم الهام. ۱۳۹۶. جایگاه مجموعه امنیتی محور مقاومت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. مطالعات سیاسی جهان اسلام
- (۱۶) بازارگان ابوالفضل ، حسین پوراحمدی میبیدی. ۱۳۹۷. ابعاد سیاسی و امنیتی حمایت از سوریه در سیاست خارجی ج.ا. ایران (۲۰۱۷-۲۰۱۱) رهیافت های سیاسی و بین المللی رهیافت های سیاسی و بین المللی شماره ۳
- (۱۷) بزرگر کیهان. ۱۳۸۸. سیاست خارجی ایران از منظر رئالیسم تهاجمی و تدافعی. روابط خارجی
- (۱۸) بزرگمهری، مجید ۱۳۸۵» موضع گیری سازمان کنفرانس اسالمی در مبارزه با تروریسم

- بین المللی،» (ترجمه)، ماهنامه زمانه، سال پنجم، شماره ۵۱
- (۱۹) بزرگمهری، مجید، ۱۳۹۴، نقش سازمان ملل متحد در مبارزه با تروریسم، تهران، انتشارات دانشگاه بین المللی امام خمینی
- (۲۰) بوزان، باری، ۱۳۹۶، مردم دولتها و هراس، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- (۲۱) بهمنی جواد. ۱۳۹۵. جامعه مدنی در دوران احمدی نژاد و خاتمی. کنفرانس بین المللی پژوهش در علوم و تکنولوژی
- (۲۲) پورسعید، فرزاد(۱۳۸۸)، تحول تروریسم در روابط بین الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۱۲، شماره ۴۶، زمستان.
- (۲۳) تهمی، سید مجتبی، امنیت ملی، ۱۳۹۰ دکتترین، سیاست های دفاعی و امنیتی، کانون پژوهش های دریای پارس،
- (۲۴) جزایری سید عباس، قائدی امیر. ۱۳۹۹. ابعاد مسئولیت های حقوقی مربوط به سقوط هواپیمای اوکراینی. نشریه فقه و حقوق نوین ش ۴
- (۲۵) جعفری انوش، سحری در گاهی نرگس. ۱۳۹۴. اثر سیاست خارجی عصر محمود احمدی نژاد بر منافع ملی. کنفرانس ملی چارسوی علوم انسانی
- (۲۶) جمراسی فراهانی، علی اصغر، ۱۳۸۵، بررسی مفاهیم نظری امنیت ملی، چاپ ۴، تهران مرکز آموزش مدیریت دولتی
- (۲۷) جهان بزرگی، احمد، ۱۳۸۸، امنیت در نظام سیاسی اسلامی، چاپ ۱، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- (۲۸) حاتمی محمدرضا. ۱۳۹۴. شکل گیری داعش در کانون پویش جهانی شدن. پژوهشنامه روابط بین الملل .



Structural and geopolitical reasons for the presence of Iran's advisor in the Syrian crisis in order to fight terrorism

Received : 2024/05/14

ISSN 9387-3041

Accepted: 2024/07/21

abstract

Ahmad Bargahi:

Ph.D. student, Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran

Email: Bargahi1365.85@yahoo.com

Hamed Mohaghig Nia:

Assistant Professor, Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran (Responsible Author)

Email: hamed.mohagheghnia@proton.me

Jahanbakhsh Moradi:

Assistant Professor, Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran

Email: Jahanbakhsh.Moradi@yahoo.com

The purpose of the current research was to explain the structural and geopolitical reasons for the presence of Iran's advisers in the Syrian crisis. The Islamic Republic of Iran, based on the dangerous situation of Syria in connecting the scattered circles of the axis of resistance including Iran, Lebanon's Hezbollah, Hamas and the Palestinian Islamic Jihad, as well as considering the strategic backyard of this country in the vicinity of the borders of the Israeli regime, as its strategic enemy, to the Syrian crisis. entered. This, that is, the entry of an adviser to the Syrian crisis, can not only be considered as part of Iran's identity structure in the region, which considers countries and groups as friends or enemies, but also structurally, the survival of the Assad government in Syria favors the balance of power in the region. Iran and its trans-regional allies Russia and to some extent China, to the detriment of the regional powers of Turkey, Saudi Arabia and the Israeli regime and their western trans-regional allies i.e. America and Europe. Thus, another component of Iran's foreign policy, i.e. anti-arrogance, continues in the structure of the balance of power in the Middle East. Therefore, although Syria has suffered and continues to suffer from many and serious problems in the political and social spheres, the unrest in this country, at least in Iran's view, is not of the Arab Spring popular uprising or Islamic awakening intended by Iran, but rather the complexity and escalation of the crisis in this country. The country is a function of regional strategic and geopolitical competitions and is also affected by international equations. And of course, the geopolitics of this country also had an effect on the occurrence of civil war in it. **Keywords:** Geopolitics, the presence of an adviser, Iran, the Syrian crisis

دلایل ساختاری و ژئوپلیتیک حضور مستشاری ایران در بحران سوریه به منظور مبارزه با تروریسم

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۳۱

ISSN 9387-3041

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۰۲/۲۵

چکیده

هدف از پژوهش حاضر، تبیین دلایل ساختاری و ژئوپلیتیک حضور مستشاری ایران در بحران سوریه بود. جمهوری اسلامی ایران، بر اساس موقعیت خطیر سوریه در اتصال دادن حلقه‌های پراکنده محور مقاومت شامل ایران، حزب‌الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی فلسطین و همچنین، تلقی حیاط‌خلوت راهبردی از این کشور در مجاورت مرزهای رژیم اسرائیل، به‌عنوان دشمن راهبردی خود، به بحران سوریه وارد شد. این امر، یعنی ورود مستشاری به بحران سوریه را نه‌تنها می‌توان در زمره سازه هویتی ایران در منطقه دانست که از کشورها و گروه‌ها، تلقی دوست یا دشمن دارد، بلکه به لحاظ ساختاری، بقای دولت اسد در سوریه، موازنه قوا را در منطقه به نفع ایران و متحدان فرا منطقه‌ای آن روسیه و تا حدودی چین و به ضرر قدرت‌های منطقه‌ای ترکیه، عربستان و رژیم اسرائیل و متحدان فرا منطقه‌ای غربی آن‌ها یعنی آمریکا و اروپا، نگاه می‌دارد. بدینسان، مؤلفه دیگر سیاست خارجی ایران، یعنی استکبارستیزی نیز در ساختار موازنه قدرت در خاورمیانه، تداوم می‌یابد. بنابراین، اگرچه سوریه از مشکلات فراوان و جدی در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی، رنج برده و می‌برد، اما ناآرامی‌های این کشور، حداقل در دید ایران، از جنس خیزش مردمی بهار عربی یا بیداری اسلامی مدنظر ایران نیست، بلکه پیچیدگی و تشدید بحران در این کشور، تابعی از رقابت‌های راهبردی و ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و همچنین متأثر از معادلات بین‌المللی است. و البته که ژئوپلیتیک این کشور نیز در وقوع جنگ داخلی در آن اثر داشته است.

احمد بارگاهی:

دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

Email: Bargahi1365.85@yahoo.com

حامد محقق نیا:

استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران (نویسنده مسئول)

Email: hamed.mohagheghnia@proton.me

جهانبخش مرادی:

استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

Email: Jahanbakhsh.Moradi@yahoo.com

کلید واژه ها: ژئوپلیتیک، حضور مستشاری، ایران، بحران سوریه

در دهه‌های اخیر منطقه خاورمیانه به دلائل متعددی درگیر تروریسم و جریان‌های تروریستی بویژه گسترش جریان‌های تندرو دینی شده است بطوری که عمده حوادث تروریستی جهان در کشورهای نظیر سوریه، عراق، پاکستان، افغانستان و... رخ می‌دهد و به همین دلیل، خاورمیانه موضوع بسیاری از گفتگوهای دو یا چندجانبه بین‌المللی کشورها در خصوص مواجهه با بحران‌های برخاسته از این جریان‌های تروریستی شده است و جمهوری اسلامی ایران نیز به دلائل مختلف ژئوپلیتیکی تحت تأثیر گسترش تروریسم، به ایفای نقش خود در مقابله با این جریان‌ها پرداخته است. در این میان همکاری جمهوری اسلامی با ائتلاف غرب به رهبری امریکا در جنگ با طالبان افغانستان پس از حوادث تروریستی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ که از سوی جریان القاعده مستقر در افغانستان رهبری شده بود تا کمک به کشورهای منطقه خاورمیانه همچون عراق و سوریه که همزمان با شروع موج بیداری اسلامی و تحولات موسوم به بهار عربی درگیر گسترش فعالیت‌های تروریستی جریان‌های تندرو اسلامی همچون القاعده و دولت اسلامی عراق و شام و دیگر گروه‌های تروریستی شده بودند، نشان از نقش‌آفرینی مؤثر جمهوری اسلامی ایران در مبارزه برای مقابله با رشد جریان‌های تروریستی و مهار آن‌ها در طول دو دهه اخیر در منطقه خاورمیانه داشته است در این میان یکی از نکات مجهول در پژوهش‌های انجام‌شده در خصوص سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قبال جریان‌های تروریستی، دسته‌بندی و قالب‌بندی این رویکردهای در قالب یکی از نظریه‌های مطرح سیاسی و ژئوپلیتیکی می‌باشد که با وجود اینکه هر یک دارای بنیان‌های قوی از نظریه‌های سیاسی مهم می‌باشد اما به‌تنهایی نمی‌توانند پاسخگوی تحلیل و واکاوی رویکرد جمهوری اسلامی ایران در مقابله با جریان‌های تروریستی در منطقه خاورمیانه باشد. در این راستا آنچه که در دسته‌بندی کلی دیدگاه‌های مطرح در این حوزه می‌توان به آن‌ها اشاره کرد را می‌توان در قالب دو رویکرد مهم ژئوکالچر مبتنی بر مؤلفه‌های سازه‌نگاری و منطق ژئوپلیتیکی مبتنی بر واقع‌گرایی تحلیل و تفسیر کرد. در مورد تحلیل موضوع پژوهش از منظر ژئوکالچر و مؤلفه‌های معطوف به آن همچون نظریه‌های سازه‌نگاری و پرنسپ بودن عناصر و متغیرهای فرهنگی، مذهبی، تاریخی و پیوستگی سرزمینی و... جمهوری اسلامی ایران به دلیل داشتن اشتراکات فوق با بخش اعظمی از کشورهای خاورمیانه و نفوذ ژئوکالچری خود در برخی از کشورهای درگیر جریان‌های تروریستی، با بهره‌مندی از ظرفیت متحدین منطقه‌ای خود به ایفای نقش فعالانه خود در مبارزه با گسترش تروریسم در منطقه بویژه در عراق پرداخت. در برخی دیگر از کشورهای درگیر خاورمیانه نیز همچون سوریه با نظام حکومتی سکولار که نقش متغیرهای ژئوکالچر به‌مراتب کمتر از مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی واقع‌گرایانه‌ای برای ایران بود جمهوری اسلامی در راستای حفظ منافع امنیتی با اتخاذ سیاست‌های رئالیستی به حمایت از نظام سیاسی حاکم بر این کشور برای مقابله با تروریسم پرداخت کما اینکه این سیاست را در خصوص جنگ افغانستان پس از جریان تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

نیز در قالب سیاست همکاری و مشارکت با کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در راستای مهار تروریسم در این کشور بکار گرفت.

پژوهش حاضر با توجه به مؤلفه‌های فوق به دنبال آن است که نقش ژئوپلیتیکی ایران در مهار تروریسم از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰ در منطقه خاورمیانه از چه منطقی تبعیت می‌کند؟ آیا از منطق ژئوپلیتیکی تبعیت می‌کند و متأثر از این رهیافت‌ها بوده؟ یا از منطق ژئوکالچر متأثر بوده و استفاده کرده؟ یا سؤال مهمتر این که چه تئوری‌هایی می‌توان در تحلیل و تبیین ابعاد این پژوهش می‌تواند به کمک ما بیاد؟ که در این پژوهش به بررسی آن پرداخته می‌شود.

ریشه‌شناسی ژئوپلیتیک

ژئوپلیتیک در قرن بیست زاده شد، با پیچ‌وخم‌های آن در هم آمیخت و در پرتلاطم‌ترین مقاطع آن هویت یافت. با جنبش‌های ملی نیمه نخست سده همراهی کرد، اما نقش الهام‌بخش آن در توسعه‌طلبانه هیتلر آن را بنام بی‌اعتبار کرد که پس از جنگ جهانی دوم، از اندیشه‌ای بین‌المللی رخت بر بست (دورو، ۱۳۸۱: ۵).

ژئوپلیتیک به منزله ابزاری برای نزدیک کردن سیاست دولت‌ها به یکدیگر مورد توجه قرار گرفته است. در یک قرن گذشته و در زمانی که جغرافیای سیاسی در عرصه علوم انسانی ظاهر شد، هدف آن تجزیه و تحلیل عینی نبود، برعکس گرایش سیاسی آن به نفع یکی از دولت‌ها بود. در زمان جنگ جهانی دوم و گرایش نازی‌ها به سلطه‌طلبی و سیطره بر اروپا مشروعیت آن از بین رفت (سوتاز، ۱۳۸۶: ۱۰). تا آنکه بار دیگر دانشمندان علم دوست از دانشگاهیان که دانش را در خدمت انسانی به کار می‌بردند و نه مانند سیاستمداران دربند مطامع سلطه‌جویانه و نژادپرستانه خود به کار می‌بردند و بدین‌وسیله بار دیگر ژئوپلیتیک در دانشگاه زاده شد و به جهانیان تنها جهت خدمت انسان و دور از جنگ مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۹۰۵ کلین واژه آلمانی «گئوپلیتیک» را که به معنای «علم حکومت در حکم قلمروی در فضا» بود به کار گرفت. نه به این دلیل که کار رودلف کلین به نحو چشمگیری علمی بود، بلکه به این دلیل که اثر او آمیخته به افراط در ناسیونالیسم و داروینیسم بود (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۶).

سیر تحول یک مناطق ژئوپلیتیکی

منطقه به‌عنوان زیرمجموعه فضای جغرافیایی سطح کره زمین بخشی از آن است که به لحاظ ساختاری و یا کار کردی از تجانس و یگانگی برخوردار می‌باشد و بر پایه‌ی خصیصه‌های ساختاری و یا کار کردی از مناطق هم‌جوار خود متمایز می‌گردد. منطقه می‌تواند خشکی پایه، آب‌پایه و یا تلفیقی باشد و از مقیاس‌های کوچک نظیر دریاچه یا شبه‌جزیره تا مقیاس‌های بزرگ نظیر اقیانوس و یا قاره را در برگیرد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۳: ۶۵-۷۱).

مناطق جغرافیایی بر پایه‌ی یک یا چند خصیصه ساختاری نظیر کالبد فضا، نوع اقلیم، نوع زبان، نوع دین و مذهب، نوع و سطح فرهنگ و تمدن و یا خصیصه‌های کار کردی نظیر: تولید محصول و یا عملکردهای اقتصادی، اجتماعی، ارتباطی، فرهنگی، سیاسی و غیره تعیین هویت می‌شوند. منطقه یک اصطلاح جغرافیایی است که در صورت برداشتن عناصر و خصیصه‌های آن از حیث سیاسی، تغییر ماهیت داده و به منطقه

ژئوپلیتیکی تبدیل می‌شود (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۱۱۱). مناطق ژئوپلیتیکی استاتیک نبوده و سرشتی دینامیک و پویا دارند و دینامیسم آن‌ها بر پایه «منطق تحول و تکامل منطقه ژئوپلیتیکی» از مدل نظری خاصی تبعیت می‌کند. مطابق این مدل، تحول و تکامل هر منطقه ژئوپلیتیکی در چارچوب مراحل پنج‌گانه زیر انجام می‌پذیرد.

مرحله اول: وجود یک منطقه جغرافیایی محض است

که بر پایه یک چند خصیصه یا عنصر ساختاری و کارکردی دارای تجانس و یگانگی می‌باشد. چنین منطقه‌ای به‌مثابه کالبد فضائی و چارچوب جغرافیایی فرآیندهای سیاسی عمل می‌نماید.

مرحله دوم: پیدایش منطقه ژئوپلیتیکی است.

پیدایش منطقه ژئوپلیتیکی مستلزم بردارشدن منطقه از حیث سیاسی است. بدین معنی که عناصر و خصیصه‌های ساختاری و کارکردی منطقه جغرافیائی از نظر بازیگران سیاسی به‌ویژه حکومت‌ها ارزش و اعتبار پیدا می‌کند و نظر آنان را به خود جلب می‌نماید. به سخن دیگر عناصر مزبور در اهداف و منافع و استراتژی بازیگر آن جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌نمایند.

مرحله سوم: شکل‌گیری و توسعه سازه ژئوپلیتیکی است.

در این مرحله بازیگران سیاسی بر پایه تصور خود از ارزش عناصر منطقه و نقشی که در تأمین منافع آن‌ها دارند دست به اقدام و تکاپو می‌زنند تا کارکرد عناصر مزبور را به کنترل درآورده و در راستای اهداف و منافع خود، آن‌ها را شکل داده و مورد بهره‌برداری قرار دهند و دست رقبای خود را از کنترل آن‌ها دور نگهدارند آن‌ها سعی می‌کنند نقش عناصر مزبور را در راستای منافع خود مدیریت نموده و یا رقبای خود را از دسترسی و مدیریت آن‌ها دور کنند و یا آن‌ها را علیه رقبای خود به کار ببرند.

در این مرحله و در پرتو فعال شدن بازیگران سیاسی اعم از درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای، الگوهای مختلف رفتاری اعم از همگرایی، واگرایی، رقابت، کشمکش، ستیز، همکاری بین بازیگران سیاسی برای کنترل و مدیریت ارزش‌ها و عناصر منطقه به وجود می‌آید که از آن به سازه ژئوپلیتیکی تعبیر می‌شود؛ بنابراین سازه ژئوپلیتیکی از جنس رابطه است که شامل شبکه‌ای از روابط بین بازیگران بوده و در طیفی از همگرایی و واگرایی در نوسان است و نیروهای همگرا و واگرا در منطقه ژئوپلیتیکی دائماً با یکدیگر به رقابت و ستیز مشغول‌اند. مناطق ژئوپلیتیکی جهان ممکن است برای مدت طولانی در این مرحله به سر ببرند (نظیر منطقه خلیج‌فارس) و تداوم یا پایان این مرحله تا حد زیادی به نقش دیپلماسی بستگی دارد.

مرحله چهارم: در این مرحله، منطقه بر سر دوراهی قرار دارد:

۱- غلبه نیروهای همگرا بر واگرا و توسعه همگرایی در منطقه بین بازیگران ۲- غلبه نیروهای واگرا بر همگرا و توسعه واگرایی در منطقه. البته حالت سومی نیز ممکن است تصور شود و آن موازنه بین نیروهای همگرا و واگراست که این وضعیت در واقع همان تداوم مرحله سوم یا سازه ژئوپلیتیکی است که به تقسیم نیروها و شکاف منطقه‌ای و کاهش کارکردها و اثربخشی پتانسیل‌های ذاتی منطقه‌ای کمک می‌نماید.

در مرحله چهارم، نقش‌آفرینی دیپلماسی بسیار اهمیت دارد. چنانچه در پرتو دیپلماسی

مثبت، نیروهای همگرا در منطقه غالب شوند و منطقه به‌سوی همگرایی حرکت کند نوعی ادراک منفعت جمعی بین بازیگران پدید می‌آید و بازیگران به این نتیجه و خرد جمعی می‌رسند که دستیابی به اهداف و منافع آن‌ها در پرتو همکاری، تعاون و ثبات و آرامش منطقه‌ای امکان‌پذیر است؛ بنابراین منطقه به‌سوی ثبات، آرامش، همگرایی و توسعه و فعال شدن کارکردها و پتانسیل‌های ذاتی آن حرکت می‌کند و منطقه به کمال و عقلانیت ژئوپلیتیکی نائل می‌آید و زمینه را برای رسمی کردن همکاری منطقه‌ای فراهم می‌کند. برعکس چنانچه در پرتو دیپلماسی منفی، نیروهای واگرا بر نیروهای همگرا در منطقه غلبه کنند، واگرایی توسعه می‌یابد و به بی‌ثباتی و هرج‌ومرج منطقه‌ای منجر می‌شود و منطقه را به‌سوی ستیز و جنگ بین بازیگران هدایت می‌کند.

مرحله پنجم: این مرحله، محصول وضعیت دوگانه مرحله چهارم هست:

یعنی چنانچه نیروهای واگرا چیره شوند و منطقه به کمال و عقلانیت ژئوپلیتیکی برسد و زمینه برای رسمیت پیدا کردن همکاری و تعاون منطقه‌ای فراهم شود، سازمان منطقه‌ای تشکیل می‌گردد. سازمان منطقه‌ای که در پرتو دیپلماسی فعال و مثبت همگرا ساز پدید می‌آید، در واقع چارچوب نهادی و حقوقی رسمی است که الگوهای همکاری بین بازیگران را در یک یا چند بعد و بر پایه یک یا چند عنصر ساختاری و یا کارکردی تعریف می‌نماید. تعداد زیادی از مناطق ژئوپلیتیکی جهان به این مرحله رسیده و سازمان منطقه‌ای در آن‌ها تشکیل شده است. نظیر: اروپا، آمریکای شمالی، جنوب شرق آسیا، اقیانوس کبیر و غیره. پایداری، استحکام و توسعه کارکردها و فعالیت‌های سازمان منطقه‌ای و سپس یکپارچگی کارکردی آن‌ها (نظیر اتحادیه اروپا)، مستلزم پایداری و تداوم نقش دیپلماسی مثبت و پایداری ادراک منفعت جمعی در بین بازیگران سیاسی است.

در نقطه مقابل چنانچه نیروهای واگرا بر همگرا در منطقه چیره شوند، منطقه به‌سوی تشدید بحران و یا برگشت به مرحله سوم حرکت خواهد نمود. نظیر منطقه خلیج فارس، جنوب آسیا، قفقاز، شرق مدیترانه و جنوب غرب آسیا. سیاست خارجی و ژئوپلیتیک

برتری‌های ژئوپلیتیکی کشورها به‌طور مشخص بر اساس امتیازهای محیط جغرافیای این کشورها تعیین می‌شود و بهره بردن از این برتری‌ها و تلاش برای دستیابی به چیرگی‌های جغرافیایی تازه و ارتقای اهمیت برتری‌های قبلی در محیط بین‌الملل از اهداف مهم کشورها در عرصه بین‌المللی است. موقعیت ژئوپلیتیک یک کشور که می‌تواند تولید کننده فرصت برای یک کشور باشد، به همان شکل می‌تواند محدودیت‌هایی را نیز ایجاد کند. برخی عوامل جغرافیایی می‌توانند سیاست و استراتژی ملی کشور را در یک حوزه ژئوپلیتیک منفعل و برای آن کشور نوعی چالش ژئوپلیتیک ایجاد کند (احمد پور و دیگران، ۱۳۸۹: ۳).

ژئوپلیتیک برای دستیابی به یک سیاست خارجی کارآمد بر شناسایی محدودیت‌ها و امکانات به وجود آمده از موقعیت‌های در حال تحول منطقه‌ای و جهانی تأکید دارد. درک ژئوپلیتیک از سیاست خارجی کشورها نیازمند تحلیل واقع بینانه از فضای جغرافیایی پیرامون یک واحد سیاسی، می‌باشد. از این جهت ژئوپلیتیک به‌عنوان یک

عرصه مطالعاتی می‌تواند راهبردهای سیاست خارجی کشورها را تعیین و اولویت‌های اساسی آن را مشخص سازد (قالیباف و دیگران، ۱۳۸۷: ۵۵)

در تلقی بین‌المللی، از قدرت به‌عنوان موتور محرکه نظام بین‌الملل و هدف اصلی رفتار دولت‌ها برای کسب منافع و رفع تهدیدهای یاد می‌شود. مهمترین خصیصه قدرت، پویایی است؛ این ویژگی باعث می‌شود تا جایگاه کشورها در سلسله مراتب قدرت در نظام بین‌الملل، پیوسته تغییر پیدا کند. درک ژئوپلیتیکی نسبت به نظام بین‌الملل به‌عنوان شاکله‌ی برآمده از قدرت و تحول دائمی جایگاه کشورها، حاوی بینشی عمیق برای سیاست خارجی دولت‌ها است. هدف نهایی ژئوپلیتیک از تشریح ساختار نظام روابط بازبگرن و چهارچوب‌های جغرافیایی قدرت، ارائه این دید به سیاست‌گذاران است که منابع قدرت بر ایند چه عناصری هستند و چگونه بر شکل‌گیری سیستم ژئوپلیتیکی جهانی و روابط قدرت بین‌المللی تأثیر می‌گذارند (قالیباف و دیگران، ۱۳۸۷: ۵۵).

اهمیت جایگاه ژئوپلیتیک سوریه برای جمهوری اسلامی ایران

بحران سوریه با پیچیدگی‌هایی که دارد، اثرگذاری‌هایی را بر سیاست خارجی ایران در برداشته است. با توجه به دخالت کشورهای منطقه و فرامنطقه‌ای و قدرت‌گیری گروه‌های رادیکال در سوریه، آینده سوریه حکایت از آن دارد که در صورت ادامه بحران، تحمیل الزامات اساسی را بر سیاست خارجی ایران در بر خواهد داشت. معمای امنیتی ایران در سوریه و ادامه بحران در آن کشور به‌ویژه در صورت تغییر قدرت حاکم، چالش‌هایی را در قالب قطع پل ارتباطی ایران با حزب الله، کاهش و یا قطع قدرت نفوذ ایران در آن منطقه، آسودگی خاطر رژیم صهیونیستی، گسترش گروه‌های رادیکال مخالف با ایران و... را به دنبال خواهد داشت. در چنین فضایی انتخاب رویکردی قابل اعتنا در جهت افزایش امنیت و نقش منطقه‌ای ضرورتی اساسی است. به نظر می‌رسد با توجه به شرایط فعلی سوریه و حوزه نفوذ ایران، از بین دو رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی و واقع‌گرایی تدافعی، واقع‌گرایی تدافعی از قابلیت بیشتری در تحلیل سیاست خارجی ایران در طی بحران سوریه برخوردار باشد. (ترابی و محمدیان، ۱۳۹۴: ۷۸).

به‌طور کلی، اهمیت ژئوپلیتیک سوریه ناشی از این عوامل است:

۱- دارای جایگاه مرکزی در حوزه‌های ژئوپلیتیک آسیای صغیر و دریای مدیترانه، شبه‌جزیره عربستان و به‌طور کلی، خاورمیانه؛

۲- پیوند سوریه با درگیری‌های اعراب - اسرائیل

۳- حلقه وصل اعضای محور مقاومت شامل ایران، عراق، حزب الله لبنان و حماس. فلسطین

بعد دیگر بحران سوریه که مهمترین بعد آن است به دخالت‌های منطقه‌ای و خارجی مربوط می‌شود. در واقع، تداوم بحران سوریه ناشی از رقابت بین دو جریان متضاد «مقاومت» و «محافظه‌کار عربی» در منطقه خاورمیانه است. توضیح آنکه، پیش از انقلاب‌های عربی و به راه افتادن موج بیداری اسلامی در کشورهای عربی، نظام منطقه‌ای حول دو محور مشخص یعنی «محور اعتدال یا محافظه‌کار» و «محور مقاومت یا پایداری» شکل گرفته بود. محور اعتدال شامل کشورهای مصر، عربستان سعودی، اردن، تونس، مراکش، جریان ۱۴ مارس لبنان به رهبری سعد حریری، تشکیلات خودگردان فلسطین و چند کشور دیگر خلیج‌فارس بودند (میرزائی و امیری، ۱۳۹۷: ۱۱۷)

سوریه نقش حیاتی در اتصال استراتژیک ایران به منطقه مدیترانه و خاور نزدیک دارد.

به همین دلیل، برخلاف سایر نقاط جهان عرب، ایران با نگاهی متفاوت و مبتنی بر منافع تحولات سوریه را دنبال کرده است؛ به عبارت دیگر، ایران از یک سو با نگاهی محتاطانه به این تحولات نگریسته که عناصر خارجی (آمریکا، اسرائیل و عربستان) بر شدت آن می‌افزایند و از سوی دیگر، با درخواست‌های اصلاحات در سوریه و در چهارچوب حکومت حاکم و تا جایی که منجر به تضعیف قدرت و امنیت ملی سوریه در مبارزه با رژیم اسرائیل نشود، حمایت کرده است. این امر حتی می‌تواند بر مشروعیت حکومت بشار اسد بی‌افزاید و در نهایت منجر به حفظ اتحاد سنتی ایران و سوریه شود. (برزگر، ۱۳۹۰: ۱)

طی سی سال گذشته روابط ایران و سوریه رو به رشد بوده و این یک انتخاب نبوده بلکه یک ضرورت بوده است متأثر از تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای، دشمنان و دوستان مشترک، نیازهای داخلی دو کشور است. دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی این روابط در قالب دشمن مشترک یعنی عراق بعثی تعریف می‌شد اما با روی کار آمدن آقای خاتمی هم‌زمان با بشار اسد و نگاه جدید دو طرف به مسائل، چارچوب روابط، مناسبات اقتصادی را در برگرفت به نحوی که انزوای هر دو کشور تا حدی تعدیل شود قابل‌ذکر است که گسترش روابط طرفین در سطح اقتصادی به دلیل موانعی چون فقدان مرز مشترک و توسل به کشور ثالث برای مبادلات، فاکتورهای متوسط اقتصادی در این دو کشور بویژه در سوریه، بوروکراسی شدید تحلیل برنده زمان و اهداف و تحریم‌های بین‌المللی متغیر می‌باشد اگرچه در این سطح نیز منافع برای دو طرف دارد بویژه اینکه ایران را به بازار اقتصادی اعراب متصل می‌کند و با استفاده از جغرافیای این کشور انرژی ایران به مدیریتانه خواهد رسید و مهم‌تر از همه ایران منطقه حضوری را در گلوگاه ارتباطی و سیاسی جهان می‌یابد. دشمنی و مخالفت با آمریکا، بدبینی نسبت به جریان سازش، حمایت از گروه‌های مقاومت در لبنان و فلسطین، توجه به اسلام در میان ملت و حکومت، مخالفت با اسرائیل از فصول مشترک دو کشور در پیوند با یکدیگر می‌باشد در بحث تحولات اخیر در سوریه ایران حامی حقوق ملت سوریه است و لذا با تلاش‌هایی که در راستای ناامنی و گسترش برادرکشی و تحریک عواطف مذهبی مردم باشد و موجبات حضور عوامل خارجی را در عرصه سیاسی این کشور فراهم سازد مخالف است لذا ایران مصر است که مسائل داخلی این کشور با حفظ حقوق ملت طی گفتگو حل شود و در این راه هم حمایت‌هایی را ابراز نموده است. (عالیشاه، ۱۳۹۵: ۱)

کشور سوریه دارای مساحتی برابر با ۱۸۵۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیتی بالغ بر ۲۲ میلیون نفر در غرب آسیا واقع شده است که از شمال با ترکیه، از شرق با عراق و از جنوب به اردن هاشمی و فلسطین و از غرب به لبنان و دریای مدیترانه محدود می‌شود. ۸۸ درصد مردم این کشور عرب و مابقی را مسیحی‌ها به خود اختصاص داده‌اند.

سوریه تا سال ۲۰۱۱، کشور آرامی بود که از سال ۱۹۷۳ به این سو، در هیچ جنگی وارد نشده و با بحران داخلی نیز، به‌ظاهر روبه‌رو نبود؛ اما تحولات بهار عربی که ایران آن را، البته نه در مورد سوریه، بیداری اسلامی می‌خواند، به این کشور نیز سرایت کرد. در سوریه ابتدا در حمص، اعتراضات مردمی آغاز شد و سپس «انقلابیون

سوری به سرعت، دست به اسلحه بردند و این امر زمینه حمله ارتش سوریه به آن‌ها را فراهم ساخت. (مرادی، ۱۳۹۸: ۱۱).

در مقابل، انقلابیون از کشورهای دیگر درخواست کمک کردند و کشورهای همچون عربستان، قطر، ترکیه و اسرائیل که فرصت را برای برکناری اسد و کاهش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه، غنیمت می‌شمردند، به یاری آنان شتافتند تا اینکه ارتش آزاد سوریه را پدید آوردند. (سهیلی نجف‌آبادی و کشیشیان سیرکی، ۱۳۹۷: ۴۰). بدین لحاظ بی‌دلیل نبود که ایران نیز به درون این بحران کشیده شد.

دلایل ساختاری و ژئوپلیتیک حضور مستشاری ایران در بحران سوریه از دیدگاه ساختاری، آنچه موجب شد تا کشورهای خاورمیانه عربی، به‌ویژه عربستان، بخواهند تا از بحران سوریه استفاده کرده و جلوی نفوذ ایران و احساس تهدید امنیت خود را که ناشی از آن است را بگیرند، در سه دیدگاه قابل بررسی است که در اینجا فقط نام برده می‌شوند:

- ۱- تهدید ناشی از سلطه‌طلبی باستان گرایانه ایران
- ۲- تهدید ناشی از تلقی ایجاد هلال شیعی توسط ایران
- ۳- تهدید ناشی از سرایت یا صدور انقلاب اسلامی که به محور مقاومت شکل داده است. (نوروزی امیری، ۱۳۹۴: ۹۳)

در برابر، از همین منظر ساختاری، جمهوری اسلامی ایران، بر اساس موقعیت خطیر سوریه در اتصال دادن حلقه‌های پراکنده محور مقاومت شامل ایران، حزب‌الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی فلسطین و همچنین، تلقی حیاط‌خلوت راهبردی از این کشور در مجاورت مرزهای رژیم اسرائیل، به‌عنوان دشمن راهبردی خود، به بحران سوریه وارد شد. (اختیاری امیری و دوست محمدی، ۱۳۹۶: ۴۴).

این امر، یعنی ورود مستشاری به بحران سوریه را نه تنها می‌توان در زمره سازه هویتی ایران در منطقه دانست که از کشورها و گروه‌ها، تلقی دوست یا دشمن دارد، بلکه به لحاظ ساختاری، بقای دولت اسد در سوریه، موازنه قوا را در منطقه به نفع ایران و متحدان فرا منطقه‌ای آن روسیه و تا حدودی چین و به ضرر قدرت‌های منطقه‌ای ترکیه، عربستان و رژیم اسرائیل و متحدان فرا منطقه‌ای غربی آن‌ها یعنی آمریکا و اروپا، نگاه می‌دارد. بدینسان، مؤلفه دیگر سیاست خارجی ایران، یعنی استکبارستیزی نیز در ساختار موازنه قدرت در خاورمیانه، تداوم می‌یابد. در بحران سوریه، می‌توان به لحاظ ساختاری، قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای را به دو دسته اصلی تقسیم کرد. یکی قدرت‌های دارای موضع تثبیت رژیم سوریه یا حفظ وضع موجود که ایران، روسیه و چین در این گروه قرار می‌گیرند و دو کشور نخست این گروه وارد مخاصمه شدند. در برابر قدرت‌های دارای موضع تجدیدنظرطلب آمریکا، ترکیه، عربستان، اتحادیه اروپا و رژیم اسرائیل که دو مورد آخر، مستقیماً وارد مخاصمه نشدند. به این ترتیب، «به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، جنگ داخلی سوریه بیش از آنکه منشأ داخلی داشته باشد، دارای منبعی خارجی است و مشکلات داخلی سوریه، عرصه و منبعی برای بهره‌برداری و رقابت بازیگران و قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد کرده است. سوریه همچنان قربانی می‌شود، نه تنها در جنگی خشن با ارتش دولتی، بلکه با بازیگران خارجی؛ بنابراین، اگرچه سوریه از مشکلات فراوان و جدی در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی، رنج برده و

می‌برد، اما ناآرامی‌های این کشور، حداقل در دید ایران، از جنس خیزش مردمی بهار عربی یا بیداری اسلامی مدنظر ایران نیست، بلکه پیچیدگی و تشدید بحران در این کشور، تابعی از رقابت‌های راهبردی و ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و همچنین متأثر از معادلات بین‌المللی است.» (مسعود نیا، ابراهیمی و درج، ۱۳۳: ۱۳۹۷-۱۳۳۲) و البته که ژئوپلیتیک این کشور نیز در وقوع جنگ داخلی در آن اثر داشته است.

رویکرد ژئوپلیتیکی ایران برای حضور مستشاری در سوریه برای مبارزه با تروریسم

چگونگی حضور مستشاری ایران در بحران سوریه نیروهای ایرانی که به صورت مستشاری به سوریه رفتند، به عنوان کلی «مدافعین حرم» شناخته شدند، چرا که اعلام کردند برای دفاع از حرم حضرت زینب (س) در دمشق که در برابر مظلومیت شهدای کربلا، یزید را دربار خود رسوا کرده بود، به سوریه رفته اند تا تکفیری‌ها را نه تنها رسوا کنند که یاری‌رسان ارتش سوریه باشند تا آن‌ها را در حریم یکی از اماکن مقدس شیعیان که جنبه نمادین بزرگی در ایستادگی در برابر طاغوت دارد، نابود کنند (مرادی، ۱۳۹۸: ۱۵).

در راستای دفاع از حرم، نقش حضور مستشاری جمهوری اسلامی ایران در سوریه در چهار سطح قابل درک است که عبارتند از:

سطوح راهبردی، عملیاتی، تاکتیکی و فنی. هر یک از این سطوح به کوتاهی بررسی می‌شوند. در سطح نخست که راهبردی می‌باشد، ایران حمایت سیاسی و معنوی خود را از دولت سوریه اعلام کرد و فرماندهان عالی‌رتبه نظامی آن به عنوان مستشار نظامی به فرماندهان ارتش سوریه تجربیات خود را در دفاع مقدس، انتقال دادند. از جمله اینکه برای تقویت ارتش سوریه، بسیج مردمی را به ساختار سازمانی و عملیاتی آن اضافه کردند.

در سطح دوم که «عملیاتی» است، فرماندهان ایرانی، به فرماندهان ارتش سوریه برای طراحی و چگونگی انجام عملیات علیه معارضین، یاری رسانده‌اند، همچنین در این سطح به فرماندهان عملیاتی سوری، آموزش‌های لازم توسط نیروی مستشاری ایران داده می‌شد.

در سطح سوم که «تاکتیکی» است، مستشاران ایرانی به‌طور فیزیکی در میدان حضور یافته و فرماندهان ارتش سوریه در میدان نبرد را راهنمایی می‌کردند. در سطح چهارم که «فنی» است، نیروهای مستشاری ایران، حضور بسیار وسیع‌تری داشتند، به آماده‌سازی، تعمیر تجهیزات، آموزش برای نگهداری و تعمیرات، امداد و نجات پرداخته‌اند (نظامی پور، شادمانی و اخوان، ۱۵: ۱۳۹۵-۱۴).

در سطح عملیاتی، نکته‌ای که باید به آن اشاره شود و دارای اهمیت بسیار زیادی است، کمک اطلاعاتی است که ایران به نیروهای دولتی سوریه داده است، چرا که جمهوری اسلامی ایران به فناوری ساخت پهباد دست یافته است و بنابراین از این طریق، به وسیله مستشاران ایرانی که هدایت پهبادها را به عهده دارند، صحنه نبرد سوریه را به‌ویژه به صورت اطلاعاتی زیر سیطره خود قرار داده است. به علاوه از منظر تجهیزات مخابراتی برای استراق سمع و فناوری اطلاعاتی نیز مستشاران ایرانی، خدمات اطلاعاتی فراوانی را در این سطح به ارتش سوریه ارائه کرده‌اند. در کنار این،

بسیار از تسلیحاتی که در نبرد علیه جریان تروریستی داغش و دیگر گروه‌های تروریستی به کار گرفته شد.

نکته اساسی در سناریو سازی تحولات سوریه، در قالب افزایش بحران و جولان گروه‌های تروریستی، در راستای ضربه زدن به حوزه نفوذ ژئوپلیتیکی ایران در این حوزه و در نتیجه تضعیف جایگاه ایران در منطقه بود در این راستا آنچه جمهوری اسلامی ایران بر اساس منطق ژئوپلیتیکی خود در سوریه در قالب ارسال مستشاران نظامی، اهدای شهدا برای دفاع از حرم و هزینه هنگفت اقتصادی برای جنگ داخلی سوریه و حمایت از دولت بشار اسد، انجام داد، به گفته مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران و بسیاری از کارشناسان، برای امنیت ملی ایران بسیار دارای اهمیت بوده است. چرا که به نظر می‌رسید پس از سقوط دولت سوریه، نوبت به جمهوری اسلامی ایران برسد که توسط غرب، به‌ویژه آمریکا که سال‌هاست دشمن ایران است و دولت ترامپ نیز آن را به شدیدترین شکل علنی کرد بود، در واقع، از دست دادن متحدی راهبردی همچون سوریه برای ایران، می‌شد که ایران از منظر ساختاری و نیز از منظر امنیت ملی، به منزوی شدن، نزدیک شود.» منزوی شدن جمهوری اسلامی ایران، نه تنها منافع ملی، بلکه امنیت ملی ایران را نیز با درجه بسیار زیادی به خطر می‌اندازد و ایران تلاش می‌کند با حفظ نظام اسد، جلوی جلوگیری از تداوم نفوذ خود در منطقه غرب خاورمیانه را سد کند و اجازه ندهد این پل راهبردی ارتباطی تضعیف شود، چه برسد به آنکه از بین برود. (سهیلی نجف‌آبادی و کشیشیان سیرکی، ۱۳۹۷:۴۲) تا موازنه تهدید به ضرر ایران شکل بگیرد. به لحاظ امنیت ملی، اهداف ایران اتخاذ رویکرد حفظ وضع موجود در منازعه سوریه، به این شرح بوده است:

- جلوگیری از تضعیف قدرت محور مقاومت

- جلوگیری از کاهش قدرت و نفوذ منطقه‌ای خود که ربط مستقیم با مورد نخست دارد

- جلوگیری از تغییر موازنه قوا به نفع کشورهای مانند ترکیه، عربستان و رژیم اسرائیل

- جلوگیری از نفوذ بیشتر آمریکا در خاورمیانه؛ جلوگیری از تضعیف امنیت نظامی خود با از دست رفتن عمق راهبردی در منطقه شامات. (نظامی پور، شادمانی و اخوان، ۱۳۹۵:۱۲-۱۱)

- ایجاد زمینه برای گسترش نفوذ روسیه به‌عنوان یک متحد در خاورمیانه.

با توجه به مؤلفه‌ها و فاکتورهای فوق می‌توان درک کرد که در مجموع جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی خود، حاضر است برای حفظ یک متحد راهبردی همچون سوریه، هزینه‌های بسیار پرداخت نماید و از این‌رو برای مقابله با جریان تروریستی داعش در سوریه به این کشور نیروی نظامی فرستاد و تلاش‌های جامعی را جهت مشاوره و کمک مستشاری به ارتش سوریه انجام داد تا حکومت سوریه همچنان بر سر قدرت محفوظ بماند. ضمن اینکه ایران به‌طور مدام در این بحران از سوریه حمایت مالی و لجستیکی کرده و در کنار آن، از حزب‌الله لبنان نیز خواست که در کنار حکومت بشار اسد، ایستادگی کند. (سهیلی نجف‌آبادی و کشیشیان سیرکی، ۱۳۹۷:۴۳)

رویکرد ایران در سوریه از منظر رئالیسم تدافعی

از دیدگاه ایران، ناامنی در منطقه به معنای ناامنی برای ایران و برعکس، ناامنی برای ایران به معنای ناامنی برای منطقه تفسیر می‌شود (برزگر، ۱۳۸۸:۱۳۵). ایران همواره از

دو طریق برای افزایش امنیت ملی خود تلاش می‌کند: (۱۵ - ۱۲: ۲۰۰۴ Rittberger) اول، سعی می‌کند تا آزادی عمل یا استقلال خود را حفظ و احتمالاً افزایش دهد؛ دوم، تلاش می‌کند تا امنیت خود را از طریق ایجاد و افزایش نفوذ خود بر کشورهای دیگر حفظ و افزایش دهد (فیروزآبادی، ۱۴: ۱۳۹۰) بدون شک، بحران سوریه و دخالت قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در آن، یکی از مواردی است که ارتباط فراوانی با امنیت ملی ایران دارد. به‌منظور پیشگیری از تهدیدات احتمالی در آینده، ایران به دنبال افزایش نقش و حضور گسترده در نظام سیاسی - امنیتی و فعالیت‌های اقتصادی در سوریه می‌باشد.

با دستیابی به نقش فعال‌تر از سابق در سوریه و بهره‌گیری از گروه‌ها و احزاب همسو همچون حزب‌الله در جهت مطالبات مشترک و منطقه‌ای، ایران می‌تواند در رسیدن به اهداف سیاست خارجی و منافع ملی گام بردارد در نتیجه می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که همه راهبردهای ژئوپلیتیکی ایران در سوریه برای افزایش امنیت ملی ایران صورت گرفته بود.

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش بر اساس رئالیسم تدافعی بیانگر این گزاره بودند که سوریه به لحاظ ژئوپلیتیکی، سرزمینی، اقتصادی تعریف خاصی در منافع ملی و سیاست خارجی ایران دارد. مروری کوتاه بر روابط ایران و سوریه از سال ۱۹۷۹ تا شروع بحران سوریه نشان می‌دهد که دو کشور طی چند سال گذشته به دلیل وجود تهدیدات مشترکی از جمله، رژیم صهیونیستی، صدام، آمریکا، عربستان، حمایت از نیروهای حزب‌الله و جنبش آزادی بخش فلسطین کماکان در صدد تقویت اتحاد بین خود بوده‌اند. در این مدت ائتلاف ایران و سوریه منجر به رفع تهدیدهای اسرائیل و افزایش قدرت چانه‌زنی ایران در سطح منطقه برای تأمین منافع راهبردی اش شده است. با شروع بحران ۲۰۱۱ در سوریه، نیاز به همکاری و گسترش روابط بین دو کشور بیشتر از گذشته احساس شد. لذا ایران علیرغم فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی با توجه به ملاحظات امنیتی و منافع ملی کشور و همچنین ایفای نقش قدرت خود در سطح منطقه، به بازیگر کلیدی در مسائل سوریه تبدیل شد و نقش مهمتری در رابطه با بحران سوریه بازی نمود. ایران به منظور حفظ موقعیت استراتژیک خود در سوریه از عدم تغییر وضع موجود حمایت می‌کند. ایران با تمام توان خود سعی نموده که مانع از سقوط اسد شود، چون سرنگونی اسد علاوه بر ایجاد مشکلات امنیتی برای ایران، باعث کاهش نمایش قدرت و منزوی شدن ایران و قطع رابطه با نیروهای حزب‌الله در منطقه خواهد شد و ایران کانال استراتژیک خود را در آن منطقه از دست خواهد داد لذا، می‌توان گفت مجموعه هزینه‌هایی را که ایران بر اساس اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی خود در طی بحران سوریه پرداخته است، ضمن انطباق با آرمان‌های آن، تقویت‌کننده اهداف استراتژیک ایران به شمار می‌آید.

- 1- ترابی، قاسم، محمدیان، علی. (۱۳۹۴). تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران سوریه از منظر واقع‌گرایی تدافعی. فصلنامه علمی تخصصی سیاست پژوهی جهان اسلام، ۳(۳)، ۶۱-۹۰.
- 2- ابراهیم نیا، حسین (۱۳۹۷)، آیا پایانی بر گروه‌های تندرو و ظاهرگرای اسلامی هست مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، ۲۱ آذر-۱۱۱۱۹.
- 3- احمدی‌پور، زهرا، جنیدی، رضا، آقا گل‌زاده، فردوس، (۱۳۹۵)، مفهوم‌سازی گفتمان ژئوپلیتیکی تروریسم؛ تصویرسازی ژئوپلیتیکی دولت بوش از خاورمیانه، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، ۱۲(۴۳)، ص ۲۸-۵۳.
- 4- اسدی، علی‌اکبر، (۱۳۹۷)، تغییرات ژئوپلیتیک در عراق و تحول در راهبرد سیاست خارجی ایران، سیاست کاربردی، ۱(۱)، ۱۱۳-۱۳۹.
- 5- اسلامی مجد، محمد، درخشه، جلال، بیگی، علیرضا، (۱۳۹۸)، تأثیر اتحاد علیه تروریسم بر منابع مادی قدرت ملی جمهوری اسلامی ایران، جمهوری عراق و جمهوری عربی سوریه از منظر واقع‌گرایی، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، ۹(۳۰)، ص ۱۹۹-۲۱۵.
- 6- اعظمی، هادی، (۱۳۸۵)، «وزن ژئوپلیتیکی و نظام قدرت منطقه‌ای (بررسی موردی: جنوب غربی آسیا)»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره سوم و چهارم.
- 7- افتخاری، اصغر، شبستانی، علی، (۱۳۹۰)، راهبرد جمهوری اسلامی ایران در مقابله با تروریسم، فصلنامه آفاق امنیت، ۴(۱۲).
- 8- امیری اختیاری، رضا و حسین دوست‌محمدی، (۱۳۹۶)، «نقش قدرت‌های تأثیرگذار در بحران سوریه و تحلیل ژانوسی از منافع ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی، شماره ۲۱، تابستان، صص ۶۹-۴۱.
- 9- برزگر، کیهان (۱۳۸۸)، سیاست خارجی ایران از منظر رئالیسم تهاجمی و تدافعی، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۱
- برزگر، کیهان، (۱۳۸۶). «جایگاه تروریسم جدید در مطالعات خاورمیانه و روابط بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال سیزدهم و چهاردهم، شماره ۴ و ۱، بهار و زمستان.
- 10- برزگر، کیهان، (۱۳۹۳)، «تحولات اخیر عراق و امنیت ملی ایران»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۲۳ شهریور.
- 11- بندک و ولفگانگ و مانگوپولوس، آلیس (۱۳۸۹)، تروریسم و حقوق بشر، ترجمه محمد جعفر ساعد، تهران، دادگستر
- بیانات مقام معظم رهبری، دسترسی در: www.khamenei.ir
- 12- ترابی، یوسف، (۱۳۸۸)، «سیاست‌های جمهوری اسلامی در مدیریت تنوعات اجتماعی». فصلنامه دانش سیاسی، سال پنجم، شماره اول.
- 13- حاجی یوسفی، امیرمحمد، (۱۳۸۸)، «هلال شیعی، فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران، اعراب و آمریکا». فصلنامه دانش سیاسی، سال پنجم، شماره اول.
- 14- حاجیانی، ابراهیم، ضمیری عبدالحسین (۱۳۸۹)، پژوهش‌ها و مطالعات تروریسم، تهران، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک

- 15- حافظنیا، محمدرضا و قالیباف، محمداقبر، (۱۳۸۰)، «راهبرد توزیع فضایی قدرت سیاسی در ایران از طریق توسعه نهادهای محلی». فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال شانزدهم، شماره ۲ (پیاپی ۶۱).
- 16- حافظی، پریسا، تولای کارا دنیز، (۲۰۱۴)، «ایران می‌گوید مقابله با تروریسم یک اولویت است»، رویترز، ۹ ژوئن.
- 17- حسینی صیاد نورد، مجید، مایلی، محمدرضا، (۱۳۹۹)، تحویل نظریه سازه‌انگاری از روابط بین‌الملل به مباحث علوم سیاسی. فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ۱۳(۲)، ۱۳۱-۱۶۰.
- 18- حسینی نصرآبادی، نرجس سادات. (۱۳۹۹). تروریسم به مثابه ابزار رقابت ژئوپلیتیکی قدرت‌ها. مجله آمایش جغرافیایی فضا، ۱۰(۳۵)، ۱۶۱.
- 19- حق‌پناه، جعفر. (۱۳۹۰). «هویت، قومیت و سیاست خارجی در خاورمیانه»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۱، شماره ۱.
- 20- حیدری فر، محمد رئوف، حسینی، سید امین، (۱۳۹۷). نقش عوامل ژئوپلیتیک و تروریسم در روابط ایران و پاکستان. فصلنامه علمی دانش انتظامی خراسان جنوبی، ۱۳۹۷(۲۶)، ۱۸-۴۰.
- 21- خلیلی، محسن، حیدری، جهانگیر، صیادی، هادی، اصغری ثانی، حسین، (۱۳۹۱). مدلسازی ژنومهای ژئوپلیتیک تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران و عراق. جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، ۱(۳)، ۱۷-۴۴.
- 22- رستمی، محمدرضا، (۱۳۹۴)، جریان‌ات افراطی و تکفیری در منطقه و راهکارهای مقابله با آن‌ها با توجه به نقش خاورمیانه‌ای روسیه. فصلنامه سیاست خارجی، ۲۹(۱).
- 23- روحی دهبه، مجید، (۱۳۹۶)، خاورمیانه پس از تحولات ۱۱۲۲ میلادی، بحران دولت ملی و نظم منطقه‌ای، فصلنامه دولت پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۲۱، زمستان، صفحات ۲۰۱ - ۱۲.



Factors affecting the foreign policy of the Islamic Republic of Iran in the African continent

Received : 2024/06/09

ISSN 9387-3041

Accepted: 2024/08/28

abstract

Mohammad Baqer Mokarmipour

Lecturer and guest lecturer of Ahl al-Bayt International University, peace be upon him, and PhD student of Political Science/Islamic Revolution Studies, Shahid University, Tehran, Iran (writer responsible for politics)

Email bagher.mokarami@yahoo.com

Orcid:0000-0002-3570-2761

Ruhollah Basri Master

of International Relations, Ahl al-Bayt International University, Tehran, Iran

Orcid:0000-0008-0189-1024

samiyr layeghi

Master of Political Science, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Orcid:0009-0009-0845-9303

The continent of Africa, with its unique characteristics and potential as well as economic capacities, has become a land for the presence of powerful and important countries, and according to the foreign policy of the United Arab Emirates and the urgent need of the African continent for new technologies. and the production of science, the influence of J.A. in the African continent, the development of Iran's influence in the African continent through the development of economic, political, cultural and educational diplomacy. Also, this continent has unique geopolitical, geocultural, and geoeconomic characteristics. And geostrategic has become a vast playground for other countries, especially powerful, large and emerging countries, and has a special place in the eyes of regional and global powers, so that many politicians and geopolitical theorists have called the current century the century of the African continent. On the other hand, one of the regions that has a special place in the foreign policy of the Islamic Republic of Iran since the victory of the Islamic Revolution is the African continent, and considering the capacities and divine gifts in the African continent, the African continent should be used in the potential of Africa in Make the most of it to meet your needs and interests. According to the descriptive and analytical method, this research seeks to answer the question of what are the factors influencing the foreign policy of the Islamic Republic of Iran in the African continent? The author believes that during the last fourteen decades, the axis of the foreign policy of the Republic of Azerbaijan has mostly been European and American countries and to some extent some Asian countries such as China and Russia, and despite the fact that the potential capacities in the African continent Iran's foreign policy apparatus. **Keywords:** Foreign policy, Islamic Republic of Iran, African continent, political and cultural relations

عوامل مؤثر بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قاره آفریقا

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۰۷

ISSN 9387-3041

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۰۳/۲۰

چکیده

قاره آفریقا با داشتن ویژگی های منحصر به فرد و داشتن پتانسیل های بالقوه و همچنین ظرفیت های اقتصادی به سرزمینی برای حضور کشورهای قدرتمند و مهم تبدیل شده است و با توجه به سیاست خارجی ج.ا.ا و نیاز مبرم قاره آفریقا به فناوری های نوین و تولید علم، نفوذ ج.ا.ا در قاره آفریقا، توسعه نفوذ ایران در قاره آفریقا از طریق توسعه دیپلماسی های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و آموزشی می باشد. همچنین این قاره با داشتن ویژگی های منحصر به فرد ژئوپلیتیکی، ژئوکالچری، ژئواکونومیکی و ژئواستراتژیکی به زمین بازی وسیعی برای دیگر کشورها بویژه کشورهای قدرتمند، بزرگ و نو ظهور تبدیل شده است و جایگاه ویژه ای در نگاه قدرتهای منطقه ای و جهانی دارد بطوری که بسیاری از سیاستمداران و نظریه پردازان ژئوپلیتیک، قرن حاضر را قرن قاره آفریقا نامیده اند. از سویی یکی از مناطقی که از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی جایگاه ویژه ای در سیاست خارجی ج.ا.ا دارد قاره آفریقا می باشد و با توجه به ظرفیت ها و مواهب الهی در قاره آفریقا ج.ا.ا باید از پتانسیل بالقوه آفریقا در راستای تأمین منافع و نیاز های خود از آن نهایت استفاده را بنماید. این پژوهش با توجه به روش توصیفی و تحلیلی به دنبال پاسخ به پرسش به این سوال است که عوامل مؤثر بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قاره آفریقا چیست؟ نگارنده بر این باور است که محور دستگاه سیاست خارجی ج.ا.ا در طی چهاردهه اخیر غالباً کشورهای اروپایی و آمریکایی و تا حدودی برخی کشورهای آسیایی مثل چین و روسیه بوده است و علیرغم این که ظرفیت های بالقوه که در قاره آفریقا وجود دارد دستگاه سیاست خارجی ایران عملکرد قابل قبولی طی چهار دهه گذشته نداشته و با ضعف هایی روبرو بوده است.

کلید واژه ها: سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران، قاره آفریقا، مناسبات سیاسی فرهنگی

محمدباقر مکرمی پور:

مدرس و مدعو دانشگاه بین المللی اهل بیت علیهم السلام و دانشجوی دکتری علوم سیاسی/مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی دانشگاه شاهد، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Email bagher.mokarami@yahoo.com

کد ارکید: 0000-0002-3570-2761

روح الله باصری:

کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشگاه بین المللی اهل بیت علیهم السلام، تهران، ایران

کد ارکید: 0000-0008-0189-1024

سامیار لایقی

کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

کد ارکید: 0009-0009-0845-9303

قاره آفریقا یک قاره مهم و راهبردی برای جمهوری اسلامی ایران است روابط ایران و آفریقا به زمان های کهن باز می گردد در دوره قاجاریه ایران به جزء در مصر در دیگر کشورهای این قاره کنسولگری نداشت. در دوران پهلوی قاره آفریقا جزء اولویت سیاست خارجی ایران نبوده است اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران توسعه روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای آفریقایی علی رغم داشتن فراز و نشیب هایی در دولت های مختلف، همواره در دستور کار دولتمردان جمهوری اسلامی ایران قرار داشته است و به یک اولویت استراتژیک تبدیل شده که با جدیت دنبال می شود. رشد روز افزون فناوری در جهان و افزایش تعداد کشورهای در حال توسعه باعث ورود کشورهای متعدد به عرصه های اقتصادی و سیاسی در قاره آفریقا شده است و هر یک از کشور ها از طریقی توانسته اند راه ورود به درون قاره فرصت ها را باز کنند. نگاهی به میزان ارتباط کشورمان با این قاره پهنای در ۱۰ سال گذشته نشان می دهد از زمان دولت یازدهم حجم مبادلات مالی، مناسبات سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و کشورهای آفریقایی روند کاهشی به خود گرفته است.

با توجه به نیاز مبرم قاره آفریقا به فناوری های نوین و همچنین با توجه به توانایی های جمهوری اسلامی ایران در حوزه های مختلف فناوری و تولید علم، اعتقاد بر این است که نفوذ ایران در آفریقا وارد مرحله نوینی شده است که در آینده موجب تغییر و تحولات در روابط دو جانبه با کشورهای این قاره را فراهم خواهد آورد. هدف اصلی این پژوهش بررسی عوامل مؤثر بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قاره آفریقا می باشد همچنین با توجه به پرسش این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که عوامل مؤثر بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قاره آفریقا چیست؟ نگارنده بر این باور است که محور دستگاه سیاست خارجی ج.ا.ا در طی چهاردهه اخیر غالباً کشورهای اروپایی و آمریکایی و تا حدودی برخی کشورهای آسیایی مثل چین و روسیه بوده است و علیرغم این که ظرفیت های بالقوه که در قاره آفریقا وجود دارد دستگاه سیاست خارجی ایران عملکرد قابل قبولی طی چهار دهه گذشته نداشته و با ضعف هایی روبرو بوده است. در این پژوهش تلاش خواهیم داشت تا مواردی چون قاره آفریقا در افق دیپلماسی، دیپلماسی فرهنگی و قدرت نرم ج.ا.ا در آفریقا، نقش قدرت نرم در دیپلماسی عمومی ج.ا.ا، بررسی پیشینه تاریخی روابط ایران و آفریقا، عوامل حضور ج.ا.ا در غرب آفریقا، مهمترین راهبرد های ج.ا.ا برای نفوذ در غرب قاره آفریقا، جایگاه آفریقا در سیاست خارجی ج.ا.ا (از منظر امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری)، عوامل موثر بر سیاست خارجی ج.ا.ا در قاره آفریقا، اقدامات دشمنان ج.ا.ا در مقابله با دیپلماسی فرهنگی ایران در قاره آفریقا، قاره آفریقا محور سیاست خارجی ایران در دولت های مختلف و بررسی بنیان های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی ج.ا.ا در قاره آفریقا را بررسی کنیم.

پیشینه پژوهش:

موحدی قمی (۱۳۸۸)، در پژوهشی با عنوان بررسی روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای قاره آفریقا (با نگاهی به روابط ایران و قاره آفریقا پیش از انقلاب اسلامی ایران)؛ در این پژوهش به بررسی روابط ایران با کشورهای آفریقای پرداخته و همچنین اولویت های مهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در آفریقا بر مبنای بسط و گسترش با کشورهای همسایه قرار داده شده است.

عسگر خانی و ارغوانی پیر سلامی (۱۳۹۰)، در پژوهشی با عنوان سیاست تعامل سازنده و الزامات توسعه روابط اقتصادی جمهوری اسلامی ایران و آفریقا؛ در این مقاله به سیاست تعامل سازنده و توسعه روابط اقتصادی ایران و آفریقا و تبیین چرایی و ضرورت بسط مناسبات میان ایران و آفریقا می پردازد. سیاست تعاملی سازنده به عنوان راهبرد کلان سیاست خارجی دولت نهم و دهم بوده است که باعث ارتقا جایگاه و موقعیت جمهوری اسلامی شده است از این رو موقعیت این قاره و با داشتن ۵۴ کشور به همراه ظرفیت های اقتصادی باعث شده جمهوری اسلامی در راستای اهداف کلان خود از دیپلماسی عمومی و دیپلماسی فرهنگی به عنوان یک ابزار مهم در جهت بهره گیری از موقعیت آفریقا اقدام کند.

دهشیری و رضایی جعفری (۱۳۹۳)، در پژوهشی با عنوان نو منطقه گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ در این تحقیق به بررسی نو منطقه گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته و معتقد است که تقویت روابط درون منطقه ای و سپس مناسبات میان منطقه ای می تواند زمینه ساز مقتضیات سیاست منطقه گرایی در فرایند جهانی شدن باشد.

یزدان پناه (۱۴۰۰)، در پژوهشی با عنوان نقش ژئوپلیتیک کشور های خاورمیانه و شمال آفریقا در امنیت منطقه ای؛ در این مقاله تلاش شده است تا از مدل های گرافیکی استفاده شود و نتیجه این پژوهش حاکی از آن است که کشورهای عربی به موقعیت و وزن ژئوپلیتیک ایران توجه نداشته اند و بدون توجه به جایگاه جمهوری اسلامی ایران تلاش کرده اند بحران های منطقه ای را حل و فصل و مدیریت نمایند. به طور کلی مروری بر ادبیات پژوهش نشان می دهد پژوهش ها به زبان های انگلیسی، فارسی درباره قاره آفریقا انجام شده است اما تا کنون پژوهشی به طور مستقل با عنوان تبیین بنیان های ژئوپلیتیک سیاست خارجی ایران در آفریقا وجود نداشته و همین امر اهمیت و ضرورت نگاشت پژوهش را نشان می دهد.

جان پرور و همکاران (۱۴۰۱)، در پژوهشی با عنوان آینده نگری ظرفیت های اقتصادی آفریقا و سناریو های پیش روی جمهوری اسلامی ایران؛ در این مقاله سعی شده است به بررسی ظرفیت های اقتصادی قاره آفریقا و دیپلماسی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در آفریقا پردازد. جمهوری اسلامی ایران بر این باور است که قاره آفریقا یکی از سریع ترین اقتصادهای در حال رشد دنیا می باشد که توجه بسیاری از قدرتهای منطقه ای و جهانی را به خود جلب کرده است و می بایست جمهوری اسلامی ایران به دلیل تحریم های غرب از این ظرفیت و بازار پر منفعت اقتصادی به بهترین وجه استفاده نماید.

از نظر جنبه نوآوری باید اذعان نمود که در پژوهش حاضر کوشش شده است برخی کاستی‌های موجود در تحلیل‌های پیشین برطرف گردد. زیرا برخی کارها صرفاً تحول محور بودند ضمن آن که بسیاری نیز تک بعدی به موضوع نگریسته اند اما پژوهش حاضر به جهت رویکرد نوینی که مدنظر دارد درصدد است تا به درک وسیع تر و جامع تری از بررسی عوامل مؤثر بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قاره آفریقا بپردازد.

چارچوب نظری پژوهش

واقع گرایی با همان رئالیسم یک نظریه فراگیر روابط بین الملل می باشد که در صدد تبیین کلی سیاست بین الملل و پدیده‌های گوناگون بین المللی بر اساس ویژگی‌های ثابت انسان‌ها و کشورها می باشد. به عبارت دیگر، واقع گرایی یا رئالیسم یک رویکرد (از داخل به خارج) است که برای فهم و توضیح روابط بین الملل و سیاست خارجی کشورها بر خصوصیات ملی کشورها و انسان‌ها تأکید می کند. از دیدگاه واقع گرایی نظام بین الملل متشکل از کشورهایی دارای حاکمیت، خودپرست و منفعت طلب با منافع متفاوت و متعارض می باشد که تلاش می کند تا حد امکان آن منافع را افزایش دهند. واقع گرایان سیاست بین الملل را به صورت حوزه ای تعریف می کنند که قانون و اخلاق در آن نقشی ندارد و مبارزه برای کسب قدرت بر مناسبات کشورها حاکم است. بنابراین واقع گرایان بر رفتار کشورها و راهبردهایی که آن‌ها برای تأمین بقا و افزایش منافع خود به کار می برند متمرکز می شوند. واقع گرایی برای تبیین و توضیح روابط بین الملل و تحلیل سیاست خارجی بر اصول و مفاهیم بنیادی تأکید می کنند که عبارتند از:

- ۱- قدرت محوری
- ۲- دولت محوری
- ۳- منافع ملی
- ۴- موازنه قوا
- ۵- وضعیت طبیعی
- ۶- عقلانیت و بقا

واقع گرایان قدرت را به منزله مفهوم بنیادی روابط بین الملل قلمداد می کنند که نقشی همانند انرژی در فیزیک را ایفاء می کند. سیاست بین الملل همان طور که مورگنتا تصریح می کند، مانند انواع دیگر سیاست، مبارزه و کشمکش بر سر قدرت است. مهم ترین انگیزه و هدف کشورها در روابط بین الملل و سیاست خارجی کسب حداکثری قدرت و گسترش آن است. قدرت طلبی کشورها امری طبیعی است که از سرشت انسان سرچشمه می گیرد و در نظام بین الملل غیر متمرکز برای حفظ و بقا حیات تشدید و تقویت می شود بنابراین قدرت هم هدف است و هم وسیله ای برای ادامه حیات می باشد.

یک بازیگر عاقل کسی است که تلاش می کند تا منافع ملی خود را به حداکثر برساند. زیرا در یک نظام بین الملل غیر متمرکز متشکل از کشورهای خود پرست و منعت طلب، تعهد و وظیفه اصلی حکومت و دولت‌مردان تأمین منافع جامعه ملی و دولتی

است که نمایندگی آن را به عهده دارند نه رعایت موازین اخلاقی که بر همه اعضای جامعه حاکم است. بنابراین رفتار کشورها بر اساس منافع ملی تبیین و تعیین می شود و منافع ملی بر حسب قدرت ملی تعریف می شود که بالاترین هدف هر کشور در سیاست خارجی است.

تمایل برای افزایش قدرت و الزام و اجبار برای تأمین بقا به طور عقلانی کشورها را به اتخاذ سیاست و رفتار خارجی مبتنی بر موازنه قوا ترغیب می کند. منطق توازن قوا قدرت به سیاستگذاران و تصمیم گیرندگان دیکته می کند که در مقابل نیروها و بازیگرانی که در صدد برهم زدن قدرت هستند تعادل و توازن برقرار کنند. دو الگوی موازنه قوا قابل تصور است که عبارتند از:

۱- توازن درون گرا یا یک جانبه
در این نوع موازنه قوا کشورها با اتکا بر قابلیت‌ها و توانایی های خود موازنه را برقرار می کنند.

۲- توازن برون گرا یا چند جانبه
در این نوع موازنه قوا که به صورت اتحاد و پیمان دو یا چند کشور علیه قدرت بر هم زننده موازنه شکل می گیرد. بی تردید می توان گفت که واقع گرایی، چهارچوب فکری غالب در تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده است. زیرا اکثر تحلیل-گران، بر اساس مفهوم (منافع ملی) همانگونه که در نظریه واقع گرایی تعریف می شود، به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ایران پس از انقلاب اسلامی پرداخته اند (دهقانی فیروز آبادی: ۲۸، ۱۴۰۱-۳۰).

در این تحقیق سعی شده است چهارچوب نظری خود را بر اساس واقعیت های موجود در سیاست خارجی ج.ا.ا. عرصه بین المللی تشریح نماییم و عوامل مؤثر بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قاره آفریقا که در جهت منافع ملی و افزایش قدرت منطقه ای می باشد، تبیین کنیم.

تعریف مفاهیم:

سیاست خارجی: در تعریف سیاست خارجی باید به دو معنای متفاوت ولی مرتبط آن توجه کرد. در مفهوم اول سیاست خارجی به معنای موضوع و متغیر وابسته ای است که مطالعه می شود. در مفهوم دوم، سیاست خارجی مترادف تحلیل سیاست خارجی به کار می رود که یک رشته مطالعاتی است که به مطالعه سیاست خارجی به معنای اول می پردازد (دهقانی فیروزآبادی: ۱۳۹۹، ۱۹۵-۱۹۶).

سیاست خارجی ایران: سیاست خارجی ایران بر اساس دو مفهوم کلیدی واقع گرایی و آرمان گرایی می باشد، واقع گرایی ریشه در اندیشه های ملی گرایانه دارد و آرمان گرایی ریشه در مبانی انقلابی و اسلامی دارد و مهم ترین بحران نظری و عملی جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی، تقابل واقع گرایی و آرمان گرایی می باشد (غریباق زندی، ۱۳۸۷: ۳۰۶).

ژئوپلیتیک: امروزه واژه ژئوپلیتیک در حوزه های مطالعاتی گوناگون کاربرد فراوانی دارد و برای تحلیل و تبیین رویدادهای سیاسی و جغرافیایی در سطوح مختلف بکار

گرفته می شود. از زمان وضع واژه ژئوپلیتیک توسط «کیلن» در سال ۱۸۹۹ میلادی تا کنون ضمن این که دچار فراز و نشیب بوده است از نظر مفهومی هم نتوانسته است از شفافیت و ثبات نسبی برخوردار شود. در تعریفی که تاکنون از ژئوپلیتیک به عمل آمده غلبه با آنهایی بوده که سعی داشته اند که از آن به عنوان دانش مطالعه رابطه یکسویه و جبری تأثیر عوامل جغرافیایی بر سیاست یاد کنند. هر چند تعاریف محدود تری در خصوص رابطه دو طرفه بین آنها و نیز تحلیل فضایی مناسبات و ساختار قدرت و رقابت جهانی نیز ارائه شده است، لکن همه آنها فاقد جامعیت نسبی بوده و هر کدام بخشی از موضوع را مورد توجه قرار داده اند (حافظ نیا: ۱۳۷۹، ۷۲).

ژئو اکونومیک: مفهوم ژئو اکونومیک و کارکردهای آن به صورت گسترده در ارتباط با مفهوم دیگری به نام ژئوپلیتیک مورد تفسیر قرار می گیرد. در این زمینه پیتر تیلور بر این باور است که به یاری ژئوپلیتیک می توان به مطالعه جغرافیایی قدرت در میان کشور های جهان پرداخت و همزمان به تحلیل این موضوع پرداخت که چگونه عوامل مؤثر دیگری نظیر اقتصاد به رقابت های بین المللی شکل می دهند. در این فرایند ارتباط موجود میان ژئوپلیتیک و عواملی نظیر اقتصاد باعث اهمیت یافتن مفهوم ژئو اکونومیک می شوند (پیتر تیلور، ۱۹۹۳: ۳۳۰).

ژئو استراتژیک: واژه ژئو استراتژی نخستین بار توسط «جاکومو دوراندو» در سال ۱۸۴۶ میلادی مطرح شد و دو برداشت متفاوت از ژئو استراتژیک ارائه می دهد: از یک سو ژئو استراتژی نگران تأثیر عوامل جغرافیایی بر ساختار گروه های انسانی است که خود می تواند هدف اصلی ژئوپلیتیک باشد و از سوی دیگر ژئو استراتژی دارای مفهوم و معنای کاملاً نظامی است که درباره تأثیر جغرافیا در جنگ ها می پردازد. در واقع ژئو استراتژی علمی است که نقش محیط جغرافیایی را در تبیین استراتژی ها و رویکردها به طور ویژه مورد مطالعه قرار می دهد. آنچه از این تعریف و سایر تعاریف ارائه شده توسط اندیشمندان این حوزه بدست می آید این است که نقش عوامل جغرافیایی و محیط جهت تدوین استراتژی های نظامی با محوریت نیروهای مسلح موضوع اصلی ژئو استراتژی می باشد.

۱- قاره آفریقا در افق دیپلماسی

امروز تقویت و توسعه روابط با کشورهای آفریقایی یک ضرورت در سیاست خارجی ایران است چرا که آفریقا ظرفیت های گسترده ای در حوزه های دیپلماسی اقتصادی و سیاسی دارد که بهره مندی از آن ها می تواند زمینه ساز تقویت توانمندی های ژئوپلیتیک و ژئو استراتژیک ایران شود با این وجود از توجه ایران به آفریقا در سال های گذشته کاسته شده است و این توجه فقط در گفتار باقی ماند. از سوی دیگر در شرایطی که از نگاه به شرق با محوریت روسیه و چین به عنوان رویکرد جدید ایران در سیاست خارجی نام برده می شود می توان آفریقا را نیز بخشی از این شرق گسترده فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در نظر گرفت در این راستا ایران می تواند در گام نخست زمینه ها و روابط اقتصادی را محور فعالیت های خود قرار دهد و در مرحله بعد روابط سیاسی و فرهنگی نیز به طور خودکار دنبال شود.

در زمینه اقتصادی در حوزه منابع طبیعی از غنای بسیاری برخوردار است و این منابع می تواند بخشی از نیاز های ما را در آینده دور یا نزدیک تأمین کند قاره آفریقا نیازمند

برخی کالاها، تولیدات یا فناوری های مختلف است که می تواند از سوی ایران تأمین شود. در زمینه رشد و توسعه علمی، ظرفیت های علمی و فناورانه ایران یک مزیت بزرگ و ویژه محسوب می شود زیرا بسیاری از کشورهای آفریقایی نیازمند این فناوری ها می باشد و در مقابل ایران می تواند از این مبادلات در شرایط تحریمی به نفع خود بهره برد و از میزان اثرگذاری تحریم ها بکاهد. در زمینه حوزه های فرهنگی و ایدئولوژی این نکته اهمیت دارد که انقلاب اسلامی ایران بسیار مورد احترام ملت های آفریقایی است زیرا تجربه تلخ آفریقا از استعمار هنوز دامنگیر این ملت ها می باشد.

با توجه به موارد فوق گفت تعامل سازنده جمهوری اسلامی ایران با قاره آفریقا و گسترش همکاری های دو جانبه با قاره آفریقا از این رو اهمیت دارد که می تواند به افزایش وزن ژئوپلتیکی ایران منجر شود.

۲- دیپلماسی فرهنگی و قدرت نرم ج.ا.ا در قاره آفریقا

الف) دیپلماسی فرهنگی: دیپلماسی فرهنگی نوعی دیپلماسی عمومی و قدرت نرم است که تمام جنبه های فرهنگی میان کشورها را که شامل زبان، هنر، فرهنگ و آداب و رسوم می باشد به منظور تقویت درک متقابل و مشترک را در بر می گیرد. غایت نهایی دیپلماسی فرهنگی این است که درک مناسبی از آیین ها و رسوم و اهداف یک کشور خارجی بدست آورد تا از این طریق به اهداف اقتصادی و سیاسی مورد نظر خود برسد. به عبارت دقیق تر دیپلماسی فرهنگی ابزار علاقه و تمایل نشان دادن نسبت فرهنگ و رسوم دیگر کشورها در راستای توسعه صلح جهانی و کسب موفقیت در نائل شدن به اهداف اقتصادی و سیاسی می باشد. در دیپلماسی فرهنگی دولت ها می توانند با استفاده از عناصر فرهنگی و نفوذ دولت هایشان در جوامع بین المللی و خارجی، فرهنگ ملت خود را به سایر کشورها معرفی کنند و توانایی برقراری ارتباط مؤثر و متقابل با سایر فرهنگ ها و دولت ها را بدست آورند.

ب) قدرت نرم: قدرت نرم به مثابه یکی از ارکان سیاست بین الملل در عصر حاضر، جایگاه رفیعی پیدا کرده است، به گونه ای که سیاستمداران برای دست یابی به آن تلاش زیادی دارند. علت این امر را می توان در کار آمدی و موفقیت قدرت نرم نسبت به اشکال کلاسیک (قدرت سخت و برهنه) جستجو کرد (نیک روش و همکاران، ۱۳۹۲: ۹۹-۱۳۳).

در سیاست بین الملل قدرت نرم در مقابل قدرت سخت قرار دارد و به معنی داشتن توانایی جذب و انتخاب در عرصه اقدامات فرهنگی و سیاسی می باشد. اگر قدرت به معنای توانایی اثرگذاری بر دیگران به منظور کسب نتایج دلخواه در نظر بگیریم می توان گفت قدرت نرم عبارت است از توانایی کسب مطلوب از طریق (جاذبه) می باشد نه از طریق اجبار یا تطمیع. یکی از ویژگی های بارز قدرت نرم این است که در آن الزام و اجباری وجود ندارد. قدرت نرم توانایی شکل دهی، اثرگذاری و تعیین باورها و امیال دیگران است به نحوی که تضمین کننده اطاعت و فرمانبرداری آنان باشد (سعیدی، روح الامین، مقدمی فر، حمیدرضا، ۱۳۹۳: ۱۱۲).

۳- نقش قدرت نرم در دیپلماسی عمومی ج.ا.ا

قدرت نرم در عصر حاضر یکی از ارکان قدرت های نو ظهور سیاسی در عرصه بین

المللی می باشد و کنشگران این عرصه در تلاش هستند که با استفاده از قدرت نرم در تعاملات بین المللی، مقدار نفوذ و اعتبار خویش و پرستیژ خود را توسعه بدهند. استفاده از قدرت نرم به آن ها کمک می کند هزینه های مالی و تلفات انسانی را کاهش دهند و از این روش افکار و اذهان بین المللی را قانع کنند. دولت هایی که از قدرت نرم بیشتری در روابط خود با سایر کشورها برخوردار باشند، امکان نفوذ بیشتری در عرصه بین المللی و در روابط چند جانبه و دو جانبه خواهند داشت. جمهوری اسلامی ایران با در نظر گرفتن برخی اشتراکات مذهبی، فرهنگی، تاریخی، سیاسی و دیپلماتیک در قاره آفریقا و منطقه نیازمند ارتقاء و توسعه مؤلفه های قدرت نرم می باشد تا به یک قدرت بزرگ در عرصه استفاده از دیپلماسی عمومی در جهان تبدیل شود و دیپلماسی عمومی می تواند به مثابه یکی از ارکان قدرت نرم ج.ا.ا در قاره آفریقا شود.

۴- بررسی پیشینه تاریخی روابط ایران و آفریقا

روابط خارجی و دیپلماتیک میان تهران و کشورهای قاره آفریقایی سابقه خوبی دارد این سابقه خوب را می توان در دوره هخامنشیان در مصر جستجو کرد همچنین روابط ایران با آفریقا غالباً به شرق قاره آفریقا و مهاجرت شیرازی ها به این منطقه بر می گردد. شیرازی ها مرکز حکومت خود را شهر کیلوا قرار دادند و به شهر زنگبار و شهرهای دیگر مهاجرت کردند و حکومت هایی در کومور و موزامبیک تأسیس کردند. در عهد قاجاریه روابط دیپلماتیک از طریق کنسولگری تهران در قاهره ادامه داشت. پیروزی انقلاب اسلامی ایران که همزمان با استقلال یافتن برخی کشورهای آفریقایی بود، قرار شد تا با ایجاد سفارت خانه در برخی کشورهای آفریقایی روابط دیپلماتیک با قاره آفریقا از سر گرفته شود اما به دلیل مسائل ایدئولوژیک و روابط خانوادگی محمد رضا شاه پهلوی (پهلوی دوم)، روابط ایران با آفریقا توسعه نیافت و در این مدت تهران فقط در ۹ کشور قاره آفریقا سفارت خانه و کنسولگری داشت و فقط در دوره محمد رضا شاه پهلوی روابط دیپلماتیک و سیاسی با آفریقای جنوبی به دلیل ویژگی های منحصر به فرد آفریقای جنوبی گسترده بود (بخشی، احمد: ۱۳۸۷، ۳۲).

بررسی تاریخی روابط ایران و قاره آفریقا را می توان به سه بخش تقسیم می شود که به شرح ذیل می باشد:

الف) بررسی تاریخی روابط ایران و قاره آفریقا در دوران هخامنشیان و بعد از آن: پیشینه روابط ایران و کشورهای آفریقایی به لایروبی کانال سوئز به فرمان داریوش پادشاه هخامنشی برمی گردد. که با مهاجرت شیرازی ها به شرق آفریقا و تشکیل حکومت توسط شیرازی ها در شهر کیلوا و مجمع الجزایر کومور و کشور موزامبیک ادامه یافت. بخش عمده روابط با آفریقا غالباً به مهاجرت شیرازی ها به شرق آفریقا برمی گردد. شیرازی ها شهر کیلوا را به مرکز حکومت خود تبدیل کردند و جزیره زنگبار را توسعه دادند و حکومت هایی در کومور و موزامبیک ایجاد کردند (بخشی، احمد، ۱۳۸۷: ۳۲-۳۳).

ب) بررسی تاریخی روابط ایران و قاره آفریقا در دوره پهلوی اول (۱۳۲۰-۱۳۰۴): در دوره پهلوی اول ارتباط زیادی میان ایران و قاره آفریقا وجود نداشت و روابط سیاسی و دیپلماتیک بسیار محدود بوده است. در دوره پهلوی و پس از استقلال کشورهای آفریقایی قرار شد تا با ایجاد سفارت خانه در برخی از کشورها روابط خارجی با این قاره برقرار شود. اما این روابط به دلیل اختلافات ایدئولوژیک و روابط شخصی پهلوی دوم توسعه

نیافت در این زمان ایران فقط در ۹ کشور از قاره آفریقا نمایندگی سیاسی داشت و روابط رژیم پهلوی با آفریقای جنوبی به دلیل ویژگی های خاص این کشور گسترده بود.

پ) بررسی تاریخی روابط ایران و قاره آفریقا در دوره پهلوی دوم (۱۳۵۷-۱۳۲۰): دوران پهلوی دوم همزمان با استقلال کشورهای آفریقایی می باشد از این زمان به بعد هویت بین المللی کشورهای آفریقایی لزوم برقراری ارتباط با دیگر کشورها را برای آن ها ایجاد کرد به طوری که در سال ۱۳۴۳ اداره ششم وزارت خارجه وقت موضوع آفریقا را در دستور کار قرارداد. از این زمان به بعد تلاش می شود که در کشورهای انگلوفون و فرانکوفون سفارت خانه های ایران تأسیس شود. در میان کشورهای فرانسوی زبان، ساحل عاج و سنگال و در میان کشورهای انگلیسی زبان، کشورهای کنیا و تانزانیا را مد نظر قرار می گیرد که از سال ۱۳۴۸ روابط سیاسی آغاز گردید.

۵- عوامل حضور ج.ا.ا در غرب آفریقا

۱- عامل ایدئولوژی دینی و مذهبی در کشورهای منطقه غرب آفریقا که جمعیت زیادی از آن ها را مسلمانان تشکیل می دهند باعث ایجاد روحیه شهادت طلبی، صلح طلبی و آزادی خواهی در آن ها شده است.

۲- موقعیت راهبردی و حیاتی منطقه غرب آفریقا از جمله کشور سنگال باعث شده به دلیل قرار گرفتن در مسیر تجارت بین-المللی تلاش برای ورود در گذرگاه های آبی اهمیت فراوانی بدست آورد.

۳- وجود منابع معدنی و نفتی بکر و دست نخورده در این منطقه، که از دو ویژگی بسیار مهم نیروی کار ارزان و آسان بودن حمل و نقل بهره می برند و منطقه ی غرب آفریقا را به مرکز توجه و رقابت بسیاری از کشورها تبدیل کرده است.

۴- بهره مندی و برخورداری از روابط گسترده ی منطقه ای و بین المللی، به ویژه در جهان اسلام و حضور ایران در آن برگ برنده ای برای تهران در محافل بین المللی است.

۵- وجود پیمان های منطقه ای متعدد و عضویت اغلب کشورهای منطقه در آن.

۶- وجود مشترکات سیاسی و فرهنگی متعدد بین کشورهای منطقه.

۷- نبود محدودیت های مرزی بین کشورهای منطقه و آزادی مرزها که سهولت تردد و سفر بین کشورهای منطقه را به همراه داشته است.

۶- مهمترین راهبرد های ج.ا.ا برای نفوذ در غرب قاره آفریقا

جمهوری اسلامی برای گسترش نفوذ خود در قاره آفریقا از همه راهبرد ها استفاده کرده است، اما مهم ترین آن ها به شرح ذیل می باشد (مشرق نیوز: ۱۴۰۰، ۲۶ آذر). الف) شیعیان لبنان: بنابر گفته شبکه تلویزیونی اورینت، بیش از ۱۵۰ هزار لبنانی که اغلب آنان را شیعیان تشکیل می دادند، «اسب تروائی» جمهوری اسلامی برای نفوذ در کشورهای غرب قاره آفریقا می باشند. سازمان سیا در این باره می گوید که بسیاری از لبنانی ها دارای روابط بسیار نزدیک و دوستانه با نخبگان سیاسی و تجار و بازرگانان کشورهای غرب قاره آفریقا هستند و در این زمینه برخی از تجار و بازرگانان و سرمایه داران لبنانی دو تابعیتی آمادگی خود را اعلام کردند تا حلقه ارتباط و تأمین کننده ی منافع سیاسی و مذهبی و تجاری، بازرگانان و سرمایه گذاران ایرانی در منطقه

غرب قاره آفریقا باشند.

ب) مراکز فرهنگی: در طی سال های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴ میلادی (۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲ شمسی) جمهوری اسلامی ایران مراکز فرهنگی خود در جنوب صحرای آفریقا را از ۹ مرکز به ۱۸ مرکز افزایش داد تا این مراکز در کنار سفارت خانه های ایران در کشورهای این منطقه به کانون تبلیغ و ترویج شعارها و ایدئولوژی انقلاب اسلامی تبدیل شوند به عبارت دیگر مهمترین وظیفه ی آن ها ایجاد بستر مناسب برای گسترش فرهنگ انقلاب اسلامی در کشورهای غرب منطقه آفریقا می باشد.

پ) روحانیون (مبلغان مذهبی): علاوه بر دو راهبرد فوق ج.ا.ا به سرعت اقدام به فرستادن روحانیون (مبلغان مذهبی) به کشورهای منطقه غرب آفریقا نمود. این مبلغین با برگزاری همایش ها، نشست ها و دیدارهایی با روحانیون و شخصیت های دینی و مذهبی محلی سعی کردند تا دامنه نفوذ انقلاب اسلامی در غرب آفریقا را بیش از پیش گسترش دهند، نمونه این حضور و نفوذ را به خوبی می توان در کشور نیجریه و شیخ «ابراهیم زکزاکی» ملاحظه کرد که به «سید حسن نصرالله» قاره ی آفریقا معروف می باشد.

ت) گسترش تفکر امام خمینی از طریق دانشجویان و کارمندان: تلاش های گسترده و فراوان برای گسترش تفکرات و دیدگاه های امام خمینی از طریق ارتباط و تماس مستمر با دانشجویان آغاز کردند و کارمندان خود را به عنوان استاد و یا دانشجو به دانشگاه ها فرستادند تا مبلغ تفکرات و دیدگاه های امام خمینی (ره) باشند.

ث) نقش فعال سفارت خانه ها و کنسولگری ها و مراکز فرهنگی جمهوری اسلامی ایران: سفارت خانه ها و کنسولگری ها و مراکز فرهنگی ج.ا.ا علاوه بر این که کتاب ها، فصلنامه ها، مجلات، نوارهای صوتی و تصویری که حاوی شعارهای انقلاب اسلامی ایران و تفکرات امام خمینی (ره) بود را، به زبان های محلی و بومی چاپ و منتشر می کردند، روابط بسیار نزدیکی با رسانه های بومی و محلی در کشور های آفریقایی برقرار کردند و به واسطه آن ها مقالات و گزارش هایی در حمایت از انقلاب اسلامی و گسترش دیدگاه ها و تفکرات امام دیدگاه ها و تفکرات امام خمینی (ره) منتشر کردند.

۷- جایگاه آفریقا در سیاست خارجی ج.ا.ا (از منظر امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری)
پیروزی انقلاب اسلامی نقش اساسی در میان مسلمانان جهان ایفا کرد دیدگاه فراملیتی انقلاب اسلامی باعث شد مسلمانان در تلاش برای جستجو هویت اسلامی خود برآیند. انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری (مدظله العالی) از جمله انقلاب هایی است که دیدگاه فراملیتی دارد و به عبارت دیگر به کشور، ملت، قوم و مکان خاصی محدود نمی شود. انقلاب اسلامی با معرفی چهره واقعی اسلام ناب محمدی (ص)، اسلام را به عنوان دین جامع و کامل که سعادت اخروی و دنیوی انسان ها را در بر می گیرد با شرایط روز به جهانیان ارائه کرده است. روحیه تلاش و جهاد راه خدا را در میان امت اسلامی بازگرداند و اعتماد به نفس قوی و نیرومندی را در میان کشورهای اسلامی ایجاد کرد. جوانان مسلمان با الگو پذیری از انقلاب اسلامی ایران که ریشه در مذهب شیعه اثنی عشری و آموزه های قیام عاشورا دارد در صدد اسلامی نمودن نظام های سیاسی خود می باشد. مقام معظم رهبری پیرامون تأثیر انقلاب اسلامی ایران در آفریقا و فعالیت مسلمانان در قاره آفریقا عناوین کلی بیان کرده اند که عبارتند از :

الف) مبارزه با ظلم

ب) اهمیت فعالیت مسلمانان و مردم دنیا

پ) محبوبیت و الگو بودن و تأثیر ایران

ت) اهمیت قانون اساسی و کارنامه موفقیت‌های ایران

الف) مبارزه با ظلم: مقام معظم رهبری با اشاره به گرایش بی سابقه‌ی ملت‌ها برای مقابله با استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا فرمودند: «امروز در آفریقا، آسیا خاورمیانه، اروپا و آمریکای لاتین ملت‌ها و به ویژه مسلمانان علیه آمریکا شعار می‌دهند. مبدأ این تحول که در طول تاریخ بیداری ملت‌ها بی نظیر است از پیروزی انقلاب اسلامی ایران ناشی می‌شود. انقلاب بر اساس تعالیم اسلام، ضرورت مقابله با ظلم و ستم را در هر شرایطی به مسلمانان تفهیم کرد. زیرا در مبارزه مظلوم با ظالم و ستمگر هیچ مرزی وجود ندارد» (آیت الله خامنه‌ای: ۱۳۶۹، ۲۹ شهریور).

ب) اهمیت فعالیت مسلمانان و مردم دنیا: مقام معظم رهبری نسبت به بی تفاوت نبودن فعالیت مسلمانان جهان فرمودند: «اگر در گوشه‌ای از جهان، جمعی از مسلمین حرکتی می‌کنند، تصمیمی می‌گیرند، سودی می‌برند، یا زبانی می‌بینند، ملت ایران و انقلاب و نظام ما نمی‌تواند موضع منفی و بی تفاوتی بگیرد. لذا از روز اول که انقلاب ما به یک دولت و یک نظام تبدیل شد، این نظام در زبان امام و معلم، معمارش و در زبان مسؤولان همواره مسائل ملت‌های مسلمان را مطرح و به آن اعتنا کرده است. امروز اگر شما می‌بینید که مثلاً در آفریقا ملت‌ها کاری کرده‌اند که حواس استکبار جهانی بکلی پریشان شده است؛ اگر می‌بینید که سیاست‌گذاران استکباری دارند فکر می‌کنند که اگر مسائل الجزایر به فلان کشور و فلان کشور سرایت کرد، ما چه می‌کنیم؛ اگر می‌بینید که ملت‌های مسلمان جمهوری‌های آسیای میانه، احساسات اسلامی خود را ابراز می‌کنند و اسلام را می‌خواهند، تا آنجا که رهبران و مسؤولان و زمامدارانشان هم چاره‌ای جز این ندارند که دم از گرایش به انگیزه‌های اسلامی بزنند و همین موارد دیگر، این‌ها را باید به عنوان آن جرقه‌هایی از این کانون آتش منتشر شده است، ملاحظه کنید» (آیت الله خامنه‌ای: ۱۳۷۰، ۱ اسفند).

پ) محبوبیت و الگو بودن و تأثیر جمهوری اسلامی ایران: حضرت آیت الله خامنه‌ای فرمودند «مسأله‌ی دیگر، حرکت‌های اسلامی در برخی از کشورهای عربی و آفریقایی است. این یکی از مژده‌بخش‌ترین حوادث جهان اسلام است که ملتی با جوان‌هایش، با روشنفکرهایش، با مردم کوچ و بازارش، داعیه‌ی اجرای احکام اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی داشته و در راه آن حرکت کند. از طلوع انقلاب عظیم اسلامی در ایران و تشکیل جمهوری اسلامی، این انتظار و امید برای دوستان و این هراس و نگرانی شدید برای اردوگاه استکبار و در رأس آن آمریکا وجود داشت که انقلاب اسلامی ایران، طلیعه پیروزی‌های مسلمانان در سایر نقاط جهان اسلام خواهد بود» (آیت الله خامنه‌ای: ۱۳۷۰، ۲۶ خرداد).

ت) اهمیت قانون اساسی و کارنامه موفقیت‌های ج.ا.ا: مقام معظم رهبری پیرامون اهمیت قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به نقل از یکی از سیاستمداران غربی فرمودند آن سیاستمدار غربی می‌گفت: «دو چیز است که اگر در میان مسلمان‌ها دست به دست بگردد و ملت‌های مختلف مسلمان از این دو چیز آگاه شوند، دیگر

همه‌ی تابوهای غرب - یعنی اصول جزمی غرب - در هم خواهد شکست و باطل خواهد شد. این دو چیز چیست؟ این سیاستمدار غربی می‌گوید: یکی قانون اساسی جمهوری اسلامی است؛ که این قانون اساسی، یک حکومت مردمی و پیشرفته‌ی امروزی و در عین حال دینی را در چشم مسلمانان جهان ممکن می‌سازد. این قانون اساسی نشان می‌دهد که می‌توان یک حکومتی داشت که هم متجدد باشد، امروزی باشد، پیشرفته باشد و هم کاملاً دینی باشد. قانون اساسی این را تصویر می‌کند. می‌گوید چنین چیزی ممکن است. دوم، کارنامه‌ی موفقیت‌های علمی و اقتصادی و سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی است؛ که اگر این دست مسلمان‌ها برسد، می‌بینند که آن امر ممکن اتفاق افتاده است، واقع شده است (آیت الله خامنه‌ای: ۱۳۸۹، ۱۵ بهمن).

۸- عوامل موثر بر سیاست خارجی ج.ا.ا در قاره آفریقا

یکی از مناطقی که از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی جایگاه خاصی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارد قاره آفریقا می‌باشد، از این رو ایجاد روابط دیپلماتیک و حفظ روابط دیپلماتیک که شامل دیپلماسی عمومی، دیپلماسی فرهنگی و دیپلماسی اقتصادی می‌باشد جزو اولویت‌ها و برنامه ریزی‌های دستگاه سیاست خارجی ج.ا.ا قرار گرفت که نتیجه آن ایجاد همکاری در سطوح مختلف با کشورهای آفریقایی شد بطوری که دولت سیزدهم سیاست خارجی خود در قاره آفریقا را بر اساس توسعه و گسترش همه جانبه روابط خود با کشورهای آفریقایی بدون اتکای صرف به کشورهای شرقی و غربی به تناسب ظرفیت و اقتضات هر کشور در این قاره قرار داده است. از این رو دولت سیزدهم در تلاش است با ایجاد و توسعه روابط همه جانبه با کشورهای آفریقایی که همسو و هم‌نظر با ج.ا.ا می‌باشد تا حد امکان فشارها و تحریم‌های غرب را خنثی کند و همچنین برخی کارشناسان بر این باورند که ج.ا.ا به دلیل پتانسیل بالقوه و برخورداری از ابزارها و اهرم‌های اثرگذار در سطوح بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی سیاست خارجی قدرت و توان لازم برای حضور گسترده در قاره آفریقا و تعامل و همکاری مؤثر با کشورهای آفریقایی بر اساس سه کلید واژه عزت، حکمت و مصلحت در سیاست خارجی ج.ا.ا می‌باشد.

الف) موانع اجرای قانون اساسی در دولت‌ها: ۱- تحریم‌های ظالمانه بین‌المللی ۲- نگرانی دولت‌های آفریقایی از پیامدهای ارتباط با جمهوری اسلامی ۳- دیدگاه‌های نامطلوب و غربگرایانه برخی دولت‌ها ۴- فراموش کردن قاره آفریقا و کشورهای جهان سوم ۵- سهل‌انگاری و اهمال‌کاری در اجرای قانون اساسی در ارتباط با قاره آفریقا (ب) عوامل مؤثر در جهت اجرای قانون اساسی: عوامل مؤثر و حرکت‌دهنده در جهت اجرای قانون اساسی ۹ عامل، به شرح ذیل می‌باشد:

۱- اولویت قرار دادن فرمایشات مقام معظم رهبری: مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولین کشورهای مختلف قاره آفریقا لزوم روابط دیپلماتیک با آفریقا را ضروری و سازنده دانسته‌اند و بر تعمیق روابط با آفریقا تأکید دارند از این رو وزارت امور خارجه سعی دارد فرمایشات معظم له را مد نظر قرار دهد.

۲- ایدئولوژی اسلامی: سیاست خارجی هر کشور به ایدئولوژی آن کشور بستگی دارد از آنجا که دین و مذهب رسمی ایران، اسلام و مذهب شیعه اثنی‌عشری می‌باشد مدیران و مسؤولین جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۵۷ تاکنون تمامی مسائل بین‌المللی و داخلی خود را بر اساس ایدئولوژی اسلامی بنیان نهاده‌اند.

۳- پذیرش و استقبال مطلوب کشورهای آفریقایی از گفتمان انقلاب اسلامی: با پیروزی انقلاب اسلامی و همچنین پیوند دین و دنیا و جاری شدن دین در متن جامعه و سیاست و احیای واژه های مهجور مانده ای مانند جهاد، مقاومت، مبارزه با طاغوت و ظلم و شهادت و شهادت طلبی از اصول حاکم بر گفتمان انقلاب اسلامی است که توانسته است در جوامع اسلامی شور جدید ایجاد کند و خیزش های اسلامی را در کشورهای آفریقایی به راه بیندازد.

۴- داشتن تفکر مشترک در جهت نابودی استعمار: ج.ا.ا و قاره آفریقا به دلیل اینکه سالیان تحت سلطه استعمارگران اروپایی بودند دارای تفکر مشترک و تجربه مشترک در جهت نابودی استعمار می باشند.

۵- داشتن تفکر مشترک در جهت نابودی رژیم غاصب صهیونیستی: با توجه به اشتراکات مذهبی بین ج.ا.ا و برخی کشورهای آفریقایی که برگرفته از تعالیم دین مبین اسلام است، خود یک عامل محرک بین ایران و برخی کشورهای آفریقایی برای نابودی رژیم غاصب صهیونیستی می باشد.

۶- سیاست مشترک ایران و آفریقا در مبارزه با نظام آپارتاید (تبعیض نژادی): آپارتاید یا تبعیض نژادی یک نوع از تبعیض نژادی را بیان می کند که در آن همه سیاه پوستان یا همه رنگین پوستان (به غیر از سفید پوستان) مجبور به اقامت کردن اجباری در مکان های خاص و شهر های خاص هستند و از کلیه حقوق شهروندی و حداقل امکانات زندگی محروم بودند. در سال ۱۹۹۰ میلادی همزمان با آزاد شدن نلسون ماندلا از زندان، وی مبارزه مسلحانه با نظام آپارتاید را انتخاب کرد.

۷- عضویت ۲۷ کشور آفریقایی در سازمان همکاری های اسلامی (OIC): این سازمان مجموعه گسترده ای از کشورهای اسلامی را گرد هم آورده و بزرگترین سازمان بین المللی بعد از سازمان ملل متحد محسوب می شود و بطور بالقوه قدرت عظیمی از بعد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را بوجود آورده است. مجموعه کشورهای آفریقایی عضو این سازمان، ۲۷ کشور می باشند که درصد قابل توجهی از اعضای آراء تشکیل می دهند و علیرغم این که غالب آنها صرفاً به جهت اخذ مساعدت اقتصادی و کمک گرفتن از آراء و امکانات دیگر کشورهای اسلامی در رفع برخی مشکلات خود، به عضویت این سازمان در آمده اند. به عبارت دیگر عضویت ۲۷ کشور آفریقایی در سازمان همکاری های اسلامی پشتوانه محکمی برای ج.ا.ا می باشد که در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قابل بررسی می باشد.

۸- عضویت ایران در اتحادیه آفریقا به عنوان عضو ناظر و شریک راهبردی: مسأله عضویت یا عضویت ناظر در سازمان های منطقه-ای و بین المللی دارای پیامدهای بر منافع اقتصادی و سیاسی کشور ها می باشد. حضور سیاسی و اقتصادی ج.ا.ا در آفریقا با هدف کمک به ملت های آفریقایی و نیز کسب منافع اقتصادی برای ج.ا.ا صورت می گیرد. هدف اساسی اتحادیه آفریقا، هدایت این قاره به سمت صلح و امنیت و توسعه پایدار است (شفیعی و همکاران: ۱۳۹۰-۸۱).

۹- همکاری کشورهای آفریقایی در آژانس انرژی اتمی: اعضای شورای حکام آژانس انرژی اتمی مجموعاً ۳۵ نفر می باشند که ۴ عضو دائم آن از قاره آفریقا هستند.

۹- اقدامات دشمنان ج.ا.ا در مقابله با دیپلماسی فرهنگی ایران در قاره آفریقا

این اقدامات بسیار پیچیده است و سه لایه معین دارد :

الف) بی ارزش شمردن و مخالفت نمودن با برقراری مناسبات دیپلماتیک و سیاسی ج.ا.ا و کشورهای قاره آفریقا: بازیگران غربی و اروپایی برقراری روابط دیپلماتیک و سیاسی ج.ا.ا با کشورهای قاره آفریقا را فاقد هرگونه ارزش می دانند و با روشهای مختلف مانع برقراری روابط دیپلماتیک و سیاسی ج.ا.ا با کشورهای آفریقایی می شوند. بازیگران غربی و اروپایی اذعان می کنند قاره آفریقا فاقد اهمیت می باشد و دارای عمق استراتژیک بسیار کم در عرصه بین المللی می باشد.

ب) ارائه تصویر غلط از ظرفیت های نهفته قاره آفریقا در برابر افکار عمومی: بازیگران غربی و اروپایی با صرف هزینه های بسیار زیاد و ارائه تصویر غلط از ظرفیت ها و پتانسیل های نهفته این قاره تلاش می کنند اهمیت استراتژیک و پتانسیل های این قاره را در اذهان عمومی جهان مخفی نمایند.

پ) جلوگیری از شکل گیری مناسبات ایران و آفریقا: ج.ا.ا نماد استقلال و مقاومت در برابر استعمار گران در آفریقا می باشد و از سوی دیگر دارای تمدن و فرهنگ غنی هست از این رو بازیگران غربی با تشکیل مناسبات ایران و آفریقا مخالفت می کنند.

۱۰- قاره آفریقا محور سیاست خارجی ایران در دولت های مختلف

در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، توسعه روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای آفریقایی، حداقل در سطح شعار، همواره در دستور کار وزارت امور خارجه ایران در دولت های مختلف قرار داشته است، دستور کاری که در برخی از دولت ها تبدیل به اولویت شده است و با جدیت حداقل در حوزه سیاسی دنبال شده است که در این ارتباط می توان به عملکرد دولت های پنجم تا دهم (هاشمی رفسنجانی، خاتمی، احمدی نژاد) و سفر های آنها به آفریقا اشاره کرد در برخی دولت ها با توجه به نوع رویکرد دولت بر خلاف شعارهای مطرح شده در سطح پایین تری قرار داشت و اقدام چندانی برای توسعه روابط انجام نشده است (قناد باشی، جعفر: ۱۴۰۱، ۲۱ اردیبهشت). برای مثال رئیس دولت پنجم و ششم (هاشمی رفسنجانی) در سال ۱۳۶۹ به سنگال سفر کرد تا روابط دیپلماتیک و تجاری برقرار شود و یک گزینه تجاری برای کاهش اثرات تحریم ها باشد. سپس رئیس دولت هفتم و هشتم (دولت سید محمد خاتمی) به آفریقای جنوبی سفر می کند تا راه های تجارت را بررسی نماید و پس از آن در دولت نهم و دهم (دولت محمود احمدی نژاد) روابط تجاری با آفریقا از طریق کمک های توسعه ای بوده است. (غمخوار: ۱۴۰۱: ۱۹، آبان).

در دولت یازدهم و دوازدهم (دولت حسن روحانی) از توسعه روابط با کشورهای آفریقایی صحبت می شد اما هیچ گاه شاهد اقدام عملی در این راستا نبودیم و روابط ما تنها با کشورهای آفریقای جنوبی خلاصه شده بود، دولت یازدهم و دوازدهم چندین بار میزبان برخی از مقامات بلند پایه آفریقایی بوده است و علیرغم چندین بار برنامه ریزی برای سفر رئیس دولت یازدهم و دوازدهم (دولت حسن روحانی) قاره آفریقا این سفر انجام نشد. رئیس دولت سیزدهم (سید ابراهیم رئیسی) توجه به قاره آفریقا را بخشی از محور های اصلی سیاست خارجی ج.ا.ا عنوان و بیان نموده است که در این زمینه هیچ محدودیتی نداریم. شعار اصلی دولت سیزدهم در حوزه سیاست خارجی، سیاست خارجی متوازن و گسترش روابط با کشورهای مختلف آفریقایی در حوزه های سیاسی

علی‌الخصوص اقتصادی می‌باشد چرا که توسعه روابط با قاره آفریقا از راهکارهای مؤثر در مقابله با تحریم‌ها و جلوگیری از تحقق سیاست برخی کشورهای غربی برای انزوای جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌المللی می‌باشد (قناد باشی: ۱۴۰۱، ۲۱ اردیبهشت).

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در آفریقا موجب شد تا آینده روشنی در خصوص روابط ایران با آفریقا در دولت سیزدهم شکل بگیرد. رئیس دولت سیزدهم (سید ابراهیم رئیسی) مانند دولت نهم و دهم (محمود احمدی‌نژاد) تلاش می‌کند سیاست خارجی ایران در آفریقا را احیا کند. گسترش نفوذ سیاست خارجی ایران در آفریقا از طریق ایجاد و تحکیم روابط دیپلماتیک، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و همچنین صنعت حمل و نقل علی‌الخصوص کشتیرانی و ایجاد خطوط هوایی صورت می‌گیرد که با منافع برخی کشورهای عربی و ترکیه و اسرائیل در آفریقا مغایرت دارد. جمهوری اسلامی ایران از طریق سرمایه‌گذاری و تأمین مالی گروه‌های شیعه و ارائه آموزش‌های نظامی و فروش سلاح به آنها به دنبال گسترش نفوذ خود در کشورهای معینی در آفریقا بوده است برای مثال ایران گروه حزب الله را به آموزش دادن شهروندان نیجریه ای تشویق کرده است با این امید که از نیجریه به عنوان پایگاهی برای حمله کردن و خنثی کردن جاه طلبی‌های کشورهای غربی و اسرائیل استفاده کند. (رئوف: ۱۴۰۰، ۱۶ بهمن).

سیاست خارجی ایران در آفریقا پیرامون تلاش برای ترویج ایدئولوژی شیعه، کشف راه‌های مبارزه با آمریکا و یافتن راه‌های جدید تجاری با آفریقا می‌باشد در حالی که روابط ایران - آفریقا به اواخر دهه ۱۹۷۰ بر می‌گردد زمانی که به جنبش عدم تعهد (نم) پیوست و سعی کرد خود را به عنوان مدافع مستضعفانی که در آن زمان علیه امپریالیسم غرب می‌جنگد معرفی کند. با توجه به توانایی‌های ایران در حوزه فناوری‌های دانش بنیان، خدمات فنی مهندسی، صنایع دفاعی و بهداشتی، انتقال فناوری و همکاری‌های متقابل در این حوزه می‌تواند هم به نفع ایران و هم به نفع کشورهای آفریقایی باشد. (غمخوار: ۱۴۰۱، ۱۹ آبان).

۱۱- بررسی بنیان‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی ج.ا.ا در قاره آفریقا

قاره آفریقا به دلیل ویژگی‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی به صحنه رقابت قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای تبدیل شده است و همه این قدرت‌ها به دنبال ایجاد برنامه مدون جهت اقدامات استراتژیک خود در قاره آفریقا هستند. بر این اساس یکی از برنامه‌های تدوین شده در زمینه سیاست خارجی ج.ا.ا در عرصه بین‌المللی، توسعه و ارتقا همکاری‌های همه‌جانبه با آفریقا در ابعاد ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی و هم‌افزایی با کشورهای آفریقایی می‌باشد که متکی بر حفظ کرامت انسانی مردم این قاره است. بر این اساس در سند چشم‌انداز ایران در افق ۱۴۰۴، که به عنوان یک سند جامع توسعه یافتگی همه‌جانبه در سیاست خارجی می‌باشد، نگاه منطقه‌ای به سیاست خارجی، کسب جایگاه قدرت برتر منطقه‌ای و تعامل سازنده با سایر دولتها در سیاست خارجی مورد تأیید قرار گرفته است.

بنیان‌های ژئوپلیتیکی یا جغرافیای سیاسی (Geopolitics): امروزه واژه ژئوپلیتیک (جغرافیای سیاسی) در حوزه‌های مطالعاتی گوناگون کاربرد فراوانی دارد و برای تحلیل

و تبیین رویدادهای سیاسی و جغرافیایی در سطوح مختلف بکار گرفته می شود. از زمان وضع واژه ژئوپلیتیک توسط « کیلنگ در سال ۱۸۹۹ میلادی تا کنون ضمن این که دچار فرار و نشیب بوده است از نظر مفهومی هم نتوانسته است از شفافیت و ثبات نسبی برخوردار شود. در تعاریفی که تاکنون از ژئوپلیتیک به عمل آمده غلبه با آنهایی بوده که سعی داشته اند که از آن به عنوان دانش مطالعه رابطه یکسویه و جبری تأثیر عوامل جغرافیایی بر سیاست یاد کنند (حافظ نیا، ۱۳۷۹: ۷۲).

ژئواستراتژیک یا جغرافیای راهبردی (Geostrategic): واژه ژئواستراتژی نخستین بار توسط (جاکومو دوراندو) در سال ۱۸۴۶ میلادی مطرح شد. می توان دو تعریف گوناگون از ژئواستراتژیک بیان نمود: الف) تأثیر عوامل جغرافیایی بر گروه های انسانی ب) ژئواستراتژی دارای مفهوم و معنای کاملاً نظامی است که درباره تأثیر جغرافیا و عوامل محیطی در جنگ ها می پردازد. در واقع ژئواستراتژی علمی است که تأثیرات عوامل محیط جغرافیایی را در تدوین استراتژی نظامی بررسی می کند. آنچه از این تعریف و سایر تعاریف ارائه شده توسط اندیشمندان این حوزه بدست می آید این است که نقش عوامل جغرافیایی و محیطی جهت تدوین استراتژی های نظامی با محوریت نیروهای مسلح موضوع اصلی ژئواستراتژی می باشد. به بیان دیگر می توان گفت ژئواستراتژی به تحقیق و بررسی روابط میان استراتژی و عناصر جغرافیایی می پردازد و بر این اساس تاکتیک و روشی است که یک دولت یا کشور از در هر نقطه ای از دنیا قرار گرفته آن را اتخاذ می کند و باعث می شود کشور مزبور به اهداف خودش نائل شود.

موقعیت جغرافیای سیاسی قاره آفریقا: قاره آفریقا بعد از قاره آسیا دومین قاره بزرگ و دومین قاره پر جمعیت جهان می باشد و از شمال به دریای مدیترانه و تنگه سوئز و از شمال شرقی به دریای سرخ، از جنوب شرقی به اقیانوس قاره آفریقا از شمال به دریای مدیترانه و تنگه سوئز و از شمال شرقی به دریای سرخ، از جنوب شرقی به اقیانوس هند و از شرق به خلیج عدن و از غرب به اقیانوس اطلس احاطه شده است. این قاره همچنین شامل ماداگاسکار و مجمع الجزایر مختلف می باشد.

الجزایر بزرگترین کشور آفریقا از نظر مساحت و نیجریه بزرگترین کشور آفریقا از نظر جمعیت می باشد و کشور سیشل کوچک-ترین کشور می باشد که بطور یک مجمع الجزایر در خارج ساحل شرقی آن می باشد و کوچک ترین کشور ناحیه خشکی آن گامبیا است. کشورهای آفریقایی از طریق ایجاد اتحادیه آفریقا که مقر آن در آدیس آبابا است همکاری می کنند.

صحرای وسیع در آفریقا بخش عظیمی از خشکی های این قاره را می پوشاند و صحرای بزرگ آفریقا با ۹ میلیون کیلومتر مربع وسعت ۴۴ درصد صحرای جهان را به خود اختصاص داده است. قاره آفریقا به وسیله کانال سوئز از قاره آسیا و بوسیله تنگه جبل الطارق از اروپا جدا می شود. آفریقا دارای جزایر متعددی می باشد که جزیره ماداگاسکار یکی از مهم ترین جزایر آن می باشد. از دیگر جزایر آن می توان کومور، مافیا، سنت هلن و ... را می توان نام برد.

اقدامات و راهبرد ج.ا.ا جهت استفاده از ظرفیت ژئوپلیتیکی در منطقه شاخ آفریقا: ۱- حضور نظامی دائمی و مستمر در خلیج عدن، تنگه باب المندب و دریای سرخ برای حفظ امنیت کشتیهای تجاری و مسیرهای دریانوردی ۲- برقراری و توسعه روابط با کشورهای

ساحلی شاخ آفریقا یعنی سومالی، اریتره، جیبوتی و اتیوپی در ابعاد مختلف، مانند سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، علمی ۳- تلاش برای همکاری و همگرایی منطقه‌های به ویژه تشکیل ائتلاف دریایی با کشورهای دوست و منافع مشترک ۴- تدوین برنامه و راهبرد هدفمند درباره حضور و فعالیت در آفریقا به صورت عام و شاخ آفریقا به صورت خاص ۵- برخورداری از آمادگی همه جانبه برای مقابله با تهدیدات و توطئه های بازیگران رسمی و غیر رسمی رقیب و معاند در فضاهای دریایی و ساحلی شاخ آفریقا (میرزایی تبار: ۱۴۰۱، ۱۵۰).

بنیان های ژئواکونومیک یا جغرافیای اقتصادی (Geoeconomics): برخی ژئواکونومی را استفاده از قدرت ژئوپلیتیک یا نظامی برای رسیدن به اهداف اقتصادی می دانند (۱۴، ۲۰۱۱: Youngs & Martiningui). برخی دیگر تعریف موسع دارند و آن را درهم تنیدگی اقتصاد بین الملل، ژئوپلیتیک و ژئواستراتژی می دانند (Thirlwell, ۲۰۱۰). برخی دیگر بر تجارت و حمایت از صنایع داخلی بدون در نظر گرفتن جنبه های ژئوپلیتیکی تأکید دارند (Lorot, ۲۰۰۱). در نهایت عده ای نیز این واژه را تقریباً برای تمام فعالیت‌های اقتصادی داخلی و خارجی به کار می برند و قدرت طرح ریزی یک کشور را با قدرت یا ضعف اقتصادی داخلی آن مرتبط می دانند. کشوری که برای مدت طولانی از تقویت قدرت اقتصادی خود غفلت کند، از نظر ژئوپلیتیکی نمی تواند نقش مهمی ایفا کند (۲۰، ۲۰۱۶: Blackwell & Harris).

سیر تکامل ژئواکونومیک: پس از جنگ سرد و با گسترش پدیده جهان نی شدن، عوامل اقتصادی به ابزاری برای قدرت و رقابت تبدیل شدند. مورد توجه قرار گرفتن اقتصاد در ژئوپلیتیک به شکل گیری مفهومی بنام ژئواکونومی منجر شد که در آن به طور کلی مباحثی نظیر پیامدهای ژئوپلیتیک، پدیده های اقتصادی و روندهای ژئوپلیتیک مورد بررسی قرار می گیرد. زمانی که تمام ظرفیت های اقتصادی یک کشور یا بخشی از ظرفیت های یک کشور مربوط به مسائل جغرافیایی باشد ژئواکونومی یا اقتصاد جغرافیایی بوجود می آید. ژئواکونومی بطور مسلم ادامه دهنده دیدگاه ژئوپلیتیک می باشد که آن را با ابزارهای اقتصادی در عصر جهان نی شدن تلفیق می نماید. با توجه به تعاریف ذکر شده فوق به عبارت ساده ژئواکونومیک را می توان سه ضلع یک مثلث دانست که در آن رابطه میان قدرت کشورها، جغرافیای کشورها و اقتصاد کشورها را مورد بررسی قرار می دهد.

رابطه ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک: ۱- ابزارهای مورد استفاده در ژئواکونومی نیز علاوه بر تعدد و تنوع زیاد، عمدتاً از نوع ابزارهای قدرت نرم بوده بر پیچیدگی نظام بینالملل میافزایند ۲- در سیاست داخلی کشورها توجه به عوامل اقتصادی موجب تقویت زیربناها و زیرساخت‌های قدرت ملی شده و به افزایش وزن ژئوپلیتیکی کشور کمک میکند که این امر موجب تغییر رفتار و جایگاه کشور در نظام ژئوپلیتیک در راستای تحویل منافع ملی میشود ۳- دو عنصر ژئوپلیتیک یعنی جغرافیا و قدرت با اقتصاد پیوند خورده است و به آن توجه می‌نماید، بنابراین چنانچه اقتصاد با قدرت و سیاست پیوند بخورد و با جغرافیا نیز عجین شود، در حوزه ژئوپلیتیک قرار میگیرد که در این صورت ژئواکونومی به‌عنوان بعد اقتصادی ژئوپلیتیک شکل میگیرد که در زیر مجموعه جغرافیای سیاسی قرار دارد.

راهبرد اقتصادی ج.ا.ا در قاره آفریقا: راهبرد اقتصادی ج.ا.ا در قاره آفریقا در ۴ قسمت ترسیم شده که در ذیل به آن اشاره می شود (امام جمعه، امیر علی: ۱۴۰۲، ۴ مرداد). الف) تدوین نقشه راهبردی به منظور ظرفیت سازی جهت افزایش نفوذ و عمق استراتژیک و گسترش اقتصادی ایران در قاره آفریقا.

ب) تقویت جایگاه آفریقا در سیاست خارجی کنونی ایران و ضرورت های تبدیل شدن جمهوری اسلامی به شریک راهبردی اتحادیه قاره آفریقا.

پ) شناسایی ظرفیت های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آفریقا و چگونگی و راهکارهای افزایش سطح روابط جمهوری اسلامی ایران با این کشورها.

ت) ظرفیت سازی جهت تعامل و همکاری و مشارکت هرچه بیشتر جمهوری اسلامی ایران با کشورهای آفریقایی

در نهادها و سازمان های منطقه ای و موضوعی همچون غیر متعهدها، گروه ۷۷، مجمع عمومی سازمان ملل و سایر مجامع بین المللی.

چشم انداز روابط اقتصادی ج.ا.ا و قاره آفریقا: قاره آفریقا یکی از مهم ترین مناطقی به شمار می رود که می تواند عامل به حرکت درآوردن چرخ های صنایع ایران باشد و حتی می توان به عنوان راه برون رفت از تحریم های ظالمانه غرب به آن نگاه کرد. طبق آمار منتشر شده از وزارت امور اقتصادی و دارایی، میزان تبادلات مالی با برخی مناطق قاره آفریقا بیش از ۱۰۰ درصد افزایش یافته و برگزاری اجلاس اقتصادی- علمی ایران و کشورهای غرب آفریقا به میزبانی کشورمان، نوید روزهای بهتری را در ارتباط بین ایران و آفریقا می دهد.

استفاده از همه ظرفیت های سیاسی، اقتصادی و تجاری در راستای منافع ملی از زمان شروع به کار دولت سیزدهم، صادرات ایران به آفریقا ۱۰۰ درصد افزایش داشته و سفر اخیر رئیس دولت سیزدهم می تواند مقدمه ای برای حل مشکلات زیرساختی روابط تجاری با این قاره باشد که در نهایت منجر به گسترش روابط تجاری با آفریقا شود. در واقع دولت سیزدهم در راستای فعال کردن تمام ظرفیت های تجاری و اقتصادی پس از عضویت رسمی ایران در سازمان همکاری شانگهای، تعامل و همکاری با کشورهای قاره آفریقا را در دستور کار خود قرار داده است. با برنامه ریزی های صورت گرفته مبنی بر افزایش صادرات کشورمان خوشبختانه علاوه بر رشد بیش از صد درصدی صادرات سال ۱۴۰۰ نسبت به ۱۳۹۹، در سه ماهه ابتدایی سال ۱۴۰۱ نیز شاهد رشد ۲۹ درصدی صادرات کالایی به کشورهای قاره آفریقا نسبت به سه ماهه ابتدایی ۱۴۰۰ بوده ایم اما کماکان حجم صادراتمان در مقایسه با کشورهای منطقه بسیار ناچیز است (روزنامه فرهیختگان: ۱۴۰۱، ۶ مرداد).

نتیجه گیری:

در عرصه روابط بین الملل نظریات متفاوت و متعارضی وجود دارد که این نظریات می تواند به عنوان نقشه راه و برنامه جامع دولت ها در عرصه سیاست خارجی باشد. نظریه واقع گرایی یا رئالیسم یکی از نظریات مهم و بنیادین در عرصه دانش روابط بین الملل می باشد که سیاست های جامع جهانی را بر مبنای اقدامات دولت ها در جهت تأمین

منافع ملی و بقای خود تعریف می کنند. نظریه واقع گرایی یا رئالیسم غالباً با اقدامات و کارکرد سیاستمداران به دلیل درک مشترک از سیاست بین الملل منطبق می باشد.

یکی از مناطقی که از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی جایگاه ویژه ای در سیاست خارجی ج.ا.ا دارد قاره آفریقا می باشد و با توجه به ظرفیت ها و مواهب الهی در قاره آفریقا ج.ا.ا باید از پتانسیل بالقوه آفریقا در راستای تأمین منافع و نیاز های خود از آن نهایت استفاده را بنماید. از این رو ایجاد روابط دیپلماتیک و حفظ روابط دیپلماتیک جزو اولویت ها و برنامه ریزی های دستگاه سیاست خارجی ج.ا.ا قرار گرفته است که نتیجه آن ایجاد همکاری در سطوح مختلف با کشورهای آفریقایی می باشد.

روابط دیپلماتیک میان ایران و قاره آفریقا در همه دوران تاریخ سابقه دارد و از زمان هخامنشیان در لایروبی کانال سوئز در مصر شروع شده و با مهاجرت شیرازی ها به شرق آفریقا و تشکیل حکومت توسط شیرازی ها در شهر کیلوا و مجمع الجزایر کومور و کشور موزامبیک ادامه یافت و حتی در عهد قاجاریه روابط دیپلماتیک از طریق کنسولگری تهران در قاهره ادامه داشت اما به دلیل بی-توجهی محمد رضا پهلوی روابط دیپلماتیک و سیاسی میان ایران و قاره آفریقا محدود به ۹ کشور شد.

جمهوری اسلامی ایران همواره توسعه و تحکیم روابط دوستانه و مبتنی بر همکاری با آفریقا را از اولویت های سیاست خارجی خود می داند و با نگاه به ظرفیت های ایران و قاره آفریقا و نقش مهم این قاره در مناسبات منطقه ای و بین المللی سیاست نگاه راهبردی را مورد توجه قرار داده است. بر این اساس ضروری است تا ج.ا.ا از شمال آفریقا تا جنوب آفریقا و دماغه امید نیک و دماغه آگولاس و از شرق آفریقا تا غرب آفریقا برنامه ریزی اساسی نموده و در پرتو اتحادیه آفریقا به شراکت راهبردی با این قاره پردازد. به عبارت دقیق تر نظم نوین در عرصه بین المللی متضمن تغییر مراکز قدرت از غرب به شرق می باشد و در این تغییر مراکز قدرت، نظم نوین بین المللی شکل می گیرد که منفعی برای کشورها از جمله جمهوری اسلامی ایران دارد.

- 1- امام جمعه، امیرعلی (۱۴۰۲، ۴ مرداد)، راهبرد جدید ج.ا.ا در آفریقا، مرکز مطالعات بین المللی و سیاسی.
- 2- بخشی، احمد (۱۳۸۷)، بررسی تاریخی روابط ایران و آفریقا، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۳۵، صص ۳۲-۶۰.
- 3- حافظ نیا، محمد رضا (۱۳۷۹)، نظریه ساختار ژئوپلیتیکی در حال ظهور جهان، فصلنامه بین المللی ژئوپلیتیک، دوره ۶، شماره ۱۹.
- 4- دهشیری، محمد رضا، رضایی جعفری، محسن (۱۳۹۳)، نو منطقه گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۳، شماره ۲، شهریور ۱۳۹۳، صص ۱۹۱-۲۲۶.
- 5- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۴۰۱)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سمت، تهران.
- 6- رؤوف، هدی (۱۴۰۰)، تغییر اولویت های ژئوپلیتیک تهران، روزنامه ایندیپندنت عربی، کد خبر (۲۰۰۹۴۹۶).
- 7- سعیدی، روح الامین، مقدمی فر، حمید رضا (۱۳۹۳)، فصلنامه علمی قدرت نرم، سال چهارم، زمستان ۱۳۹۳، صص ۱۱۶-۱۱۲.
- 8- شفیعی، نودر، شریعتی؛ سعیده (۱۳۹۰)، تحلیل فرصت ها و چالش های عضویت ناظر ایران در اتحادیه آفریقا، دوره ۳، شماره ۸، آذر ۱۳۹۰، صص ۹۷-۸۱.
- 9- عسگر خانی، ابو محمد، ارغوانی پیر سلامی، فریرز (۱۳۹۰)، سیاست تعامل سازنده و الزام توسعه روابط اقتصادی ایران و آفریقا، روابط خارجه، ۱۵۹ ۱۳۳.
- 10- غمخوار، تهمینه (۱۴۰۱)، عدم شناخت وزارت اقتصاد و بازرگانی ایران از قاره آفریقا، کد خبر (۲۶۴۰۳).
- 11- غرایاق زندی، داوود (۱۳۸۷)، اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: جستاری در متون، فصلنامه راهبردی، سال یازدهم، شماره دوم.
- 12- قناد باشی، جعفر (۱۴۰۱)، ایران شریک راهبردی آفریقا، خبرگزاری مهر: mehrnews.com/x325fP
- 13- موحدی قمی، محسن (۱۳۸۸)، بررسی روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای قاره آفریقا (با نگاهی به روابط ایران و قاره آفریقا پیش از انقلاب اسلامی ایران)، پژوهشنامه آفریقا، بهار ۱۳۸۸، شماره ۱.
- 14- میرزایی تبار، میثم (۱۴۰۱)، فصلنامه مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، سال چهارم، شماره ۱۲، تابستان ۱۴۰۱، ص ۱۳۳.
- 15- رفیع، حسین، نیک روش، ملیحه (۱۳۹۲)، فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، دوره ۶، شماره ۲۲، شهریور ۱۳۹۲، صص ۱۳۳-۹۹.
- 16- یزدان پناه، کیومرث (۱۴۰۰)، نقش ژئوپلیتیک کشور های خاورمیانه و شمال آفریقا در امنیت منطقه ای، فصلنامه پژوهش های جغرافیای انسانی، دوره ۵۳، شماره ۱، فروردین ۱۴۰۰، صص ۲۸۲-۲۶۵.

17- روزنامه فرهیختگان (۱۴۰۱، ۶ مرداد)، دیپلماسی اقتصادی:

<http://www.farhikhtegandaily>

18- سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با طلاب و فضلاء حوزه علمیه قم (۱۳۷۰، ۱ اسفند):

<https://www.leader>

19- سخنان مقام معظم رهبری در نماز جمعه تهران (۱۳۸۹، ۱۵ بهمن):

<https://www.leader.ir>

20- سخنان مقام معظم رهبری در دیدار در دیدار با مردم قم در نیمه شعبان (۱۳۷۰، ۳۰ بهمن):

<https://www.leader.ir>

منابع لاتین:

21_ Martiningui & Youngs: Geoeconomic futures in challenges for European foreign Policy in 2011.

22_ Thrilwell & Mark: The return of Geoeconomics. Interpreter LOWY Institute for international policy. May (2010).

23_ Black will & Robert and Harris and Jennifer: Harvard university press (2016).



Investigating the consequences of the assassination of Martyr Soleimani in the West Asia region

Received : 2024/02/05

ISSN 9387-3041

Accepted: 2024/06/21

abstract

Mohammad Torabi:

Assistant Professor of International Relations, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran

Email: Mtorabi1418@gmail.com

Hossein Behdarvand:

PhD student of International Relations, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran

Email: Behdarvand_hossein@yahoo.com

The consequences of the assassination of Martyr Soleimani and its impact on the West Asian region can be examined from different perspectives, and the most important of them have been tried to be discussed in this article. The main question raised in this research is what are the most important consequences of the assassination of Martyr Soleimani in West Asia. The role of the IRGC Quds Force Commander in the development of the axis of resistance and structuring is one of his outstanding characteristics, which is well discussed in this article, the roadmap and future policy of the resistance front with his thoughtful measures. It is quite clear that it is being implemented and their absence does not weaken the axis of resistance, and it has made that axis more coordinated than before in the goal of bringing the common enemy, the United States, to its knees. The method of collecting information is to use the library method and documents to collect the consequences of the assassination of Martyr Soleimani. With the assassination of Martyr Soleimani, the United States once again made a serious strategic mistake in recent years, because this cowardly assassination consolidated the innovative structure of the martyr and targeted the priority of the struggle in the United States, and laid the foundations for repeated and continuous attacks on the positions and interests of the United States at the regional level. The assassination of Shahid Soleimani is one of the miscalculations of the former American president.

key words: Assassination of Martyr Soleimani, West Asia region, developments in the resistance front

بررسی پیامدهای ترور شهید سلیمانی در منطقه غرب آسیا

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۳۱

ISSN 9387-3041

تاریخ ارسال: ۱۴۰۲/۱۱/۱۶

چکیده

پیامدهای ترور شهید سلیمانی و تأثیر آن بر منطقه غرب آسیا از منظرهای مختلفی میتواند بررسی شود که در این مقاله سعی شده است به مهمترین آنان پرداخته شود. سوال اصلی مطرح شده در این تحقیق عبارت است از مهمترین پیامدهای ترور شهید سلیمانی در منطقه غرب آسیا کدام است. نقش فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران در توسعه محور مقاومت و ساختارسازی از خصوصیات برجسته ایشان است که در این مقاله به خوبی به آن پرداخته شده است، نقشه راه و سیاست گذاری آینده جبهه مقاومت با تدابیر اندیشمندان ایشان کاملاً روشن در حال اجرایی شدن است و نبود ایشان باعث ضعف محور مقاومت نمی شود و آن محور را در هدف به زانو آوردن دشمن مشترک یعنی آمریکا هماهنگ تر از سابق نموده است. شیوه گردآوری اطلاعات استفاده از روش کتابخانه‌ای و اسناد و مدارک برای گردآوری پیامدهای ترور شهید سلیمانی است. با ترور شهید سلیمانی آمریکا برای بار دیگر دچار اشتباه فاحش راهبردی در سالهای اخیر شد چراکه این ترور ناجوانمردانه ساختار ابداعی شهید را انسجام بخشید و اولویت مبارزه را در آمریکا هدف گذاری کرد و مقدمات حملات مکرر و پیوسته به مواضع و منافع آمریکا را در سطح منطقه فراهم کرد. ترور شهید سلیمانی از اشتباهات محاسباتی رییس جمهوری سابق آمریکا به شمار می آید.

واژگان کلیدی: ترور شهید سلیمانی، منطقه غرب آسیا، تحولات جبهه مقاومت

محمد ترابی:

استادیار روابط بین الملل، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

Email: Mtorabi1418@gmail.com

حسین بهداروند:

دانشجوی دکتری روابط بین الملل، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

Email: Behdarvand_hossein@yahoo.com

بی شک نقش شهید سلیمانی در محور مقاومت در تقابل جدی با قدرت های سلطه گر خصوصا اسرائیل قابل انکار نمی باشد. او نقش اساسی در مقابله با موضوع تروریسم در منطقه خصوصا گروه سلفی تکفیری و داعش و سایر گروه های مورد حمایت کشور های منطقه و فرمانطقه داشت. وی با مدیریت قوی محور مقاومت و ارتباط صحیح با نیروهای ملی و سیاسی هر کشور، توانست مجموعه ای از نیروها را به صورت شبکه ای کارآمد تشکیل دهد و با کمک آنها از تغییرات ژئوپولتیک منطقه جلوگیری نماید که نمونه و مصداق کامل آن، ساقط کردن دولت هایی مانند سوریه و تجزیه خاک و جغرافیای آن است. بدون تردید اگر این اتفاق در سطح منطقه پیرامون کشورهای محور مقاومت رخ می داد، می بایست شاهد مهاجرت چند میلیونی مردم مسلمان باشیم که به عنوان یک رخداد بزرگ در بروز یک قدرت جدید به شمار می رفت.

دشمن با توجه به حساسیت منطقه و نقش شهید سلیمانی در مدیریت و فرماندهی آن در اقدامی ناجوانمردانه در حمله پهبادی او و ابومهدی و همراهانش را در فرودگاه بغداد به شهادت رساند.

آن چه در این مقاله به دنبال آن هستیم این است که دشمن علیرغم تلاش های پی در پی خود جهت به زانو درآوردن محور مقاومت در تمام کشور در منطقه نتوانست به اهداف خود دست یابد و شهادت شهید سلیمانی موجب پیامدهای راهبردی و تاکتیکی در منطقه و جهان گردید که تقویت کمی و کیفی جبهه مقاومت یکی از آنهاست.

با تحلیل پیامدهای پس از شهادت سلیمانی می توان به عمق کارکرد آن سردار نام آور و تاثیرات مدیریت و فرماندهی آن بر محور مقاومت دست یافت.

موضوع اصلی برای قدرت استبکاری غرب (آمریکا) پس از شهادت قاسم سلیمانی، ایجاد امنیت برای رژیم جعلی اسرائیل می باشد. بر این اساس آمریکا سعی دارد برای این هدف، با حضور نظامی خود در عراق، امنیت اسرائیل را تامین نماید. زیرا حفظ برتری سیاسی نظامی اقتصادی اسرائیل در منطقه از هر موضوع دیگری ولو داعش مهم تر است زیرا در همه طراحی های منطقه ای آمریکا اعم از مهار دو جانبه، طرح خاورمیانه بزرگ و خاورمیانه جدیدی، همه و همه به نظر می رسد یکی از اهداف مهم و راهبردی آنها حفظ و تامین امنیت رژیم اسرائیل بوده است. درگیری های نظامی اسرائیل، حزب الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه و ۲۲ روزه غزه و عملیات سیف القدس و ... نشان می دهد که قدرت نظامی اسرائیل رو به افول بوده و آمریکا جهت رفع این نقصه با تمام توان به میدان آمده است. بنابراین آمریکا باترور سردار سلیمانی تنها به یک اقدام نظامی صرف بسنده ننمود بلکه با این حرکت درحقیقت سبب ایجاد تغییرات بسیار مهم و استراتژیک در سطح منطقه گردید. امروزه درامتداد شهادت حاج قاسم سلیمانی همچنان فرهنگ مقاومت بر محور روند ثبات بخشی به منطقه جریان داشته و به عنوان یک الگوی امنیتی مثر مثر خواهد بود.

ضرورت و اهمیت

با ترور شهید سلیمانی حال و هوای ایران و منطقه به سرعت متحول و صبغه دیگری پیدا نمود. در ایران حال و هوای مردم در تشییع جنازه ایشان، همان حال و هوای دوران پیروزی انقلاب و ورود امام خمینی به کشور بود. فوج جمعیتی که بزرگترین تشییع جنازه تاریخ بشر را رقم می‌زد، می‌طلبید که محققین جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، روان‌شناسی و مردم‌شناسی در صحنه، این حماسه بی‌بدیل مردمی را ثبت نمایند.

زیرا چنین حوادثی به آسانی تکرار پذیر نیست. تبیین پیامدهای ترور سردار سلیمانی مانند تقویت انسجام محور مقاومت در برابر دشمن مشترک و الگوی بی‌بدیل در مبارزه با دشمن و از سوی دیگر در حالی که زمستان سردی از روابط میان کشورهای اسلامی برقرار بود، این شهادت عظیم موجب تقویت همگرایی و هم‌افزایی میان کشورهای اسلامی در جنبه‌های مختلف گردید، تبیین تمام این رخدادها حاصل پیامدهای ترور سردار مقاومت حاج قاسم سلیمانی است که ضرورت پردازش آنها امری غیرقابل انکار می‌باشد.

پیشینه و نوآوری

پیامدهای ترور شهید سلیمانی بر محور مقاومت:

در این مقاله سطح تحلیل ترور را در سه نوع فردی و نهادی و ساختاری بررسی می‌کند که در تحلیل فردی فقدان شخصیت اثرگذار ایشان آمده است و در تحلیل ساختاری افزایش انگیزه گفتمان جبهه مقاومت تأکید شده است و در تحلیل ساختاری فقدان ایشان را در سطح بین‌المللی و شرایط داخلی و خارجی وابسته دانسته است. **نقش و جایگاه شهید سلیمانی در تحولات منطقه غرب آسیا:**

در این مقاله نقش سردار سلیمانی از زمان هشت سال دفاع مقدس تا مقاطع گوناگون مانند جنگ ۳۳ روزه و همچنین آخرین دستاورد ایشان در شکست داعش اشاره شده است که تحولات منطقه غرب آسیا را در این مقاطع بررسی نموده است، مهار تروریسم و مبارزه با آن در مقاله به خوبی اشاره شده است و جایگاه شهید سلیمانی را در نبردهای منطقه ای به ویژه بحران سوریه به دقت بررسی کرده است که سعی شد در این مقاله از آن استفاده کنیم.

بررسی تأثیرات ترور شهید قاسم سلیمانی بر مسائل و تحولات منطقه ای:

در این مقاله با نگاه ویژه ترور شهید سلیمانی تحولات منطقه را بررسی کرده است، در آن گفتمان مقاومت و مسئله عادی سازی روابط رژیم صهیونیستی با دیگر کشورها به ویژه اعراب همچنین انتقام ایران در حمله موشکی به پایگاه عین الاسد و نا امنی منطقه برای نیروهای آمریکایی همچنین مسئله اخراج آمریکا از منطقه را بررسی کرده است که بسیار حائز اهمیت است که باید گفت به نکات خوبی اشاره نموده است و از مولفه های آن در این تحقیق بهره برداری شده است.

تحولات محور مقاومت پس از شهادت سردار سلیمانی:

با صرف نظر از نتایج سیاسی نظامی که آمریکا مدنظر داشت، تضعیف محور مقاومت در سطح منطقه از مهمترین مسائل مدنظر آمریکا بوده است. آمریکا میخواست زنجیره نظامی امنیتی جبهه مقاومت را دچار گسست کند، تا هرکدام از اعضای مقاومت مانند

جزیره ای عمل کنند که ایالات متحده بتواند تک تک آنها را شناسایی کند و در زمان مقتضی کار آنها را تمام کند و یا کنش و واکنش های آنان را بلا اثر کند.

بررسی تاکتیک های جنگ روانی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران پس از ترور حاج قاسم سلیمانی:

آمریکا بعد از آن که با مذاکره با ایران نا امید شد، به این نتیجه رسید که فرمانده جبهه مقاومت را ترور کند. این ترور در شرایطی انجام شد که اغلب کشورها از تایید آن خودداری کردند. در خود آمریکا نیز موجی از انتقادات را برانگیخت که گفته شد: این ترور اعلام جنگ آشکار با ایران بود. ماری اینل استاد دانشگاه نوتردام به شدت انتقاد کرده و گفته بود: آمریکا هیچ دلیل قانع کننده ای برای انجام این کار ندارد، این حمله آشکار پر از ابهام و سوال است، دیوید بوسکو استاد دانشگاه ایندیانا خاطر نشان کرده بود: قوانین بین المللی کشورها برای دفاع از حملات آینده به صورت مشروط آورده شده است.

یکی از مشکلات این موضوع آن است که به دلیل جدید بودن منابع زیادی در دسترس نمی باشد و اجباراً باید از فرضیه پژوهش حاضر این است که با ترور سردار سلیمانی فرمانده محور مقاومت، موازنه قدرت در منطقه، به نفع محور مقاومت تغییر پیدا نمود منابع محدود استفاده کنیم، نوآوری به کار رفته در این تحقیق آن است که نقش شهید سلیمانی در مناسبات نظامی سیاسی منطقه غرب آسیا و بعد از ترور ایشان، کنش ها و واکنش های بازیگران عرصه روابط بین الملل چگونه خواهد بود.

روش شناسی تحقیق

پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای (فیش برداری) بوده است.

اهداف تحقیق

هدف اصلی این پژوهش را باید بررسی و شناسایی «آسیب پذیری های» دشمن در سطوحی دانست که امکان اثرگذاری ایران برای تغییر در راهبرد دشمن وجود داشته باشد. به این ترتیب می توان هدف اصلی پژوهش را شناسایی آسیب پذیری های دشمن در جهت ارائه راهبردهای تقابل دانست. در این پژوهش بین نقاط ضعف و آسیب پذیری دشمن تفاوت وجود خواهد داشت؛ به عبارت دیگر، شناسایی نقاط ضعف دشمن به عنوان گام اولیه بررسی های عمومی در این پژوهش خواهد بود. برخی از نقاط ضعف بازیگران در صورتی که ترمیم نشود، برای آن کشور تبدیل به آسیب پذیری می شود.

بهره گیری راهکنشی (تاکتیکی) از نقاط ضعف فقط در شرایطی امکان پذیر است که وقوف مشخصی نسبت به آسیب پذیری دشمن در حوزه های مختلف دفاعی، امنیتی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی وجود داشته باشد. هدف های فرعی پژوهش را باید در قالب شناخت چگونگی بهره گیری از نقاط ضعف دشمن و درک قابلیت های ساختاری دشمن برای ترمیم دانست. در مطالعه های امنیتی این موضوع مورد توجه قرار می گیرد که هر کشوری می تواند بخشی از تهدیدهای فراروی خود را ترمیم نماید. اهداف این پژوهش عبارتند از:

۱- نمایان سازی ابعاد مختلف پیامدهای ترور شهید سلیمانی در منطقه ۲- شناسایی و تبیین راهبردهای محور مقاومت در تقابل با نظام سلطه در منطقه معرفی رویکرد تهدید محور مقاومت در منطقه

سؤالات تحقیق

سؤالات اصلی

پاسخ به سؤالات مطرح شده همواره دغدغه پژوهشگران موضوعات امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. به عبارت دیگر، هر پژوهشگری تلاش نموده است تا بخشی از پیامدهای ترور سردار سلیمانی بر ساختاری نظام بین‌الملل را، که در منطقه تأثیر به جا گذاشته است، مورد بررسی قرار دهد. این امر را می‌توان یکی از ضرورت‌های پژوهش امنیت منطقه‌ای در چارچوب رهیافت‌های ساختاری مورد توجه و ملاحظه قرار داد.

سؤالی که بدان توجه می‌شود آن است که پیامدهای سیاسی نظامی ترور شهید سلیمانی در منطقه غرب آسیا چه بود؟

سؤالات فرعی پژوهش

بررسی وضعیت محور مقاومت پس از ترور شهید سلیمانی وانعکاس آن در رویکردهای جدید رزمندگان محور مقاومت از موضوعاتی است که سؤالات فرعی محسوب می‌شوند.

بازتاب شهادت شهید سلیمانی در مواضع سیاستمداران آمریکایی و غربی چه بود؟

مناسبات نظام جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت چیست؟

رویکرد جدید رزمندگان محور مقاومت بعد ترور شهید سلیمانی چه بود؟

فرضیه: به نظر می‌رسد محور مقاومت پس از شهادت حاج قاسم سلیمانی از رویکرد دفاعی به رویکرد تهاجمی تغییر راهبردی پیدا کرد. رویکرد نظامی جمهوری اسلامی متناسب با ماموریت محور مقاومت تهاجمی گردید.

یافته های تحقیق

با ترور شهید سلیمانی در شامگاه دی ۱۳۹۸، تمام معادلات سیاسی نظامی منطقه دچار تحول اساسی گردید و پیامدهای این ترور به سرعت نمودار گردیده و تا به امروز ادامه دارد. بر این اساس با شهادت سلیمانی، معادلات قدرت در منطقه دچار تغییرات و منطقه در آستانه تحولی جدید قرار گرفت که با دوران قبل از شهادت سلیمانی کاملاً متفاوت بود. در این پژوهش نگارندگان درصدد تبیین تحولات قدرت در سطح منطقه در ابعاد مختلف می‌باشند که در واقع علت اصلی و اساسی آن ترور شهید سلیمانی است. در حال حاضر منطقه دارای دو طیف، محور مقاومت اعم از سوریه، عراق، لبنان، یمن و غزه و ایران و از سوی دیگر در مقابل محور مقاومت، طیف آمریکا، اسرائیل و متحدین آنهاست. هر دو طیف پس از ترور قاسم سلیمانی آماده ورود به شرایط جدیدی از نظر منطقه ای شدند که در این میان آمریکا و اسرائیل با حضور قدرتمند محور مقاومت در حالت انفعال و رخوت قرار دارند. شاید رئیس جمهوری آمریکا یعنی دونالد ترامپ هرگز تصور نمی‌کرد که با ترور سردار سلیمانی، منطقه دارای تحولات سنگین و اساسی گردد و راه تنفس سیاسی نظامی آنها را تنگ نماید.

تمام این تحولات و پیامدها حاصل شخصیت کاریزمای سردار سلیمانی در محور مقاومت است که امروز فقدان او برای همگان محسوس است. (سیره شهید ۱۳۹۹-۲۳۵)

کنت پولاک کارشناس سازمان سیا و یکی از تحلیل گران مهم سیاسی نظامی خاورمیانه در یادداشتی در تبیین شخصیت سردار مقاومت حاج قاسم سلیمانی می نویسد: «سلیمانی برای شیعیان خاورمیانه جذابیت ویژه‌ای دارد»، به باور او دلیل آن این است که او ترکیبی از ستاره‌های بزرگ سینمایی ورزشی چون جیمز باند و فرمانده نظامی و نظریه پرداز جنگی چون «یوهانس اروین یوجین رومل» آلمانی است. هرچند مؤسسه «امریکن انترپرایز» در یکی از گزارش‌های ویژه خود که در سال ۲۰۱۱ انتشار یافت، از «قاسم سلیمانی» به عنوان یک «قهرمان جنگ» در میان جوانان منطقه و یک «میهن پرست» در نگاه جوانان ایرانی یاد کرد. بر مبنای این گزارش، او با حضور مستقیم در صحنه‌های نبرد جان خود را برای مدیریت راهبردی عرصه نبرد و کاهش تلفات جانی نیروهایش به خطر می انداخت. نشریه آمریکایی «فارن پالیسی» نیز در دهمین گزارش سالانه خود پیرامون معرفی متفکران برتر جهانی در عرصه‌های مختلف، از «قاسم سلیمانی» به عنوان یکی از ۱۰ چهره و شخصیت برتر در عرصه امنیتی دفاعی نام برد که می تواند از سوی دنبال کننده‌های اخبار مبارزات او، به عنوان یک شاخص در نظر گرفته شود.

پیامد های سیاسی نظامی ترور شهید حاج قاسم سلیمانی در منطقه غرب آسیا با توجه به آن چه گذشت اینک به پیامدهای شهادت قاسم سلیمانی در سطح منطقه در محورهای مختلف پرداخته می شود.

۱-۱- انعکاس یافتن شیوه مدیریت و فرماندهی سردار سلیمانی

نیروهای رزمنده محور مقاومت در منطقه با الگو قرار دادن شیوه مدیریت و فرماندهی قاسم سلیمانی در نبرد نامتقارن با ارتش صهیونیستی، مسیر جدیدی را برای مبارزه انتخاب نمودند تا هم، بستر نبرد و مقاومت بیش از پیش توسعه یابد و هم هزینه ترور سردار سلیمانی را برای مخالفان استراتژیک او بالا ببرند. به شهادت رسانه های غربی، پس از شهادت قاسم سلیمانی توسط رئیس جمهور وقت آمریکا، در هفتاد شهر آمریکا فعالان ضد جنگ در تظاهراتی بی سابقه ضمن محکومیت ترور سلیمانی و افزایش تنش بین ایران و آمریکا، خواستار خروج آمریکا از کشور عراق شدند.^۱

جایگاه ارزشمند قاسم سلیمانی در کشورهای محور مقاومت و قدرت و مدیریت و فرماندهی او سبب گردید که به باور تحلیل گران غربی، هیچ قدری تاکنون به اندازه قاسم سلیمانی در همسویی و توانمندسازی متحدان شیعه در سوریه و عراق و لبنان موفقیت قابل قبولی نداشته باشد. او با مدیریت نیروهای رزمنده در محور مقاومت در مصاف با گروه سلفی داعش موجب شد خلافت خواننده داعش در عراق و سوریه از بین برود و به عنوان شخصیتی کاریزما و نماد مبارزه با تروریسم در منطقه و جهان تبدیل گردد. او در حقیقت نماد محور مقاومت بود که پایه های جمهوری اسلامی بر آن بنا نهاده شده بود. آمریکا با ترور این نماد مقاومت در حقیقت اعتراف به استیصال خود در برابر محور مقاومت نمود.^۲ با نگاهی به تاریخ حیات آمریکا می توان بخوبی دریافت که انعکاس شیوه مدیریت قاسم سلیمانی در میان کشورهای محور مقاومت سبب فعال شدن همه

1 . Sobhezagros, ir/ shors 75 agg

جبهه در مقاومت و فرار ذلت بار آمریکا از افغانستان و عراق بود که خاطره فرار آنها از ویتنام را زنده می کند و این چیزی غیر از آشفتگی راهبردی رژیم آمریکا نیست و غرب آسیا هرگز محل امنی برای آمریکا و متحدان آن نخواهد بود.

۲-۱- ارتقای قدرت بازدارندگی ج.ا. ایران

قدرت بازدارندگی در تمام جهان و برای تمام کشورها، به عنوان یکی از مولفه های قدرت دفاعی به شمار می رود. با توجه به این نکته و با توجه به راهکارهای متعدد و متفاوت و ابزارهای مختلف که پیش رو کشورها قرار دارد، هر کشور به تناسب ظرفیت های خود، برای افزایش بازدارندگی، رویه های متفاوتی را در پیش می گیرد. با شهادت سردار قاسم سلیمانی، آمریکا تصور می نمود که با ترور ایشان، جریان مقاومت کند و در نهایت متوقف خواهد شد ولی آن چه برعکس برنامه ریزی آنها رخ داد، تقویت قدرت بازدارندگی ایران در برابر قدرت جهانی غرب (آمریکا) و خروج شتاب زده آنها از کشور عراق بود که در نوع خود بی سابقه و بی نظیر بود.

البته این موضوع (قدرت بازدارندگی) در پیشینه حیات سیاسی ایران مسبوق به سابقه است و آن در زمانی بود که آمریکا در جنگ هشت ساله تحمیلی تصمیم گرفت در جنگ نفت کش ها در دریا در حمایت از صدام حسین وارد شود و تاسیسات و سکوهای نفتی ایران را مورد حملات خود قرار دهد. آمریکا هرگز باور نمی نمود در برابر این سیاست نظامی، برخوردی شدید را از سوی ایران شاهد باشد. این قدرت بازدارندگی گرچه همراه با خسارات زیادی برای ایران بود اما الگویی برای مقاومت در برابر آمریکا بود که پس از سه دهه مجددا در موشک باران پایگاه های نظامی آمریکا در عراق (عین الاسلام) تکرار گردید. (الگوی شایستگی ۱۳۹۹-۲۵)

آمریکا حتی تصور این که ایران در برابر ترور قاسم سلیمانی به مقابله به مثل پردازد را نداشتند ولی در سحرگاه هجده دی ماه ۱۳۹۸ عملا تمام محاسبات آمریکایی های نقش بر آب گردید و موشک های بالستیک ایران در انتقام از ترور فرمانده نیروی قدس بر سر پایگاه نظامی آمریکا فرود آمدند و آن قدر حرکت و فرود موشک ها دقیق و حساب شده و ویران گر صورت گرفت که آمریکایی جرأت مقابله به مثل را پیدا نمودند و در قبال جنگ افزارهای موثر ایران سیاست سکوت را در نظر گرفتند. آمریکایی ها با این حرکت انتقام جویانه ایران بخوبی دریافتند برای حفاظت از پایگاه هایشان در عراق راهی غیر از خروج سامانه های موشکی شان از عربستان و غرب آسیا وجود ندارد. زیرا آنها به خوبی می دانستند این قدرت بازدارندگی ایران، عامل ایجاد هراس دائمی از آسیب پذیری پایگاه های نظامی شان در منطقه می باشد. در نتیجه با برآورد و محاسبات خود دریافتند با توجه به افزایش هزینه نگهداری و تامین امنیت جنگ افزارها و پایگاه های نظامی شان، می بایست به سرعت نیروهای خود را از منطقه به ویژه افغانستان و عراق خارج نمایند. بر این اساس شهادت قاسم سلیمانی، به عنوان موضوعی مهم در صدر تصمیمات دولت آمریکا قرار گرفت و پس از ترور ایشان دچار کابوسی در بدترین شکل به وجود آمد که حاصل آن تغییر موازنه قدرت در منطقه به نفع ایران شد. این تغییر موازنه قدرت در دل خود دارای دو نتیجه اساسی بود، که عبارتند از: توسعه عمق استراتژیک ایران در غرب آسیا و دوم ایجاد توان قدرت بازدارندگی در عرصه بین المللی. زمامداران آمریکا هرگز باور نمی

نمودند با ترور قاسم سلیمانی، نتوانند مجدداً در چرخه محوری تصمیم‌گیری در منطقه برگردند و طرح‌های شکست‌خورده خود را بازسازی و ترمیم نمایند. آنها از یک اصل راهبردی در محاسبات خود غفلت نمودند و آن این‌که هر چند قاسم سلیمانی فرمانده محور مقاومت بود اما گفتمان مقاومت هرگز قائم به شخص نیست و شهادت سلیمانی و ادامه راه ایشان توسط محور مقاومت بر این اندیشه باطل دشمن صحنه نهاد و نشان داد که با فقدان شخصیت قاسم سلیمانی در مبارزه بر علیه دشمن، اما قدرت بازدارندگی ایران تقویت و ماهیت سیاسی قدرت جهانی مانند آمریکا و متحدان او آشکار و مبرهن گردید.

بنابراین ترور قاسم سلیمانی همان‌طور که در طول دوران فرماندهی اش در محور مقاومت عامل پیروزی در جنگ‌های ۳۳ روزه لبنان و ۲۲ روزه غزه گردید و علاوه بر آن، شکست داعش را به دنبال داشت ولی ماحصل تمام این افتخارات، موضوع شهادت ایشان بود که دستاوردی راهبردی به شمار می‌رفت و آن چیزی غیر از تقویت و احیای قدرت بازدارندگی ایران نبود و این همان پیش‌بینی نوام چامسکی در کتاب دخالت می‌باشد.^۳

۳-۱- توسعه و تحکیم محور مقاومت در غرب آسیا

با پیروزی انقلاب اسلامی و پس از پایان جنگ تحمیلی، آن‌گاه که موضوع بیداری اسلامی در کشورهای عربی مطرح شد، بسیاری از رزمندگان این کشورها در قراردادی نانوخته با هم برای مبارزه با دشمن مشترک خود هم‌صدا و هم‌گام شدند و پس از حدود ۳ دهه از آن، اینک محور مقاومت در یک هماهنگی و وحدت عمل در امر مبارزه با رژیم اسرائیل دشمن مشترک شان به سر می‌برند.

محمد نادرالعمری نویسنده مصری، در خصوص مراحل مختلف ظهور و تکامل محور مقاومت طی یادداشتی در المیادین، سه مرحله برای این محور طی دهه‌های اخیر، متصور می‌شود که عبارتند از:

۱-۳-۱- مرحله ظهور و اعلام موجودیت (۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰):

در این مرحله هسته اولیه محور مقاومت به وجود آمد نه شالوده اصلی آن. زیرا اجزای آن به میزان لازم قابلیت تبلور را نداشت. این دوره پس از امضای قراردادهای صلح و کمپ دیوید میان «انور سادات» رئیس‌جمهور وقت مصر و رژیم صهیونیستی و برقراری روابط دیپلماتیک با تل‌آویو و خروج عملی مصر از دایره منازعه عربی-اسرائیلی آغاز شد. در چنین شرایطی، سوریه به دلیل افزایش اختلافات بین کشورهای عربی، خروج مصر از دایره منازعه عربی - اسرائیلی و برتری نظامی رژیم صهیونیستی با حمایت آمریکا، به عنوان بازیگر اصلی این محور در عرصه درگیری با این رژیم تنها ماند.

در این دوره بود که انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی در بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) با سرنگونی رژیم شاه که مجری سیاست‌های آمریکا در منطقه بود به پیروزی رسید و شعار دشمنی با رژیم صهیونیستی، سر باز زدن از تسلیم شدن در برابر هژمونی آمریکا، آزادسازی فلسطین، حمایت از مقاومت مردم فلسطین سر داد. امری که بیانگر همگرایی میان اهداف سوریه و جمهوری اسلامی ایران بود.

سه سال بعد، در نتیجه شرایط حاکم بر مبارزات و مقاومت نظامی در برابر اشغالگری

3. چامسکی، نوام (۱۳۸۶/۵/۹) آمریکا از ایران می‌ترسد، حافظی‌نیا، محمدرضا، ۱۳۹۰، چالش‌های ژئوپلیتیکی، همگرایی در جهان اسلام، فصلنامه جغرافیای انسانی، ش ۴۴.

اسرائیل، به ویژه پس از حمله این رژیم به بیروت در ژوئن ۱۹۸۲ در جریان جنگ داخلی، با الهام از ایدئولوژی اسلامی و سیاسی رهبر انقلاب اسلامی ایران و با حمایت آن، حزب الله لبنان تشکیل شد. این جنبش مقاومت چند سالی مخفیانه علیه اشغالگران صهیونیستی فعالیت کرد تا در سال ۱۹۸۵، در نخستین سالگرد ترور شهید «راغب حرب» معروف به شیخ الشهدای مقاومت لبنان، این جنبش، ایدئولوژی و استراتژی خود مبنی بر مقابله با رژیم صهیونیستی را رسماً اعلام کرد. پس از هدف قرار دادن مقر نیروهای آمریکایی - فرانسوی در لبنان در اکتبر ۱۹۸۳ و کشتن ۳۰۰ سرباز، حزب الله لبنان شهرت اولیه عربی را در مسیر مبارزه با اشغالگران، به دست آورد. (ترور شهید سلیمانی ۱۳۹۹-۵۶)

این سه تحول یعنی خارج شدن مصر از منازعه عربی - اسرائیلی و تنها ماندن سوریه در این منازعه، پیروزی انقلاب اسلامی و ظهور حزب الله لبنان، به نزدیکی راهبردی بین سه بازیگر مقاومت کمک کرد و آن‌ها را به توافقی استراتژیک با محوریت آرمان فلسطین برای عرب‌ها و مسلمانان و تکیه به مبارزه مسلحانه برای رسیدن به این هدف عالی رساند. اما در این مرحله همکاری موثر و عملی میان سه طرف مذکور متبلور نشد.

۱-۳-۲- مرحله همگرایی و یکپارچگی و تغییر موازنه قوا در منطقه (۱۹۹۰ - ۲۰۰۶)

جنگ عراق با ایران و سپس حمله عراق به کویت از رویدادهای مهم این مرحله است که منجر به افزایش اختلافات عربی - عربی و نقض امنیت ملی عربی با فراخواندن نیروهای آمریکایی به خلیج فارس شد. سپس رژیم صهیونیستی توانست به توافقات صلح فردی و هماهنگی امنیتی با تشکیلات خودگردان فلسطین از طریق توافقنامه اسلو و سپس وادی عربیه با اردن به طور متوالی در سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ دست یابد. با شکست تلاش‌های سازمان ملل برای موفقیت‌آمیز کردن کنفرانس مادرید در سال ۱۹۹۱، و تکروری‌های واشنگتن در نظام بین‌المللی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و عدم حمایت کشورهای عربی از انتفاضه اول بیت المقدس در سال ۱۹۸۷، انگیزه‌های قوی برای افزایش نزدیکی بین سوریه و ایران از یک سو و بین این دو بازیگر و «حزب الله» و جنبش مقاومت فلسطین از سوی دیگر به وجود آمد.

در حالی که دیگر عدم بی‌طرفی آمریکا در منازعه عربی - اسرائیلی و جانبداری آن از صهیونیست‌ها که به دنبال تحمیل واقعیت جدید در منطقه بر همه ثابت شده بود، جمهوری اسلامی ایران در این مرحله به عنوان عامل سیاسی و لجستیکی جنبش‌های مقاومت در منطقه وارد عمل شد و سوریه مسئولیت آموزش، پوشش سیاسی و حمایت نظامی از این جنبش‌ها را برعهده گرفت. مرحوم «باسیل اسد» در این میان نقش عمده‌ای داشت که این امر به وضوح در عملیات‌های کماندویی جنبش‌های مقاومت که خسارات زیادی به دشمن صهیونیست در جریان پاکسازی‌های ژوئیه ۱۹۹۳ و سپس «عناقید الغصب» (خوشه‌های خشم) در آوریل ۱۹۹۶ مشهود بود تا این که مقاومت لبنان موفق شد اسرائیل را در ۲۴ می ۲۰۰۰ پس از انجام مجموعه عملیات‌های فرسایشی و قهرمانانه، مجبور به عقب نشینی تحقیرآمیز از خاک لبنان کند. (نقش راهبردی ۱۳۹۹-۱۲۶)

از سوی دیگر، شدت فعالیت جنبش‌های مقاومت در فلسطین کمتر از همتایان

خود در لبنان نبود، زیرا این مقاومت توانست به لطف حمایت مشترک سوریه و ایران، صهیونیست‌ها را مجبور به عقب‌نشینی از نوار غزه کند. پس از این تحولات که با درگذشت حافظ الاسد و ریاست جمهوری بشار الاسد همزمان شد، دیگر بر همه طرف‌های مقاومت مسلح شده که مقاومت تنها راه احیای حقوق و مقابله با سیاست‌های صهیو - آمریکایی در منطقه است. حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و عیان شدن توطئه‌های محور شرارت در غرب آسیا، دمشق و تهران را بر آن داشت تا با تحمل کلیه فشارهای موجود، همکاری نظامی و سیاسی خود را با مقاومت تشدید کنند و بر روی ارتقای توانمندی‌های آن در تمامی زمینه‌ها متمرکز شوند. امری که دستاورد آن در شکست رژیم صهیونیستی طی تجاوز تموز ۲۰۰۶ به لبنان از حزب‌الله و تغییر موازنه قوا در منطقه خود را نمایان کرد و پس از آن بود که دومینوی شکست‌های متوالی صهیونیستی - آمریکایی در منطقه آغاز شد.

۱-۳-۳- مرحله شکستن استخوان و پیروزی بر تروریسم از سال ۲۰۰۶:

پس از آن که واشنگتن و تل‌آویو دیدند نمی‌توانند با استفاده از قدرت نظامی مستقیم به اهداف خود در منطقه دست یابند، به سوی تنگ‌تر کردن حلقه فشار بر ایران، سوریه و حزب‌الله لبنان و متهم کردن آن‌ها به تروریسم روی آوردند. اتهامات سیاسی متعددی که در پرونده ترور «رفیق الحریری» نخست‌وزیر لبنان به سوریه و حزب‌الله زده شد در همین راستا بود. سپس واشنگتن تلاش کرد تا سوریه را از لبنان دور کند و مانع حمایت دمشق از حزب‌الله شود و به موازات آن تصویب قانون بازخواست سوریه در دوران ریاست‌جمهوری بوش و تشدید تحریم‌ها علیه ایران و تشدید محاصره تحمیلی گروه‌های فلسطینی و... صورت گرفت. تا این‌که همزمان با بهار عربی، بحران سوریه شعله‌ور شد و تجاوز ائتلاف سعودی به یمن به بهانه بازگرداندن دولت مستعفی یمن آغاز شد. در سال ۲۰۱۱، آمریکا و کشورهای غربی در کنار رژیم صهیونیستی و برخی کشورهای عربی، فرصت را برای تضعیف سوریه و تغییر نظام حاکم بر آن، غنیمت شمردند و هدف اصلی از این اقدام، قطع کردن حلقه اتصال در محور مقاومت از نظر جغرافیایی بود زیرا این فرضیه وجود داشت که با تغییر نظام حاکم بر سوریه و روی کار آوردن نظامی دست‌نشانده، عملاً محور مقاومت در منطقه فروپاشیده خواهد شد.

از این رو بود که، ایستادگی در کنار سوریه، حمایت از آن و فداکاری برای آن از نیازهای ضروری و سرنوشت ساز برای محور مقاومت به شمار می‌آمد به ویژه که گسترش دامنه تروریسم دیگر محدود به جغرافیای سوریه نبود، بلکه به لبنان، عراق و ایران نیز کشیده می‌شد. به همین دلیل به اذعان تحلیلگران و ناظران سیاسی، محور مقاومت در بحران سوریه با سخت‌ترین چالش‌ها روبه‌رو شد اما بار دیگر با نبوغ حاج قاسم سلیمانی و جانفشانی و اتحاد همه اضلاع محور مقاومت، یک جنگ تمام عیار نظامی، فکری، روانی، ایدئولوژیک و اقتصادی مهار شد و دشمن نتوانست به اهداف مورد نظر خود دست یابد. سردار قاسم سلیمانی که به نبوغ نظامی و برخورداری از اندیش ای استراتژیک در عرصه سیاسی مشهور بود، توانست حلقه‌های مختلف متصل به محور مقاومت را مستحکم‌تر و متحدتر کند. وی با استفاده از پتانسیل سازمان «الحشد الشعبی» در عراق که به فتوای مرجعیت عالی‌قدر شیعیان در عراق تشکیل شده و نیز قوای الدفاع الوطنی در سوریه و حمایت و هدایت و مشاوره فرماندهان حاضر در این دو نهاد، طی ۶ سال، بساط خلافت خودخوانده داعش و گروه‌های تروریستی مختلف را برهم زد. وی به دعوت رسمی بغداد و دمشق با نیروهای خود وارد عراق و سوریه شد و با استفاده از نبوغ نظامی خود و

فرماندهی در عمق میدان به کابوسی برای تروریست‌ها تبدیل شد وی که توانمندی ویژه‌ای در شبکه‌سازی نیروهای محلی و بومی داشت با بهره‌گیری از این امر و نیز استفاده از ابتکار شراکت راهبردی میان ایران و روسیه در عرصه نظامی - امنیتی نقشه‌های ائتلاف آمریکایی - صهیونیستی را در سوریه نقش بر آب کرد (باقری نژاد ۱۴۰۰-۱۲۹)

ترور حاج قاسم سبب گردید که جبهه مقاومت از دریای مدیترانه تا اقصی نقاط غرب آسیا، در درون یکدیگر قرار گرفته و به زنجیره ای مرتبط تبدیل شده و به عنوان یکی از موثرترین مولفه های مبارزه با رژیم اسرائیل در مقابله با هژمونی آمریکا مطرح گردند. این پیامد در واقع توسعه و تحکیم محور مقاومت در منطقه و هویت بخشی به آن و ایجاد پیوند جغرافیایی در این محور و شبکه سازی و مردم پایه کردن در جریان مقاومت را به دنبال داشت و تمام رزمندگان محور مقاومت با استفاده از ظرفیت اقتصادی، ایدئولوژیک و سیاسی فرهنگی با تمام توان درصدد تقویت محور مقاومت با هر مذهب و قومیتی که داشتند برآمدند که حاصل آن، همه فعالیت در مسیر مبارزه با اشغالگری و تجاوز خلاصه می شد. (فعالیت کنگره ۱۳۹۹-۱۶۹)

۴- ارتقای جایگاه ج.ا.ایران به عنوان قدرت برتر منطقه

در اندیشه های راهبردی نخبگان سیاسی برای اثبات ارتقای جایگاه قدرت برتر، رابطه مستقیمی بین تقویت قدرت ملی و حفظ این جایگاه در توازن قوای منطقه ای وجود دارد. این موضوع نسبت به جمهوری اسلامی ایران نیز صادق است. جمهوری اسلامی با شروع موضوع محور مقاومت تحت عنوان بیداری اسلامی، با تمام وجود کوشید تا وحدت نسبی میان ملت های منطقه در امر مبارزه با رژیم اشغالگر و گروهک های سلفی به وجود آورد و در این راه موفقیت زیادی را به دست آورد. در مقابل، آمریکا با توجه به این راهبرد جمهوری اسلامی، درصدد برآمد ضمن جلوگیری از تحقق آن به نابودی ملت های منطقه مبادرت ورزد. او برای این کار چهار راهبرد اساسی را در دستور کار قرارداد:

۱- تجزیه کشورهای منطقه

۲- ایجاد فتنه طائفه ای

۳- ایجاد ائتلاف از کشورهای مختلف در راستای تامین امنیت رژیم اسرائیل

۴- دولت سازی (تشدید تقابل گرایبی ۱۳۹۸-۶۵)

البته دولت آمریکا در تحقق هیچ یک از این راهبردهای چهارگانه توفیقی بدست نیاورد و در تمام موارد چهارگانه با شکست خفت باری مواجه گردید. گرچه ترامپ پس از شهادت حاج قاسم ادعا نمود که رفتار ایران در منطقه تغییر کرده و محتاط تر کار می کند و نفوذ منطقه ای ایران ضعیف شده است اما ظواهر و قرائن زیاد نشان می دهد که این ادعا شعاری بیش نبود، زیرا با شهادت فرمانده محور مقاومت، مسیر و فعالیت های رزمندگان محور مقاومت علاوه بر آن که کاهش نیافته بلکه ازدیاد پیدا نموده است. بهترین دلیل روشن این ادعا این است که آمریکا یی هادر عراق یک نطقه امن برای شان باقی نمانده و بایستی جدول خروج شان از عراق را تهیه کنند. زیرا مصوبه مجلس و مطالبات مردمی عراق، خروج بی قید و شرط ارتش آمریکا از

این کشور است. تمام این رویکردها و حوادث، همه و همه حاصل ارتقای جایگاه، ایران در تبدیل شدن به یک قدرت منطقه ای برتر می باشد. جمهوری اسلامی با ترور حاج قاسم سلیمانی برای اثبات قدرت برتر منطقه بودن خود در یک نبرد رودرو با آمریکایی ها برآمد و توانست عملاً برتری خود را در موازنه قدرت به رخ آمریکا و متحدانش بکشد. برخی از قدرت‌نمایی های جمهوری اسلامی در این عرصه عبارتند از:

بامداد ۱۸ دی ۱۳۹۸ پایگاه آمریکایی عین‌الاسد در عراق هدف حمله موشکی ایران قرار گرفت. این اولین بار بود که ایران به شکل مستقیم یک پایگاه آمریکایی را هدف حمله قرار می‌داد و دلیل آن هم ترور فرمانده نیروی قدس سپاه به دست آمریکا بود. حمله به عین‌الاسد از جایی اهمیت پیدا می‌کند که ۳۱ تیرماه ۱۳۹۷ پس از مجادله لفظی صریح رؤسای جمهور ایران و آمریکا درباره اقدام نظامی احتمالی، کلیدواژه «بازی با دم شیر» بر سر زبان‌ها افتاد و پاسخ تند دونالد ترامپ مبنی بر اینکه «مقامات جمهوری اسلامی نباید با دم شیر بازی کنند»، در خبرگزاری‌ها بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد و پس از شهادت شهید سلیمانی، این موشک‌های ایرانی بود که در عین‌الاسد - «چشم شیر» - فرود می‌آمد. (تحلیل کیفی ۱۳۹۹-۱۳۶)

پس از حمله گسترده ایران به پایگاه‌های آمریکا، موجی از امیدواری و خوشحالی، ایران و منطقه را فرا گرفت و همه مردمی که سال‌ها بغض فروخورده ای نسبت به اقدامات خصمانه آمریکا در منطقه داشتند، سر از پا نمی‌شناختند، بلافاصله پس از این اتفاق رهبر انقلاب در سخنانی گفتند؛ دیشب یک «سیلی» به آمریکا زده شد؛ «انتقام» بحث دیگری است. واکنش هوشمندانه رهبرانقلاب پس از حمله به عین‌الاسد^۴، افق تازه‌ای از اتفاقات پسا شهید سلیمانی در منطقه ایجاد کرد، از یک طرف پاسخ روشنی به درخواست عمومی مردم که انتظار حملات گسترده تر و انتقامی خیلی سخت تر از عاملان شهادت شهید سلیمانی داشتند، و از طرفی این سخنان هوشمندانه رهبری باعث شد که از آن روز به بعد، ایالات متحده را که امروز بیش از هر زمان دیگری در منطقه تنها مانده است، به‌طور شبانه‌روزی در بیم و امید و ترس فرو برد و آن‌ها را برای یک یا چند حمله موشکی دیگر، منتظر و در حالت تدافعی نگه دارد.

کنش مک‌کنزی، فرمانده نیروهای تروریست آمریکایی در مصاحبه ای که دو سال پیش با شبکه خبری بلومبرگ داشته، گفته است؛ انتظار دارد بخش نظامی جمهوری اسلامی ایران تجدید قوا کرده و تمرکزش را روی اخراج نیروهای آمریکایی از منطقه متمرکز کند. او گفته «من درس پائیز گذشته را خوب به خاطر دارم. در آن دوره ما برای مدتی سکوت نسبی اختیار کرده بودیم و آن‌ها ناگهان به آرامکو حمله کردند.

استراتژی ایران پس از شهادت شهید سلیمانی که به نوعی ادامه راه شهید سلیمانی است؛ خروج آمریکا از منطقه بود به طوری که در این سال‌ها، این کار سرعت بسیاری پیدا کرده و توسط نیروهای مقاومت در کشورهای سوریه و عراق و یمن، برنامه ریزی و اجرایی می‌شود، آمریکا در این سال‌ها یک به یک در حال خروج نیروهایش از منطقه است، امروز به غیر از تعداد بسیار اندکی آمریکایی در افغانستان و عراق، دیگر خبری از پایگاه‌های مجهز آمریکا و تهدیدهای همیشگی‌اش در منطقه است و به گفته معاون

4. رهبر معظم انقلاب اسلامی با اشاره به حمله موشکی ایران به پایگاه عین‌الاسد آمریکا تصریح کردند که یک سیلی زده شد اما باید حضور فسادبرانگیز آمریکا در منطقه تمام شود. (رک سخنرانی ۱۸ دی ۱۳۹۸)

همهانگ کننده سپاه پاسداران؛ امروز نیروهای مقاومت پشت دیوارهای فلسطین هستند و ۲۰۰ کیلومتر تا محور رژیم صهیونیستی باقی مانده است. آبان ماه سال ۱۴۰۱ سردار تنگسیری فرمانده نیروی دریایی سپاه از ۹ سیلی به یاد ماندنی ایران به آمریکا سخن گفت که تا کنون رسانه‌ای نشده، فرمانده نیروی دریایی سپاه در گفت‌وگو با خبرنگار فارس گفته بود: ما در نیروی دریایی سپاه برای دفاع از حریم کشور عزیزمان در خلیج فارس تا کنون ۹ شهید در نبردهای مستقیم با آمریکایی‌ها تقدیم نظام اسلامی کرده ایم. البته در درگیری‌هایی که با آمریکایی‌ها داشتیم، برخی از آن‌ها بنا بر ملاحظاتی تاکنون رسانه‌ای نشده است. ما به ازای ۹ شهید تقدیمی در نبرد مستقیم با آمریکایی‌ها، توانستیم با لطف خدای متعال، ۹ سیلی به یاد ماندنی به آنها بزنیم و آنها امروز به خوبی سیادت جمهوری اسلامی در عرصه دریایی متوجه شده اند.

در همین راستا در سال ۱۴۰۰ آمریکا در یک اقدام خصمانه یک نفتکش را که حامل نفت صادراتی ایران بود در آب‌های دریای عمان مصادره کرده و با انتقال محموله نفت آن به یک نفتکش دیگر آن را بسوی مقصدی نامعلوم هدایت کرد. همزمان دلاور مردان نیروی دریایی سپاه با اجرای عملیات هلی‌برن بر روی عرشه نفتکش آن را به تصرف خود درآوردند و آن را بسوی آب‌های سرزمینی ایران هدایت کردند. در ادامه نیروهای آمریکا با استفاده از چندین فروند بالگرد و ناو جنگی به تعقیب نفتکش پرداختند اما با ورود قاطعانه و مقتدرانه نیروهای جان برکف سپاه ناکام ماندند. نیروهای آمریکایی مجدداً با امکانات بسیار و با استفاده از چند ناو جنگی بیشتر تلاش کردند مسیر حرکت نفتکش را سد کنند که باز هم موفق نشدند. بعد از این اتفاق «پابلو خوفره لئال» کارشناس اهل آمریکای جنوبی در مسائل سیاسی در گفتگو با شبکه هیسپان تی وی گفته بود؛ واکنش ایران «یک سیلی محکم بود» که آمریکایی‌ها با جهت‌گیری «جنگ طلبانه» و «تهاجمی» در تلاش برای بی‌ثبات کردن آسیای غربی (خاورمیانه) بودند و ایران به خوبی نشان داد که قادر به دفاع از حاکمیت خود است (مشرق ۱۳۹۹-۲۰).

۵- ترویج گفتمان مقاومت

چهارمین پیامد ترور سرلشکر سلیمانی را میتوان به ترویج هر چه بیشتر گفتمان مقاومت در میان نیروهای داخلی و سطح منطقه دانست کما اینکه رهبر معظم انقلاب اسلامی در پیامی پس از شهادت سرلشکر سلیمانی ضمن محکومیت شدید اقدامات تروریستی آمریکایی‌ها ابراز داشتند که اقدامات استکبار ستیزانه جبهه مقاومت با قدرتی بیش از گذشته ادامه خواهد یافت. از طرفی خشم و انزجار جامعه ایران و ملت‌های منطقه از این اقدام تروریستی ترامپ به نظر طیف فعالیت‌های نیروهای مقاومت را شدت بیشتری خواهد داد. لذا این جمله ترامپ که کشتن «شهادت» سلیمانی را به این دلیل انجام دادیم تا مانع از فعالیت آنان در منطقه گردیم در عمل بازخوردی معکوس خواهد داد و بستر ساز مهمی برای بسط مرجعیت گفتمان و استکبارستیزی خواهد گردید. (قلی پور، ۱۴۰۲: ۴۷-۶۸)

۶- زمینه سازی خروج آمریکا از عراق

این مسئله را میتوان مبتنی بر دو اصل دانست. اصل نخست احساس خطر فزاینده نیروهای آمریکایی از اقدامات تلافی جویانه نیروهای محور مقاومت بود که باعث شد آنها در کمترین زمان ممکن به خروج از عراق مبادرت نمایند. از طرفی سید کاظم حائری یکی از مراجع تقلید در عراق از تمامی نیروهای مسلح و شاخه های نظامی حشد و عشایر عراق خواست برای اخراج اشغالگران از عراق آماده باشند و با اعلان فتوایی، حضور نیروهای آمریکایی در خاک عراق را حرام اعلام کرد باقی نگه داشتن نیروهای آمریکایی و متحدان آن حرام است و باید برای حفظ خاک کشور و حرمت آن اقدام جدی انجام داد. (قتل هدمند ۱۳۹۸-۷۸)

جمع بندی و نتیجه گیری:

با ترور شهید سلیمانی آمریکا برای بار دیگر دچار اشتباه فاحش راهبردی در سالهای اخیر شد چراکه این ترور ناجوانمردانه ساختار ابداعی شهید را انسجام بخشید و اولویت مبارزه را در امریکا هدف گذاری کرد. این ساختار عبارت است از: حزب الله لبنان، نیروهای دفاع وطنی سوریه، انصارالله یمن، حشد الشعبی و مقاومت اسلامی عراق، حماس فلسطین. سازمان ساخته شده توسط شهید سلیمانی از زمان شهادت خواب راحت را از چشم نیروهای آمریکایی در منطقه ربوده اند و کمتر شبی است که آماج حملات موشکی و پهپادی های آنان قرار نگیرند. راهبرد جمهوری اسلامی اخراج نیروهای آمریکایی از منطقه است که این مهم با قدرت در حال پیگیری است و در کشور افغانستان نیز محقق شده است و ان شاءالله در سایر کشورهای اسلامی نیز انجام می شود.

پیشنهادات:

پیشنهاد می شود در زمینه چرایی ترور شهید سلیمانی تحقیق شود و اینکه آمریکا با ترور فرمانده نیروی قدس ایران اسلامی چه پیامی برای منطقه و جهان داشت.

- 1- محمدظاهری، محمد(1399)، ارائه الگوی مدیریتی در تراز انقلاب برای مدیران عالی جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر سبک مدیریتی شهید سپهبد قاسم سلیمانی، مدیریت اسلامی سال ۲۸ شماره ۱، بهار
- 2- صحرایی اردکانی، حسین، و محمد دشتی، و سید مسعود فخری(1399)، اقدامات ایران در مقابله با شهادت سردار سلیمانی با تمرکز بر قاعده انتقام، دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی سال سوم شماره ۳۴، اسفند
- 3- باقری نژاد، سیداصغر، و بهزاد قاسمی (1400)، نقش تفکر انقلاب اسلامی و محور مقاومت در قبال سوریه بر اساس نظریه استفان والت. مدیریت و پژوهش های دفاعی، ۲۰(۹۱)، ۱۰۳-۱۲۹
- 4- جهانخوش، مصطفی(1399)، بررسی فعالیت های کنگره ۱۱۶ و نقش آن در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران، روابط خارجی سال دوازدهم شماره ۲، تابستان
- 5- پهلوان شریف، محمدمین، و محمدحسین کاظم شوری(1399)، تبیین الگوی شایستگی مدیران جهادی تمدن ساز (مورد مطالعه: شهید قاسم سلیمانی)، مدیریت اسلامی سال ۲۸ شماره ۳، پاییز
- 6- عابدوست، حسین(1399)، تحلیل رابطه نشانه های نوشتاری و تصویری در بیلبردها و پوستره های سردار سلیمانی و تأثیر آن در انتقال فرهنگ مقاومت و شهادت، مطالعات انقلاب اسلامی سال هفدهم شماره ۶۱، تابستان
- 7- تاج بخش، غلامرضا(۱۳۹۹)، تحلیل کیفی تأثیرات جامعه شناختی شهادت اسطوره مقاومت بر معرفت، فرهنگی اجتماعی سال یازدهم شماره ۲ (پیاپی ۴۲)، بهار
- 8- نوروزی، مجتبی، و زهره مرندی(1398)، تحول درگفتمان قدرت محور مقاومت از تثبیت به توسعه قدرت با تأکید بر زنجیره هم ارزی هویت قبل و بعد از شهادت سردار سلیمانی، مطالعات بیداری اسلامی سال هشتم شماره ۱۶، پاییز و زمستان
- 9- منتظران، جاوید، و سید اصغر جعفری(1399)، ترور شهید سپهبد سلیمانی از منظر قواعد حقوق بین الملل و حقوق بشردوستانه (با تأکید بر رسالت رسانه های برون مرزی)، پژوهشنامه رسانه بین الملل سال پنجم شماره ۵، بهار و تابستان
- 10- عالیشاهی، عبدالرضا، و یونس فروزان(1398)، تقابل گرایایی ایالات متحده و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در پساناآرامی های غرب آسیا؛ پیامدهای ترور سرلشگر قاسم سلیمانی، پژوهش های جغرافیای سیاسی سال چهارم، شماره ۱۳ بهار
- 11- عالیشاهی، عبدالرضا، و یونس فروزان(1399)، سیاست خارجی ترامپ در قبال ایران پساعاش؛ از تحریم تا ترور ایران، سیاست و روابط بین الملل سال چهارم، شماره ۱ (پیاپی ۷) بهار و تابستان
- 12- نصیری، علی اصغر(1399)، سیره شهید سلیمانی در افزایش سرمایه اجتماعی نظام جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر عنصر اعتماد، مطالعات راهبردی بسیج سال بیست و سوم، شماره ۸۹ زمستان
- 13- علیاری تبریزی، بهاء الدین(1398)، قتل هدفمند در آیین اصول و مبانی حقوق

- بین الملل (با تأکید بر قتل های هدفمند رژیم اشغالگر قدس و ایالات متحده آمریکا بویژه قتل هدفمند سپهبد شهید قاسم سلیمانی)، پژوهشنامه حقوق بشری سال پنجم، شماره ۳ (پیاپی ۱۸) زمستان
- 14- قلی پور، میثم (1402)، بررسی تأثیرات ترور شهید قاسم سلیمانی بر مسائل و تحولات منطقه ای: فصل نامه علمی تخصصی پاسخ، بهار
- 15- عرفانی فر، علی (1399)، نقش راهبردی حاج قاسم سلیمانی در شکل گیری محور مقاومت و مدیریت توحیدی آن: حکمرانی متعالی سال اول شماره ۱، بهار

Iranian journal of international relations

Vol2.No4.summer2024

4

- **New developments and the defense-security system of Iran in the face of Saudi Arabia and the Zionist regime (with an emphasis on the role of Yemen) - Ali Bagherizadeh**
- **Pathology of nationalism discourse in contemporary Iran in the shadow of reading the works of contemporary Iranian intellectuals (case example: the works of Sadegh Hedayat and Ahmed Kasravi) - Parviz Nikrosh, Idris Beheshtinia, Cyrus Mohebi**
- **The foreign policy of the Islamic Republic of Iran towards terrorist groups in the Middle East region - Seyed Qassem Mousavi, Hossein Karimi Fard, Ali Hossein Hosseinzadeh, Jahanbakhsh Moradi**
- **Structural and geopolitical reasons for the presence of Iran's advisor in the Syrian crisis in order to fight terrorism - Ahmad Bargahi, Hamed Mohaghig Nia, Jahanbakhsh Moradi**
- **Factors affecting the foreign policy of the Islamic Republic of Iran in the African continent - Mohammad Baqer Mokarmipour, Bijan Mirzaei, Zahra Javidan**
- **Investigating the consequences of the assassination of Martyr Soleimani in the West Asia region - Mohammad Torabi, Hossein Behdarvand**